

سال دوم ، شماره ۲۰ ، مرداد ماه ۱۳۸۵

مجله  
الکترونیکی  
همجنسگرایان  
ایران



# ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذر ماه سال ۱۳۸۳

شماره ۲۰، مرداد ۱۳۸۵ - ۶۷ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine  
August 2006, Issue 20

[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

## ارتباط با ما

برای بیان نظرها و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد و همین طور اشتراک «ماها»، از نشانی پستی زیر استفاده کنید:

■ [majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

(پست الکترونیکی علاقه‌مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده، پس از آن همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه‌ای از آن برای مشترکین ارسال می‌شود.)

## فهرست مطالب

- ۱ ■ فهرست مطالب.....
- ۲ ■ حرف‌های سردبیر - وارانند.....
- ۵ ■ مصاحبه ماها با سپینا - سردبیر مجله "دلکده".....
- ۱۹ ■ همجنسگرایان دانشجو و مسئولیتی که بر دوش دارند.....
- ۲۲ ■ خود را بیاب - مانی (لزبین).....
- ۲۳ ■ بحث‌های مخالفان و موافقان همجنسگرایی و همجنسگرایان.....
- ۲۶ ■ خوب که چی؟ گیریم که همجنسگرا زاده شده باشند.....
- ۲۷ ■ برخورد جامعه با همجنسگرایان نیاز به تحول دارد - شیوا لاجینی.....
- ۲۹ ■ روز جهانی عمل‌مقابله با سرکوب هموفوبیک در ایران - ترجمه ج. شیرازی.....
- ۳۲ ■ گلایه از تهمینه میلانی - وارانند.....
- ۳۵ ■ نامه‌های خوانندگان.....
- ۳۸ ■ جشن عشق - آرا، مانی، خشایار، وارانند.....
- ۴۳ ■ فلش‌هایی از زندگی یک لزبین - آذر.....
- ۴۷ ■ فیلم نگار - مانی ارداویر.....
- ۵۲ ■ سکس در روابط همجنسگرایان داخل ایران - وارانند.....
- ۵۶ ■ دیوارهای اتاق منو همین طوری قبول دارن - مهاندیش (لزبین).....
- ۵۸ ■ اخبار ایران و جهان.....
- ۶۲ ■ نامه‌نگاری‌های فرید و مهران - قسمت آخر.....
- ۶۴ ■ شک نکنیم به وزن بودنمان - مانی (لزبین).....
- ۶۵ ■ حمایت‌سازمان همجنسگرایان ایرانی از فراخوان دفاع از زندانیان سیاسی... ۶۵
- ۶۶ ■ شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی.....

ماها را به دوستان و

آشنایان خود معرفی کنید



## حرف‌های سردبیر

■ واراند - سردبیر گی

### ◀ لزوم داشتن یک پشتیبان برای سازماندهی حرکت های همجنسگرایان داخل کشور

مدت هاست که در هر شماره ی جدید از مجله ماها، در مورد هماهنگی و تعامل طیفهای مختلف همجنسگرایان داخل کشور قلم می زنیم. ساعت ها وقت صرف کرده ایم تا این مهم را یاد آوری کرده و همجنسگرایان را به لزوم ایجاد جنبش سازمان یافته همجنسگرایان واقف نموده و دائم یاد آور می شویم که ارزش خود را در وهله ی اول به عنوان یک انسان و در وهله ی دوم به عنوان یک همجنسگرا بدانیم و آن را قدر نهیم.

اما تا چه حد این خون دل خوردن ها و خستگی به جان خریدن ها در جامعه ی هموسکسوال ایرانی تاثیر داشته و توانسته به صورت یک ایده و اعتقاد درآید؟ اگر غلو نکنیم، تاثیر بسیار مثبت و خوبی داشته است که افق های روشنی را در برابر ما باز می کند. این را هم می دانیم که یک جو جدی بین مدافعان حقوق بشر و عده ای از همجنسگرایان داخل و خارج از کشور به وجود آمده و نیاز به سازماندهی و راه بری این حرکت فعلاً غیر منسجم، روز به روز بیشتر احساس می شود. ولی، هماهنگی در حرکت همجنسگرایان یعنی چه و چرا باید سازمانی داشته باشیم که پشتیبان ما در هر شرایطی باشد؟

در صورتی که امکان نظر سنجی در این باره از تمام جامعه ی هموسکسوال در داخل کشور وجود داشت یک آمار کلی از نظرات جمع آوری می شد و فعالانی که در خارج و داخل کشور سعی در هویت بخشیدن به جنبش همجنسگرایان دارند، از میزان علاقه مندی جامعه (گی و لزبین) به داشتن سازمانی حمایت کننده اطلاع پیدا می کردند.

گرچه در حال حاضر امکان نظر سنجی وجود ندارد، ولی می توان تخمین زد که عده ی بسیاری از همجنسگرایان داخل ایران در این یکی دو سال اخیر با فعالیت نشریات، وبلاگ ها و سازمان همجنسگرایان ایرانی کم و بیش آشنا شده اند و خواهی نخواهی در جریان رو به رشد خود باوری همجنسگرایان در ایران قرار گرفته اند. همان طور که در شماره ی قبل هم اشاره شد (در مطلب جنبش همجنسگرایان ایران، هست یا نیست؟) به لزوم همکاری عملی همجنسگرایان در کشور تاکید شد و یادآور شدیم که فراخوان های فعالان حقوق همجنسگرایان و یا صدور بیانیه ها و اعلامیه ها در باره مسائل مهم، اگر مورد حمایت طیف های مختلف همجنسگرایان در ایران قرار نگیرد مثر مثر نخواهد بود.

در اعتراضی که در ۲۲ خرداد گذشته در تهران به وقوع پیوست، با وجود این که بانیان این حرکت زنان بودند، اما مردان نیز در کنار و دوشادوش آنان دست به اعتراض زدند و از دستگیری نیز ابایی نداشتند. می دانیم که دوستان لزبین ما نیز در این اجتماع حضوری پررنگ داشتند و به نوبه ی خود وظیفه ی اجتماعی شان را در قبال این اعتراض مدنی به جا آوردند، اما چند نفر از گی های ساکن تهران در اجتماع و یا گردهمایی های مشابه حضوری پررنگ داشتند و یا وظیفه ی خود دانستند که با حضور در این حرکت، سعی در اطلاع رسانی به دیگر دوستان خود، در اقصی نقاط کشور، داشته باشند؟

گرچه با وجود خفقانی که در کشور وجود دارد امکان فعالیت های اجتماعی و اعتراضات مدنی به صورت گسترده احتمال هر خطری را برای افراد شرکت کننده در بر دارد، با این حال همه اذعان دارند که از دست روی دست گذاشتن و تنها به حمایت های اینترنتی و امضای بیانیه ها با ایمیل و در اینترنت، هیچ چیزی عایدمان نخواهد شد. وانگهی سازماندهی اعتراضات و شرکت در آنها توسط دیگر نیروهای اجتماعی خود مؤید این است که اگر طالب آزادی هستیم راهی جزء مبارزه و تلاش نداریم و آنانی



که در این اعتراضات شرکت می کنند انسان هایی هستند مانند ما و ما نباید با سکوت و کنار کشیدن خود آنها را تنها بگذاریم یا خود را گول بزنیم که خبری نیست.

بهترین راه در حمایت از حرکت های اجتماعی، شرکت گسترده همجنسگرایان در اعتراضات مدنی است، که این روزها شاهد بسیاری از آنها بوده ایم.

گردهمایی و اعتراضات زنان از ۱۷ اسفند سال گذشته تا ۲۲ خرداد امسال، اعتراضات اتحادیه رانندگان شرکت واحد و کارگران و آخرین آن اعتراضات و اعتصاب غذا برای آزادی زندانیان سیاسی همه فرصت های خوبی بودند تا در کنار همشهریان و هموطنان خود در پروسه اعتراضات و نافرمانی های مدنی شرکت کنیم.

می توانیم از دوستان و همجنسگرایانی که در خارج هر روز بر دامنه ی فعالیت های شان می افزایند درس بگیریم و آنان را سرمشق خود قرار دهیم. چند روزی بیشتر نیست که از ۲۸ تیر (۱۹ جولای) سالگشت اعدام دو تن از همجنسگرایان در مشهد که زیر سن قانونی بودند، می گذرد و اقدام شایسته و به جای سازمان های حقوق بشر و گروه های مختلف همجنسگرایان در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی در جهت مخالفت با مجازات های سنگین و غیر انسانی که از سوی حکومت اسلامی اعمال می شود، نتیجه ی فعالیت های چند ساله ی اخیر لابی های همجنسگرایان ایرانی (گی و لزبین) در خارج از کشور است که توانسته صدای بی حقوقی همجنسگرایان داخل را به گوش جهان رسانده، حساسیت لازم را در آنها برانگیخته و آنها را به حمایت فعال از مبارزات داخل ایران جلب کند.

همچنین اکبر گنجی، روزنامه نگار و فعال حقوق بشر که سال های درخشان عمر خود را در زندان این حکومت گذرانده، از کلیه ی فعالان و دگر اندیشان و دگر باشان دعوت به عمل آورده تا در روزهای ۲۳ تا ۲۵ تیر ماه دست به یک اعتصاب غذای گروهی بزنند تا اعتراض و فریاد خود در قبال حق کشی های حکومت اسلامی در ایران و سرکوب مخالفان و فعالان دموکراسی و حقوق بشر را، به گوش همگان برسانند.

این دو نمونه از اقدامات اجتماعی است که شرکت در آن به هیچ همجنسگرایی لطمه نخواهد زد و البته تاثیر بسزایی در روند اصلاح قوانین در کشور دارد. شرکت در این گردهمایی ها و اعتراضات هیچ ربطی به همجنسگرایی ما ندارد و می توانیم بدون اعلام این که همجنسگرا هستیم در این اعتراضات سهمی داشته باشیم و هنگامی که زمان مناسب ابراز گرایش جنسی مان فراهم شد، به عنوان اعضای جنبش همجنسگرایان در این گردهمایی ها شرکت می کنیم تا در آینده جای ما در مبارزه برای دموکراسی و آزادی خواهی خالی نباشد.

اما زمان آن فرارسیده که اگر یک سوزن به مجلات الکترونیکی (مجلات و وبلاگ های موجود در اینترنت) می زنیم یک جوال دوز هم به خود زده و این ذهن اسیر در قید و بندهای مسایل پیش پا افتاده ی هموسکشوالی، که دوستان ما در خارج از کشور سال هاست از آن رها گشته اند، را آزاد کنیم. هر پروسه ای نیاز به زمان دارد تا تکمیل شود. مبارزات همجنسگرایان در کشورهای دیگر سال ها به دارازا کشید تا نتیجه بخش شد. ما نمی خواهیم یک شبه ره صد ساله پیموده و یا با یک حرکت سریع به نتیجه برسیم، چون تجربه ثابت کرده است که حرکت های بدون رهبری و نا منسجم شکست پذیرند.... پس چه باید بکنیم؟ در چنین وضعیتی که کشور در حال گذر از یک مرحله ی بسیار حساس بین المللی است، زمان بسیار مناسبی است که با تمهیداتی که همجنسگرایان در داخل و خارج از کشور، چه به صورت آشکار و چه زیر پوشش، انجام می دهند، توجه جامعه ی جهانی را به اوضاع حقوق بشر، خصوصاً اقلیت ها جلب نماییم. خوشبختانه حرکت هایی در جهت توجه و احیاء حقوق اقلیت های دینی و تلاشگران آزادی و دموکراسی در سازمان های بین المللی حقوق بشر دیده می شود که در کنار آن فعالیت پیگیر همجنسگرایان ایرانی و دوستان آنها نیز کمک شایان توجهی در جهت شناخت همجنسگرایان ایرانی است، چه، اگر یکی از



اهداف سازمان های مدافع حقوق بشر احیاء حقوق اقلیت هاست، پس نباید حقوق اقلیت های جنسی نیز فراموش شود. پس نتیجه می گیریم که:

اگر خواهان رسیدن به حقوق مدنی مساوی با جامعه ی دگر جنسگرا هستیم،  
اگر خواهان برچیده شدن مجازات های غیر عادلانه در خصوص همجنسگرایی هستیم،  
اگر خواهان این هستیم که در محیط کار، زندگی و تحصیل نوع گرایش جنسی ما باعث تمایز با دیگران نباشد،  
باید پشتیبانی و حمایت از مبارزات آزادی خواهان در هر کجای دنیا را یاد بگیریم و بخصوص در خانه خود (کشور خود) به تقویت جبهه انانی که برای دمکراسی و حقوق بشر و برابری جنسی مبارزه می کنند یاری و مساعدت کنیم.  
باید بدانیم که مبارزه برای به دست آوردن حقوق از دست رفته و پایمال شده همیشه جریان دارد، می توانیم تنها با حضور پیدا کردن در حرکت هایی که نتایج مثبت آن عاید خود ما هم خواهد شد روند این فعالیت ها را سریعتر کنیم و قدمی هر چند کوچک در راه پر فراز و نشیب آزادی برداریم و فراموش نکنیم که هر فردی به نوبه خود حق دارد که در فضایی باز و انسانی زندگی کند و حقوق خود را داشته باشد و بدانیم که حق گرفتنی است و نه دادنی.

■ ۱۷ تیرماه ۱۳۸۵

### وسایل ارتباط جمعی همجنسگرایان ایران

- |  |  |
|--|--|
| ■ مجله دلکده:  | ■ رادیو رها:   |
| ■ ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایران                     | ■ رادیو همجنسگرایان ایرانی   |
| ■ <a href="mailto:delkadeh@gmail.com">delkadeh@gmail.com</a> | ■ <a href="mailto:radio@pglo.net">radio@pglo.net</a>                 |
| ■ مجله بیداری:   | ■ مجله ماها:   |
| ■ نشریه خبری - سیاسی برای همجنسگرایان                        | ■ مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران                                  |
| ■ <a href="mailto:news@bidari.info">news@bidari.info</a>     | ■ <a href="mailto:Majaleh_maha@yahoo.com">Majaleh_maha@yahoo.com</a> |
| ■ نشریه چراغ:  | ■ برای آگاهی عمومی در باره مسائل جنسی:                               |
| ■ ارگان سازمان همجنسگرایان ایران                             | ■ سکاف   |
| ■ <a href="mailto:editor@pglo.net">editor@pglo.net</a>       | ■ <a href="mailto:helia.parand@gmail.com">helia.parand@gmail.com</a> |

برای دریافت هر کدام کافی است با ایمیل آنها تماس بگیرید.



## مصاحبه ماها با سپنتا

### سردبیر مجله ادبی و اجتماعی همجنسگرایان "دلکده"

■ از چاپ اشعار خود در وبلاگ شخصی شروع کرد، بعد از شروع انتشار مجله ماها، به همکاری با آن روی آورد و ابتدا اشعار خود را در ماها چاپ (و سپس در وبلاگ شخصی خود) منتشر می کرد. ویژه نامه "قوم لوط" که به همراه شماره ۱۲ ماها منتشر شد را خود یک تنه آماده و برای انتشار در اختیار ماها گذاشت. اما نیرو و انرژی اش بیشتر از اینها بود، به جای مصرف کننده باید خود تولید کننده باشد، می خواست نقش فعال تری در جنبش حق طلبی همجنسگرایان کشور به عهده بگیرد. مشکلات و سختی ها و حتی بی تفاوتی ها و دلسردی ها را می دید، اما تسلیم نشد. پس قدم جلو گذاشت تا نشان دهد که تنها آگاهی و یا نالیدن کافی نیست باید عمل کرد، و چنین بود که هشت ماه پیش مجله دلکده به عنوان مجله ادبی و اجتماعی همجنسگرایان ایران زاده شد و سپنتا به عنوان یک فعال حقوق همجنسگرایان ایران قد علم کرد. مسلماً آشنایی نزدیک تر با چنین شخصی، افکار و شیوه نگاه او به مسائل برای خود ما و خیلی از خوانندگان ماها جالب خواهد بود و تجارب او می تواند سرمشق دیگر دوستانی بشود که مایلند دست به کاری بزنند. پس پای صحبتش می نشینیم.

#### ◀ ماها: ممکنه خودت رو در حد امکان معرفی کنی؟

اول بذارید یک تشکری از شما داشته باشم به خاطر این که این فرصت را به من دادید. خیلی خلاصه بگویم. ۲۳ سال دارم. یکی از هزاران دانشجوی دانشگاه آزاد هستم که عنوان مهندسی را یدک می کشم. همجنسگرا هستم. گاهی شعر می گویم اما شاعر نیستم. از وقتی که دلکده را به قول خودمون راه انداختم گاهی هم داستان کوتاه می نویسم اما نویسنده نیستم. بچه ی تهرانم. اما ساکن تهران نیستم. فعالیت اینترنتی زیاد داشته ام چه به عنوان همجنسگرا و چه به عنوان یک آدم معمولی. با اسم ها و عنوان های زیادی مطلب نوشته ام اما وقتی تصمیم گرفتم که دیگر خود همجنسگرای خودم باشم تصمیم گرفتم یک اسم ثابت اختیار کنم و مطالبم را دیگر با این اسم منتشر کنم. پس سپنتا را انتخاب کردم. البته اگر بخواهم خیلی دقیق تر سخن بگویم باید بگویم که نام اسپنتمان را اول انتخاب کردم ولی نمی دونم چی شد که آخر سر سپنتا شد. این اسم شباهت زیادی را برای دوستان دیگر ایجاد کرد چون گویا کسان دیگری هم که خیلی فعال تر از من هستند همین اسم را دارند به خاطر همین همیشه از من سوال میشه که تو کدوم سپنتا هستی. به هر حال فعلا با این اسم فعالیت دارم. امیدوارم روزی بیاید که با اسم و رسم واقعی خودم به عنوان یک همجنسگرا در جامعه ام فعالیت کنم.

**ماها: در چند سالگی به همجنسگرا بودن خود پی بردی و چه عواملی به تو کمک کردند که با این گرایش خود کنار بیایی؟ چند ساله بودی که همجنسگرایی خود را کاملاً قبول کردی؟**

راستش الان که فکر می کنم و گذشته های خیلی دور رو به خاطر میارم، مثلاً دوران راهنمایی یا حتی دوران دبستان، می بینم که من از همون اول این گرایش را داشته ام. البته باید این طور هم می بود. ولی به هر حال اون موقع به دلیل عدم وجود هر



گونه اطلاعاتی در این زمینه، و حتی کمی سن، اصلا نمی توانستم کوچک ترین حدسی در این باره بزنم. این بی اطلاعاتی در من بود تا سال آخر دبیرستان که با اینترنت آشنا شدم. بعد با سایت های مختلفی روبرو شدم که در مورد همجنسگرایی مطالبی داشتند و چون از قبل با این حس آشنا بودم منتها نمی دانستم که چگونه باید خودم را بیان کنم، تازه با خواندن این مقاله ها فهمیدم که کی هستم چی هستم و چی می خوام. مهمترین عاملی که در شناخت خودم فکر می کنم موثر بود، در واقع همین مقاله های علمی بود. بعد آشنایی با چند دوست که از طریق گمی ایران با آن ها آشنا شده بودم. این هم صحبتی ها و این نامه نگاری ها با کسانی که مثل خودم بودند خیلی در باور من موثر بود چون قبلا فکر می کردم توی این دنیای بزرگ فقط من این حالت رو دارم. بعد هم که وبلاگ های همجنسگرایان راه افتاد و با نوشته ها و عقاید و دردهای مشترکی روبرو شدم که خب این ها هم در شناخت خودم بی تاثیر نبود.

### ماها: خانواده و اطرافیان تو تا چه اندازه از همجنسگرا بودن اطلاع دارند و برخورد آنها چگونه بوده است؟ و آیا معتقدی که که اگر همجنسگرایان دیگر امکانش را دارند هم بایستی گرایش خود را علنی کنند؟ چرا؟

نه. خانواده ی من چیزی از این موضوع نمی دانند. یعنی جو را برای گفتن این موضوع مساعد نمی بینم. همیشه یک حکم کلی داد که همه باید گرایش خود را در خانواده خود علنی کنند. هر کسی باید با شرایط زندگی خودش تصمیم بگیره. شرایط فعلی من در حال حاضر ایجاب می کنه که من چیزی در این مورد به خانواده ام نگویم. شاید بعد ها این اتفاق بیفته اما زمانش رو نمی توئم دقیقا بگم. باز باید شرایطش به وجود بیاد. به هر حال دوست دارم این اتفاق بیفته ولی خب..... فکر می کنم اگر خانواده ام از کانال های دیگری ابتدا با این واقعیت آشنا بشوند و بعد پی به گرایش من ببرند بهتر باشد. هرچند که توی جامعه ی فعلی ما جلوی همه گونه فعالیت این کانال ها گرفته شده است اما به هر حال باید امیدوار بود. در حال حاضر فقط دو نفر از بستگان نزدیکم از گرایش من خبر دارند. چون یکی از آن ها خودش گی هست و یکی دیگر بایسکشوال. برخورد ما خیلی عادی هست. فقط می دانیم که طرف مقابل مان از جنس خود ماست. اما در زندگی شخصی هم هیچ دخالتی نداریم.

### ماها: دوست داریم یک سؤال خصوصی تر هم بپرسیم و آن این که آیا دوست پسر داری؟ آیا رابطه عشق و سکس بین دو فرد همجنسگرا را مربوط به هم می دانی؟ و فکر می کنی که چرا بسیاری از همجنسگرایان در روابط عشقی خود دچار شکست می شوند؟

بله دوست پسر داشتم. ولی خب اختلاف سلیقه ها مانع از ادامه ی این دوستی شد. میشه دلایل زیادی را برای این که چرا این دوستی ها در بین گی ها دوام زیادی ندارد عنوان کرد اما من فکر می کنم که مهمترین آن ها را میشه در موارد زیر خلاصه کرد. یکی این که باید قبول کنیم که گی های ایرانی واقعا تنوع طلبند. هنوز این حس رو که باید در قبال یک نفر خودشون رو مسئول بدانند، در خود به وجود نیاورده اند. شاید دلیلش این باشه که امیدی به آینده ندارند. شاید دلیلش این باشه که الگویی برای زندگی ندارند. ببینید... وقتی که یک دختر می خواد برود به اصطلاح خانه ی شوهر از طرف مادر یا حتی پدر خانواده تربیت لازم رو دریافت می کنه. یا بر عکس یک پسر قبل از ازدواج کردن، تربیت این که چگونه باید در زندگی زناشویی رفتار کند را پیدا می کنه. با نگاه کردن به روابط پدر و مار خود. با نگاه کردن به جامعه و زندگی دیگر افراد خانواده، با خواندن مقاله ها، با شنیدن حرف های پدر و مادر، با صحبت های خصوصی که با دوستان صمیمی خود دارد و با هزار مورد دیگر. اما میزان این تربیت در همجنسگرای ایرانی تقریبا زیر صفر است. یعنی همجنسگرای ایرانی هیچ الگویی برای این که بدانند باید در زندگی مشترک خود با همجنس خود چه کار کند را ندارد. فقط یاد گرفته که سکس داشته باشد. و وقتی هم که فقط سکس مطرح باشه، خب چرا آدم خودش رو به یک نفر محدود کنه، با هر کسی می شه سکس داشت. و چون سکس فقط در جسمیت تعریف



شده، شما فقط دنبال کسی خواهید بود که از نظر جسمی برای شما لذت آور باشد. یعنی دوست دارید طرف شما یا قد بلند باشد یا قد کوتاه، چاق باشد یا لاغر، ورزشی باشد یا نه، پر مو باشد یا سفید، چشم آبی باشد یا چشم قهوه ای، دیگه به این کاری ندارید که طرف سواد دارد یا نه. شعور دارد یا نه. اخلاق دارد یا نه. هنر دارد یا نه. معنویات وقتی کنار بروند مادیات جای آن ها را می گیرند و وقتی هم مادیات حاکم شدند، خب همیشه چیزهایی بهتری نسبت به آن چیزی که شما الان دارید پیدا می شود. به خاطر همین انسان تنوع طلب می شود.... ببینید سکس چیزی بدی نیست ولی خب همه چیز هم نیست. اگر زندگی را به صد قسمت تقسیم کنیم سکس یک صدم آن خواهد بود. متأسفانه همجنسگرایان ما در همان یک صدم در گیر شده اند. سکس پست ترین پله برای تعالی انسان است، اگر معیار زندگی در همان یک صدم خلاصه شود پس شما در پست ترین جایگاه ایستاده اید و اگر به صدم های دیگری هم باور دارید پس سکس می تواند مهمترین عامل باشد برای تحکیم روابط با شریک زندگی خود، برای رسیدن به پله های دیگر.

### ماها: چطور شد که انتشار دلکده را شروع کردی؟ هدف اصلی تو از انتشار دلکده چیست، آیا هنوز تنها هستی یا کسانی هم به همکاری با دلکده روی آورده اند؟ و کلا دلکده چه اهدافی را دنبال می کند؟

ببینید یک وقت هست که شما برای همجنسگرایان سخن می گویند. خب مخاطب شما صد در صد همجنسگرا خواهد بود. یک وقت هم هست که نه، شما همجنسگرا هستید اما فقط برای همجنسگرا سخن نمی گویند پس مخاطب شما می تواند طیف وسیعی باشد، حالا چه از همجنسگرا چه غیر از همجنسگرا. وقتی شما رشته تان پزشکی نباشد، خب لزومی ندارد که مجله های تخصصی پزشکی را تهیه کنید. ولی وقتی مجله های عمومی و خانوادگی را تهیه می کنید، حالا چه پزشک باشید چه نباشید حداقل اطلاعاتی که لازم است شما در مورد بعضی موارد پزشکی بدانید را در اختیارتان می گذارد. شما مختارید بخوانید یا نخوانید. می توانید ورق بزنید صفحه هنری را بخوانید.

وجود ماهنامه های تخصصی در مورد همجنسگرایان لازم است (کاری که شما در ماها و دوستان دیگر در چراغ انجام می دهید) اما مجله هایی که از طرف همجنسگرایان باشد اما به مسائل عمومی تر دیگری هم می پردازند هم باید وجود داشته باشد. من فکر می کنم این مجله ها راحت تر دست افراد دیگر خواهد چرخید تا مجله های تخصصی در این زمینه.

به خاطر همین هم هست که دلکده در کنار مسائلی که گاه به همجنسگرایی می پردازد و گاه به مسائل زنان و کلا جنسیتی، از حافظ هم سخن می گوید. از داستان های مثنوی مولانا سخن می گوید، از تاریخ ایران باستان هم می گوید، از فلسفه می گوید، از فرهنگ عامه و جاری جامعه می گوید، از زندگی شخصیت هایی می گوید که هیچ ربطی به همجنسگرایی ندارند، از شعرهایی می گوید که هیچ مضمون همجنسگرایی ندارند. این ها مطالبی هست که همه می توانند از آن ها استفاده کنند و هدف من هم از ایجاد دلکده همین بود که مجله ای داشته باشم که فقط تهیه کننده و سردبیر آن همجنسگرا باشد ولی مسائل وسیع تر و عمومی تر دیگری را بیان کند که مخاطب بیشتری را جذب کند. اگر این مخاطب همجنسگرا باشد که هیچ ولی اگر نباشد حداقل این خواهد بود که در کنار مطالبی که از مجله استفاده می کند این هم در ذهنش تداعی خواهد شد که این مجله متعلق به همجنسگرایان است. کاری که مجله ی بیداری هم دارد انجام می دهد. یعنی گردانندگان این مجله همجنسگرا هستند اما اخبار آن ها صرفاً مربوط به همجنسگرایی نیست بلکه موضوعات وسیعی را شامل می شود که می تواند هر خواننده ای را جذب کند. بلاخره همجنسگرایان امروز هم باید در کنار مسائل شخصی خود، از دنیای اطراف هم اطلاع داشته باشند. در مورد این که هنوز هم تنها هستیم یا نه باید بگویم که البته دو سه نفر هستند که در تهیه مطالب همکاری دارند اما به هر حال باز تمام کارهای مجله به عهده ی خودم هست و هنوز کسانی را پیدا نکرده ام که با آن ها تقسیم کار کنم. مثلاً بهش بگویم ویرایش متن ها از من، صفحه بندی مجله از تو. همه ی کارها به عهده ی خودم هست و فقط دو سه نفر با دلکده در ارسال مطالب همکاری مداوم دارند که از همه ی آن ها تشکر می کنم.





## ماها: انتشار دلکده تا چه اندازه به رشد شخصی خود تو کمک کرده است؟

باید بگویم خیلی زیاد در رشد شخصیتی من موثر بوده است. دلیلش هم واضح هست من باید تمام مقاله ها را برای ویرایش می خواندم. این یعنی یک توفیق اجباری برای دانستن. از طرفی با خیلی از همجنسگرایان دیگر هم آشنا شدم که این از همه مهمتر بود. با کسانی که خارج از جنسیت همجنسگرایی هستند اما در این زمینه فعالیت دارند توانستم ارتباط برقرار کنم. مهمترینش همان آقای دکتری بودند که خیلی به من لطف کردند و به سوالات من پاسخ دادند و تمام مصاحبه ی من با ایشان در شماره های نخستین دلکده تحت عنوان میزگرد سفید آمده است. ایشان خیلی روی این موضوع وقت گذاشتند که از همینجا از ایشان تشکر می کنم. نامه نگاری های خصوصی ما خودش حاوی کلی مسائل در مورد مشکلات همجنسگرایان است که من امیدوارم این نامه ها را هم در آینده چاپ کنم. در حال حاضر هم با دو شخصیت دیگر هم در تماس هستم که فعلا نمی توانم از ماهیت آن ها چیزی بگویم ولی در صدد هستم که یک مصاحبه ی مفصلی هم با موضوع همجنسگرایی با آن ها داشته باشم که امیدوارم به صورت یک ویژه نامه چاپ کنم. فعلا منتظر جواب هستم.

## ماها: دلکده یک مجله ادبی و اجتماعی است. آیا معتقدی که ادبیات می تواند محرکی باشد برای پیوستن همجنسگرایان به جنبش خودشان؟

ببینید برای هر کاری و برای جمع کردن مخاطب در مورد آن کار، باید از ادبیات ویژه ای که همان کار ایجاب می کند استفاده کرد. شما نمی توانید روی سین بروید با این نیت که برای دانشجویان علاقه مند، از هنر سخن وری سعدی حرف بزنید، اما گفتار و زبان و ادبیاتی که برای این منظور به کار می برید به صورت زبان لاتنی و چاله میدانی و بازاری باشد. شما برای جذب مخاطب در مورد موضوعی که می خواهید در مورد آن صحبت کنید باید از ادبیاتی استفاده کنید که در شان همان موضوع و همان مخاطب باشد. با عطار باشی که نمی شه زرگری حرف زد. به خاطر همین ما باید ادبیات منحصر به خودمان را برای جذب مخاطب حالا چه همجنسگرا و چه غیر همجنسگرا بدست بیاریم..... نمی دونم.... حتما داستان اون پسرک فلوت زن را شنیدید که توانست با نواختن فلوت تمام موش های یک خانه را دنبال خود بکشاند و از شهر خارج کند. در صورتی که صاحب همان خانه که مورد تهاجم موش ها قرار گرفته بود نتوانسته بود که با هزار جور فریب کاری و لنگه کفش پرت کردن و جارو توی سر موش ها زدن و غیره آن ها را از خانه ی خودش بیرون کند. صدای فلوت می تواند نماد نوعی زیبایی و فن بیان باشد که توانست گروهی از جانوران موذی که خود نمایانگر مردم بی حوصله و نفهم هستند را به دنبال خود بکشاند. اسم این فن بیان رو می شه گذاشت ادبیات میشه گذاشت هنر. من الان در تهیه یک ویژه نامه ای به اسم اوای سکوت هستم که در آن مجموعه ای از اشعار همجنسگرایان ایران جمع شده است. و قصدم از تهیه این ویژه نامه، این نیست که آن را فقط به دست همجنسگرایان بسپارم. بلکه قصد و نیتم این است که آن را به تمام سایت های ادبی، به تمام پایگاه هایی که سخن از شعر و شاعری دارند ارسال کنم و به گونه ای که در بالا به آن اشاره کردم نوعی ادبیات تازه ای در بین دیگر انواع ادبیات کشور ایجاد کنم، آن هم به نام ادبیات همجنسگرایان ایران. حداقلش این هست که عرض اندامی خواهیم کرد و حضورمان را یک بار دیگر اعلام خواهیم کرد. آن هم برای قشری که ادعا دارند کلید فرهنگی و ادبی جامعه ی ایران در دستان آن هاست. من فکر می کنم ما باید ادبیات خودمان را به ادیبان کشور تحمیل کنیم. کاری که خیلی از گروه های دیگر انجام می دهند و اسمش را هم گذاشته اند ادبیات زیرزمینی ایران. یا ادبیات غیر رسمی ایران.

ماها: به غیر از وبلاگ نویسی و انتشار دلکده آیا فعالیت های اجتماعی دیگری هم داری؟ و آیا به این فکر کرده ای که مثلاً با کمک دوستان همجنسگرای دور و بر خود یک گروهی برای خود درست کنید و نوعی فعالیت را به پیش ببرید؟



قبلا هم اشاره کردم که به عنوان یک آدم معمولی و نه همجنسگرا وبلاگ داشته ام. اما در زمانی به این نتیجه رسیدم که از من همجنسگرا هم باید سخنی بگویم. این بود که وبلاگ حرف هایی از این باب را راه انداختم که به عنوان یک همجنسگرا مطالبی در آن می نویسم. البته بیشتر به صورت شعر. الان مدتی هست که دوباره دوست دارم من همجنسگرا را کنار بگذارم و با اسم و رسم واقعی ام بدون این که اشاره ای داشته باشم به این که چی هستم و کی هستم وبلاگی راه بیندازم. منتها هنوز وقش رو پیدا نکردم.

در مورد درست کردن گروه، در راستای همون نظرم که گفتم ما باید ادیباتمان را به ادیبان کشور تحمیل کنیم، خیلی وقت است که فکری به ذهنم رسیده و ان هم ایجاد یک مرکزی به عنوان کانون وبلاگ نویسان همجنسگرای ایرانی است. با این هدف که همه ی دوستانی که وبلاگ دارند، به محض این که پست جدیدی در وبلاگ خود قرار دادند، رونوشتی را هم برای این کانون بفرستند تا این مرکز در آخر هر ماه، در قالب یک مجله ایی، تمام این نوشته ها را به عنوان آثار چاپ شده ی همجنسگرایان این ماه انتشار بدهد و روی سایت خود قرار دهد. در واقع ایجاد ادبیات جدیدی به نام ادبیات همجنسگرایی در فرهنگ زیرزمینی ایران.

به طوری که تمام سایت های ادبی دیگر، لینکی هم به این سایت داشته باشند تا علاوه بر این که ادبیات همجنسگرایی در جایی ثبت بشود، افرادی هم که مایل به تحقیق در این زمینه هستند از روی آثار چاپ شده بفهمند که همجنسگرایی چیست. و همجنسگرای ایرانی از چه سخن می گوید و چه می خواهد. خیلی وقت است که این موضوع فکرم را درگیر کرده است که البته مشغله های زیادی هنوز نگذاشته روی این موضوع بیشتر کار کنم. شاید در آینده دور، و باز شاید بعد از رها شدن از کارهای دلکده، در این مورد اقدامی بکنم. البته اگر کسی تا آن موقع اقدامی انجام ندهد. بالاخره برای اظهار وجود باید از جایی شروع کرد. و من بهترین شروع رو، هدف گرفتن اندیشه های ادیبان و متفکرین کشور می دانم. برای این کار هم ما باید سایت ادبی مخصوص به خودمان را داشته باشیم. یک سایتی که در خور معرفی کردن به سایت های دیگر باشد.

### **ماها: فعال حقوق همجنسگرایان در این دوره را چگونه تعریف می کنی؟ چه خصوصیتی دارد و کلاً به چه کسی فعال حقوق همجنسگرایان گفته می شود؟ مختصات این فرد کدام ها هستند؟**

از نظر من آن پسر ۱۷ ساله ای که تازه خود را شناخته و برای اثبات هویت خود وبلاگی راه انداخته و به بیان و دفاع از خود می پردازد، تا آن مرد ۳۰ ساله ی همجنسگرایی که در سازمان های بین المللی درباره ی وضعیت همجنسگرایان ایرانی سخن رانی می کند، تا آن زن و مرد ۴۰، ۵۰ ساله ی دگرجنسگرایی که از هویت همجنسگرایی آن هم به دلیل دفاع از کرامت انسانی، سخن می گویند، مطلب می نویسند و هزار جور برنامه و نشست و جلسه تشکیل می دهند، همه ی این ها در جایگاه خودشان به نوعی جز فعالان حقوق همجنسگرایان محسوب می شوند. البته مطمئناً نقش آن کسی که در مجامع و سازمان های بین المللی فعالیت دارد مهم تر است اما نمی توان فعالیت های کوچک و اندک بسیاری از آدم های دیگه که در جهت روشن شدن افکار عمومی دخالت دارند را، نادیده گرفت. همه ی این ها به نوعی آگاهی رسیده اند که دارند فعالیت می کنند. آگاهی آن پسر ۱۷ ساله از این که همجنسگرایی را انتخاب نکرده است بلکه از همان ابتدا در او بوده است. آگاهی آن مرد ۳۰ ساله از این که چه ستمی بر همجنسگرایان ایران شده و دارد می شود. و آگاهی آن زن و مرد دیگر از این که چه تضادهایی بین گفتار و رفتار حکومت ها وجود دارد. به نظر من آگاهی، آگاه شدن و دانستن مهمترین عاملی است برای این که شخص به دفاع از یک پدیده یا یک موضوع بپردازد. به خاطر همین هم هست که دولت ها و دولتمردان، همیشه حقایقی را که باعث آگاهی مردم و در پی آن باعث بیدار شدن و بوجود آمدن عکس العمل آنها می باشد را کتمان می کنند. که ما اسم این قطع و جلوگیری از آگاهی ها را سانسور گذاشته ایم.



**ماها: نکات مثبت و منفی نشریات فعلی همجنسگرایان (بیداری، چراغ، دلکده و ماها) کدام ها هستند. و فکر می کنی که این نشریات تا چه اندازه در انعکاس نیازمندی ها، مسائل و مشکلات جامعه همجنسگرایان کشور و ارائه راه برون رفت از این مشکلات موفق بوده اند؟**

ببینید بیان کردن نکات منفی این مجلات بدون در نظر گرفتن شرایطی که باعث به وجود آمدن آن نکات منفی شده قدری بی انصافی است. شاید نکات منفی خیلی زیاد وجود داشته باشد اما همین که دانسته شد که این مجلات با چه مشکلاتی تهیه می شوند، با کمبود چه امکاناتی تهیه می شوند، شاید بشود از خیلی از نکات منفی آن چشم پوشی کرد. چون شرایط ایجاب کرده است که این مجلات این روند فعلی را طی کنند. به طور حتم الکترونیکی بودن یک مجله (منظور همان مجله ی اینترنتی با پسوند پی دی اف هست) محدودیت های زیادی را به وجود می آورد. ما برای این که حجم این مجلات را کم کنیم تا راحت تر منتقل شوند مجبوریم از کیفیت مجله بکاهیم، از عکس های کمتر یا بی کیفیتی استفاده کنیم. مطالب کمی را ارائه دهیم. که این خودش یک نکته ای است که تا وقتی مجلات ما الکترونیکی باشند نمی شود بر طرف کرد.

مشکل دیگر عدم همکاری های خواننده ها با این مجله هاست. مسلما اگر تعداد افرادی که در یک مجله همکاری می کنند زیاد تر باشد، سلیقه های وسیعی را می توانند پوشش دهند که خب این اتفاق در مورد مجلات همجنسگرایان هنوز نیفتاده. به هر حال با هر کمبودی که هست این مجلات دارند به کار خود ادامه می دهند. و نکته ی مثبت این مجلات در واقع همین هست. که در بدترین شرایط، با کمترین امکانات، هنوز دارند فعالیت می کنند. و در این شرایط خفقان و بحران زده ی سیاسی، و در این شدت سانسور، عده ی کثیری از همجنسگرایان توسط این مجلات با یکدیگر ارتباط پیدا کرده اند که این خودش مهمترین نکته ی مثبت این نشریات هست. بدون شک این مجلات در انعکاس مشکلات جامعه ی همجنسگرایان مفیده بوده و هستند. مشکلاتی هست، کمبودهای هست، اما با توجه به شرایط فعلی و شرایطی که این مجلات دارند کار می کنند، فکر می کنم بیان کردن این نکات منفی کمی بی انصافی باشد.

**ماها: شرایط کلی و عمومی همجنسگرایان در این دوره را چگونه ارزیابی می کنی و چشم انداز آینده را چگونه می بینی؟**

شرایطی که فعلا ما در آن داریم زندگی می کنیم، محصول تمام کارها و اندیشه ها و عملکردها و تدبیرهایی است که گذشتگان ما بنا بر آن چیزی که بر آنان اتفاق افتاده است انجام داده اند. و کارهایی که ما در حال حاضر انجام می دهیم همه آجرهایی هستند که قصر فردها را می سازند. این که شرایط همجنسگرایان در آینده چگونه خواهد شد بستگی به این دارد که ما در حال حاضر چه کارهایی برای آینده مان داریم انجام می دهیم... همجنسگرایان ایرانی روزی شروع کردند به وبلاگ نویسی، از دل این نوشتن ها ما الان دارای چهار مجله در مورد همجنسگرایان هستیم. گی های ایرانی روزی شروع کردند به دفاع از حق خودشون، از دل این دفاع کردن ها بود که ما الان سازمان همجنسگرایان ایرانی داریم... بدون شک ما با داشتن این مجلات، و این وبلاگ ها و این سازمان با تمام برنامه هایی که دارد، در آینده چیز بهتری دستگیرمان خواهد شد. حالا در مورد این که این چیز چه خواهد بود نمی شود فعلا حرفی زد. شاید ما صاحب یک کانال ماهواره ای شدیم، شاید صاحب یک فرکانس رادیویی، شاید صاحب یک سازمان داخلی، شاید صاحب یک نماینده پارلمانی و شاید هزاران چیز دیگر... فعلا ماهیت این چیز برای ما مهم نیست. البته خوبه که تصویری از آن داشته باشیم و بر مبنای رسیدن به آن برنامه ریزی کنیم. ولی بیشتر منظورم این است که تمام آنچه در آینده نصیب ما خواهد شد همه بستگی به این دارد که ما امروز چه می کنیم.



**ماها: آیا بر این نظر هستی که حاکمیت بطور سیستماتیک همجنسگرایان و فعالیت های آنان را زیر نظر دارد و آنها را سرکوب می کند یا معتقدی که حاکمیت کاری به این مسائل ندارد؟**

ببینید من فکر می کنم که حکومت به این نتیجه رسیده که عملا کاری در قبال همجنسگرایان نمی تواند انجام دهد اما آن قدر مودبانه عمل می کند که نمی شود گفت بلاخره فعالیت های همجنسگرایان را زیر نظر دارد یا نه. مثل گربه ی وحشی نیمه خوابیده ای می مونه که به موش ها اجازه رفت و آمد داده اما هر از گاهی با عناوین و کارهای مختلفی به موش ها می فهمونه که فکر نکنید که کاری باهاتون ندارم، دُم به تله بدین پدرتون رو هم در میارم. فعلا سیستم با این روش داره کار می کنه. من فکر می کنم در این سیستم خیلی باید محتاط تر عمل کرد و مواظب رد پاهای خودمون باشیم. چون به طور حتم و یقین میشه گفت که جزو محالات است که حاکمیت کاری به مسئله ی همجنسگرایان نداشته باشد. اما خب همان طور که گفتیم این رفتار خیلی مودبانه است.

**ماها: می توان شروع تاریخ مبارزات همجنسگرایان ایران را از زمان تشکیل گروه هومان در سال ۱۳۶۷ در اروپا (کشور سوئد) دانست. اما از چند سال پیش به این سو انتشار نشریات همجنسگرایان و گستره وسیع خوانندگان آنها در داخل کشور بسیار برجسته بوده. آیا فکر می کنی که سطح تحرک و فعالیت همجنسگرایان در کشور با سطح آگاهی رسانی و روشنگری صورت گرفته در این همه سال مطابقت دارد؟ اگر جواب منفی است علت آن را چه می دانی و چگونه می توان این مشکل را برطرف کرد؟**

ببینید... شیوه ی آموزش دادن یک پرنده مادر به جوجه اش برای پرواز، چه در قفس باشد چه در جنگل، یکی است، اما مسلما جوجه ای که در جنگل باشد راحت تر پرواز را یاد می گیرد تا هنگامی که در قفس باشد. در صورتی که گفتیم شیوه ی آموزش دادن یکی است. ولی خب محیط هم روی تربیت و روی انگیزه بی تاثیر نیست. در مورد همجنسگرایان ایرانی هم تقریبا می شود همین مثال را زد. اگر جامعه ی ما در یک محیط دموکرات بود، و مردم ما هم با همجنسگرایی مشکل داشتند، شاید با آگاهی رسانی و روشنگری های صورت گرفته خیلی زودتر به یک باور منطقی در قبال همجنسگرایی می رسیدند تا این زمان که کل جامعه ما گرفتار یک حکومت خودکامه ی دیکتاتوری شده است. نه تنها در باور دیگران بلکه در سطح فعالیت های همجنسگرایان هم فرق می کرد. ما اصلا در چنین سیستمی حق نفس کشیدن نداریم چه برسد به این که حالا بخواهیم بر اساس آگاهی هایی که در مورد حقوق خودمان پیدا کرده ایم فعالیت های علنی هم داشته باشیم... بنابراین فکر می کنم در چنین شرایطی همجنسگرایان ما خیلی محکم و خیلی آگاهانه دارند کار می کنند... اگر شرایط را بپذیریم می توانیم از خیلی از کمبودها و عقب ماندگی هایی که گریبانگیر همجنسگرایان ما شده و حتی نتوانسته اند آن ها را جبران کنند، چشم پوشی کنیم. حداقل به دلیل که می دانیم که توجیه آن چیست...

**ماها: به نظر تو امروز عمده ترین و مهمترین مشکل پیش روی جنبش همجنسگرایان کدام است و چگونه باید از سد آن گذشت؟ (قانون مجازات همجنسگرایی یا افکار و فرهنگ اجتماعی)**

ببینید قانون یک چیز ماورای زمینی نیست، هرچند که در اسلام همین طوره ولی به طور کلی دارم می گم، قانون زاییده افکار و فرهنگ هر جامعه ای است که می تواند فقط مختص همان جامعه باشد. بنابراین مبارزه برای لغو قانون مجازات همجنسگرایان، با فرهنگ سازی و کار کردن بر افکار عمومی، نه تنها دو راه مجزا از هم نیستند بلکه کاملا مترادف یکدیگر هم هستند. یعنی این که نمی شود یک ستاد تشکیل داد و به او گفت که کار تو فقط فعالیت در حوزه لغو قانون مجازات همجنسگرایان باشد، و یک حوزه ی دیگر را هم تعیین کرد و به او گفت که کار تو فقط فرهنگ سازی و تغییر افکار عمومی. چون این دو تا در واقع



یکی هستند. شما زمانی که توانستید قانون مجازات همجنسگرایان را لغو کنید یعنی از قبل به این موفقیت رسیده ای که فرهنگ اجتماعی و افکار عمومی را در قبال همجنسگرایی تغییر دهی. چون همان طور که گفتیم قانون زاینده ی افکار هر جامعه ی انسانی است. یک چیز قراردادی است فقط برای نظم دادن. همین. چیز بیشتری نیست. موفقیت در هر یک از این ها، پیروزی دیگری را هم در بر خواهد داشت... با توجه به این تعریف مهمترین مشکل همجنسگرایان ایرانی از نظر من افکار و فرهنگ اجتماعی است. چون تغییر قانون در یک جامعه مشروط به تغییر افکار عمومی همان جامعه است. البته می دانم چنین تعبیری در یک جامعه ی اسلامی زیاد معنا و مفهومی ندارد دلیل عمده اش هم این است که در کشورهای اروپا و آمریکایی، این مردمان هستند که در مورد قانون تصمیم گیری می کنند. اما در جوامع اسلامی مثل ایران، به دلیل عقیده ای که نسبت به قانون دارند و آن را قانون الهی می دانند، و کاملاً هم غیر قابل تغییر، در چنین جوامعی این قانون است که بر مردم کشور محیط شده است. و نه مردم بر قانون... خب البته مبارزه در چنین جوامعی اندکی فرق خواهد کرد اما به هر حال در تعریف ها تغییری ایجاد نخواهد شد.

**ماها: آیا بر این باور هستی که در جمهوری اسلامی امکان لغو قانون مجازات همجنسگرایی وجود دارد و جنبش همجنسگرایان باید بر جنبه اجتماعی و عدالتی مسئله خود بیشتر تاکید کند یا نه معتقدی که جمهوری اسلامی همجنسگرایی را قانونی نخواهد کرد و جنبش همجنسگرایان باید نقش فعالی در جنبش حقوق مدنی و شهروندی به عهده گرفته، به همکاری با نیروهای مخالف حکومت روی آورد و رادیکالیزه شود؟**

ایران جزء معدود کشورهای است که حاکمیت آن به دست نیروهای مذهبی است. مذهب فی نفسه چیز بدی نیست. مهم این است که به دست چه عواملی اجرا می شود. و متأسفانه مذهب در ایران به دست علمای بنیادگرایی اجرا می شود که در قبال هیچ مسئله ای خارج از دین انعطاف پذیر نیستند. وگرنه در میان علمای تجدد طلب و پیشرو، هستند کسانی که در مورد مسئله ی همجنسگرایی نظریه های روشن فکرانه ای داده اند. اما مشکل اینجاست که این علما نقشی در حاکمیت ندارند و در حاشیه هستند.

بنابراین حاکمیت فعلی که در دست علمای بنیادگرا (یا همان خشکه مذهبی ها) است به هیچ وجه قانون مجازات همجنسگرایان را لغو نخواهد کرد. مگر می شود حرفی روی حرف خدا و حرف دین و پیامبر زد؟ جز محالات است که حکومت فعلی قانون مجازات های همجنسگرایان را ملغی اعلام کند. و تازه این حکومت آن قدر مودی و رذل هست که با عناوین دیگری شما را متهم کند. تجربه نشان داده که تهمت زدن به افراد برای اجرای عدالت اسلامی! یکی از بهترین روش های حکومت برای کتمان حقایق هست. او شمای همجنسگرا را مجازات می کند اما نه به جرم همجنسگرایی بلکه به جرم تجاوز به عنف. وقتی واژه ی تجاوز به میان می آید دیگر کسی نمی تواند مخالفتی داشته باشد. در همه فرهنگ ها تجاوز قبیح شمرده شده. مخالفت با آن در نوع خودش نوعی جرم محسوب می شود. پس اگر هم در ظاهر قانون مجازات همجنسگرایان ملغی اعلام شود باز دست دولت برای تعقیب همجنسگرایان و مجازات آن ها باز است اما این بار با اسمی دیگر. بنابراین از هر دری که وارد شوید بهانه ای برای آزار دادن همجنسگرایان در دست حاکمیت هست. چه زمانی که قانون مجازات همجنسگرایان باشد و چه زمانی که نباشد. به خاطر همین هم هست که من عملکرد حاکمیت را در قبال مسائل همجنسگرایان، یک عملکرد مودیانانه معرفی کردم. شما در قبال کسی که به شما می گوید اگر بایستی می زنی زیر گوشت. اگر هم بنشین می زنی زیر گوشت چه کاری می توانید انجام دهید؟

**ماها: آیا جنبش همجنسگرایان بدون توجه به مسائل و خواسته های عمومی اقشار مختلف مانند حقوق بشر و دمکراسی می تواند به اهداف خود برسد؟**



خیر. در واقع مهمترین کاری که همجنسگرایان باید انجام بدهند همین است که افکار عمومی را نسبت به مسائل حقوق بشر و دمکراسی آگاه کنند. شما تنها کاری که در مقابل آن شخصی که می‌گه چه بشینی چه نشینی در هر دو صورت می‌زنم توی گوشت، می‌توانید انجام دهید اینه که مردم و افکار عمومی را به حقوق خودشون آگاه کنید. و به مردم بفهمونید که هیچ حکومت و هیچ دولت مردی حق این که در زندگی خصوصی شما دخالت کند را ندارد. هیچ دولتی حق اینکه زندگی را از شما بگیرد آن هم به جرم نوع جنسیتی که دارید یا تمایل جنسیتی که دارید، ندارد. و هیچ کس حق ندارد تا زمانی که شما به حقوق او لطمه نزده اید، او به حقوق شما لطمه بزند. این‌ها سر فصل‌ها و بندهای مهم متن حقوق بشری است که حکومت جمهوری اسلامی ایران، ادعای رعایت آن‌ها را دارند. آن‌هم بهتر و کامل‌تر از کشورهای اروپایی و آمریکایی. مهمترین کار همجنسگرایان این است که علاوه بر این که مفهوم حقوق بشر و دمکراسی را برای عموم مردم روشن کنند، وظیفه دارند این ادعاهای پوچ و تو خالی حاکمیت فعلی ایران را هم بر ملا کنند.

**ماها: خود تو وبلاگ نویس هم هستی. آیا فکر می‌کنی که وبلاگ‌های همجنسگرایان یک مسیر رو به جلو را طی کرده اند یا این که در جا زده اند؟ اگر در وبلاگ‌های ما همجنسگرایان تحولی صورت گرفته این تحولات کدام‌ها هستند؟**

نه. فکر نمی‌کنم که وبلاگ نویسان همجنسگرای ما درجا زده باشند. البته کاهش کیفیت داشته‌اند ولی خب در هر زمانی، هم وبلاگ‌های خوب بوده و هم وبلاگ‌های بد. البته تفکیک این‌ها سلیقه‌ای است و در حال حاضر انجام دادن این تفکیک و جداسازی کار جالبی نیست، ولی من فکر می‌کنم که وبلاگ نویسان همجنسگرای ما داشتند یک دوران طلایی را آغاز می‌کردند که متأسفانه با حمله‌ی وحشیانه‌ی پرشین بلاگ و مسدود شدن این وبلاگ‌ها، این دوران طلایی هیچ‌گاه شکوفا نشد. می‌دونید که این پاک‌سازی و این سانسور در دو مرحله صورت گرفت آن هم به فاصله‌ی چند ماه (فکر می‌کنم شاید یک سال)، به نظر من بهترین وبلاگ‌ها در همین فاصله به وجود آمدند که اگر حمله‌ی دوم پرشین بلاگ، این جمع طلایی را پریشان نمی‌کرد ما الان موفقیت بیشتری داشتیم. این دوران را فکر می‌کنم از اواسط تابستان ۸۲ تا اواخر بهار ۸۳ باید بدانیم. بعد از مسدود شدن دوباره‌ی وبلاگ‌ها از طرف پرشین بلاگ با این که تازه‌های دیگه‌ای پا به میدان گذاشتند اما دیگه خاطرات اون وبلاگ‌های قدیمی تکرار نشد. البته الان هم وبلاگ‌های خوبی دارند فعالیت می‌کنند. اما حال و هوای اون وبلاگ‌های اولیه چیز دیگری بود. البته گفتم که این تفکیک‌ها سلیقه‌ای است شاید دوستان دیگر نظر دیگری داشته باشند. اما به هر حال نظری بود که چون پرسیدید گفتم. حقیقت غیر قابل انکاری نیست.

**ماها: فکر می‌کنی که امروز وبلاگ نویسی همجنسگرایان چقدر مهم است و چه نقشی در جنبش همجنسگرایان برای وبلاگ‌ها قائل هستی؟ و فکر می‌کنی که وبلاگ‌ها تا چه اندازه می‌توانند در اصلاح فرهنگ اجتماعی نسبت به همجنسگرایی مؤثر باشند؟**

ببینید جنبش وبلاگ نویسی خیلی وقت است که شروع به کار کرده. همون طور که گفتم دوران طلایی هم داشته. و اصلاً یکی از عمده‌ترین دلایل پرشین بلاگ برای مسدود کردن وبلاگ‌های همجنسگرایان همین جلوگیری از رشد آن‌ها بوده است. یا همان سانسور. یا همان جلوگیری از آگاهی و دانستن که در پاسخ سوالات قبلی مطرح شد. و این نشان دهنده‌ی این است که وبلاگ‌های همجنسگرایان اتفاقاً داشتند درست حرکت می‌کردند که باعث نوعی ترس و آشفتگی برای رشد این نوع سیستم وبلاگ نویسی شده که نظام حاکم را وادار به سانسور و پاک‌سازی این وبلاگ‌ها کرده.



منتها یک مسئله ای است و اون این که زمانی وبلاگ های ما می توانند برای رشد جامعه در قبال مسئله ی همجسگرایی مفید باشند که مخاطبان غیر همجسگرا هم داشته باشند. شما وقتی که می خواهید نظر مردم را در مورد من عوض کنید، باید با مردم صحبت کنید نه این که با خود من حرف بزنید. وبلاگ های ما و حتی وبلاگ من - هیچ فرقی نداره - ما الان داریم با خودمون حرف می زنیم نه با مردم یا حداقل با کسانی که با اینترنت سروکار دارند و وبلاگ ها را مطالعه می کنند. الان شما به تمام وبلاگ های همجسگرایان و به قسمت نظرخواهیشون سر بزنید. حداکثر این کامنت ها شاید به ۱۸ یا ۱۹ تا برسه. و وقتی این کامنت ها را می خونید متوجه می شید که تمام کسانی که نظر داده اند دقیقا همان کسانی هستند که خودشون به عنوان یک وبلاگ نویس همجسگرا محسوب می شوند. هیچ فرد جدا از این قشر برای این وبلاگ ها کامنتی نمی ذاره. این یعنی این که ارتباط وبلاگ نویسان ما با سایر افراد دیگر زیر صفر است. یا حداقلش اینه ما هیچ متن قابل توجهی برای نظر خواهی افراد دیگر نداریم. متن ها و نوشته های ما بیشتر به درد خودمون می خوره.

البته وجود این وبلاگ ها در حالت کلی خیلی برای همجسگرایان ما و برای ارتباط آن ها با یکدیگر مفید هست. این چیز قابل کتمان نیست. اما وقتی بحث این می شود که وبلاگ های همجسگرایان چه تاثیری در اصلاح جامعه نسبت به همجسگرایی داشته اند باید بگویم که در واقع هیچی. چون ما توی یک دایره ای نشستیم که فقط داریم برای هم می نویسیم. البته گفتم این هم در نوع خودش خیلی موثر بوده است. اما خب... این ایراد رو هم میشه به آن ها وارد کرد. شاید دلیل اصلی اش عدم تبلیغ خود همجسگرایان و ارتباط آن ها با وبلاگ های دیگه باشه. همجسگرایان ما باید در تمام وبلاگها و در تمام نظرخواهی ها شرکت کنند ان هم به عنوان یک وبلاگ نویس همجسگرا. چه اشکالی داره که من به عنوان یک وبلاگ نویس همجسگرا به سایر وبلاگ های معروف و پر بیننده سر بزنم، مثلا به وبلاگ هایی که در مورد مسائل دینی مطلب می نویسند، یا وبلاگ های که در مورد مسائل هنری مطلب دارند، یا وبلاگ هایی که در مورد مسائل سیاسی نوشته دارند، سری بزنم و نظر خودم را به عنوان یک همجسگرا بیان کنم و در زیر نظراتم اسم آدرس وبلاگم رو هم قرار بدهم؟ من همجسگرا هستم. خب درست... اما این دلیل نمی شود که فقط به وبلاگ های همجسگرایان سر بزنم. ما باید در تمام زمینه ها و در تمام وبلاگ ها نظر خواهی داشته باشیم تا دیگران را با خودمون آشنا کنیم. فکر می کنم این جور بشود افراد دیگری را هم به سمت وبلاگ های همجسگرایان کشید و آنان را با این قشر آشنا کرد. وبلاگ نویسان ما باید یک کمی دایره ی فعالیت خودشون را گسترده تر کنند و فعالیت بیشتری داشته باشند. به خاطر همین هم هست که گفتم هدف من از ایجاد ویژه نامه ی آوای سکوت، بیشتر این است که دیگران را با اندیشه های همجسگرایان آشنا کنم. و این موثر نخواهد شد مگر با تماس گرفتن و در اختیار قرار دادن این ویژه نامه به آن ها. ما نباید صبر کنیم تا دیگران به سمت ما بیایند. ما باید خودمان ابتکار حرکت داشته باشیم.

**ماها: با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم به نظر تو بهترین و مؤثرین شیوه فعالیت همجسگرایان کشور کدام ها هستند؟ و فکر می کنی که امروز همجسگرایان باید در کدام عرصه های دیگر شروع به فعالیت بکنند؟**

ببینید ما امروز خطوط اینترنتی و خطوط الکترونیکی رو فتح کرده ایم. با ایجاد وبلاگ ها. با ایجاد مجلات. با ایجاد سایت سازمان. این ها در حد خوش خیلی خیلی موثر واقع شده است. اما از این بیشتر هم می توان موفقیت کسب کرد و آن زمانی است که ما خطوط تصویر و امواج ماهواره ای را هم فتح کنیم. زمانی این موفقیت دو چندان خواهد شد که ما خطوط صدا و امواج رادیویی را هم فتح کنیم. من فکر می کنم بزرگ ترین موفقیت ما و موفق ترین برگ پیروزی ما در برابر این رژیم خفقان آور این است که ما دارای یک کانال تلویزیونی ماهواری به زبان فارسی باشیم. وقتی دارای این شبکه ماهواره ای شدیم دیگه وارد شدن به خانه های مردم کار مشکلی نیست. اگر با ایجاد مجلات ما در عرض یک سال توانسته ایم به آن معیارهای دلخواه برسیم، با راه اندازی یک کانال تلویزیونی ما در عرض یک ماه می توانیم به پیروزی های چشم گیری دست پیدا کنیم. من فکر



می‌کنم که همجنسگرایان ما و مخصوصاً کسانی که امکان و تخصص این کار را دارند باید کم‌کم شروع به فعالیت کنند تا این عرصه‌های دیگر را هم باهم فتح کنیم.

**ماها: معروف است که ترس بزرگترین دشمن است. فکر می‌کنی که ترس و واهمه همجنسگرایان کشور تا چه اندازه واقعی است؟ و آیا این گوشه‌گیری و انزوایی که مشاهده می‌شود با درجه مخالفت حاکمیت همخوانی دارد یا نه؟ چگونه باید بر ترس موجود در بین همجنسگرایان غلبه و آنها را به فعالیت تشویق کرد؟**

ترس همجنسگرایان یک ترس کاذب نیست. اتفاقاً خیلی هم واقعی است. به خاطر مسائلی که پیش آمده، چه در جامعه چه در خانواده، به خاطر مطالبی که نوشته شده و در رسانه‌ها پخش شده و همه هم بر ضد همجنسگرایی بوده، و به خاطر هزار مسئله‌ی دیگر این ترس به وجود آمده است. همین طور الکی که آدم از چیزی نمی‌ترسد که... البته نمی‌شود که ترس را فقط در وجود حکومت خلاصه کرد... بله ترس از حکومت باعث انزوایی همجنسگرایان شده است اما برای خیلی‌ها هم فقط این نیست. ما هنوز همجنسگرایانی داریم که به خاطر ترس از مسائل دینی و اعتقادی و ایمانی که دارند منزوی شده‌اند. ترس از افشا شدن در محیط جامعه خودش یک مسئله‌ی دیگر است. من خودم تا مدت‌ها از بیرون رفتن خودداری می‌کردم. چون می‌ترسیدم از این که شناخته بشوم. تمام همجنسگرایان ما هنوز در خود این ترس را دارند که مبادا خانواده‌شان چیزی از موجودیت آن‌ها بفهمد... پس می‌بینیم که ما با ترس‌های گوناگونی روبرو هستیم. فقط بر طرف کردن ترس همجنسگرایان از حکومت مهم نیست. بلکه ما باید ترس آن‌ها را هم در قبال مسائل دینی از بین ببریم. ترس از این که اگر احیاناً در خانواده خود هویتشان معلوم شد. حکومت یکی از دلایل وجود ترس در بین همجنسگرایان و در نتیجه منزوی شدن آن‌هاست اما همه‌ی ترس همجنسگرایان نیست. ما باید در زمینه‌های دیگر هم کار کنیم...

**ماها: آیا احساس می‌کنی که فعالیت‌های همجنسگرایان در این سال‌ها در تغییر افکار عمومی نسبت به همجنسگرایان تاثیر مثبت داشته است؟ چگونه و تا چه اندازه؟**

راستش این که چه قدر تاثیر مثبت داشته یا نه، دقیقاً نمی‌توانم بگویم. نمی‌شود گفت که این فعالیت‌ها باعث شده که عموم مردم نسبت به همجنسگرایان دید بهتری پیدا کرده باشند، یا بر عکس از آن‌ها بیشتر روی گردان شده باشند، اما به طور حتم و یقین می‌توان گفت که ذهن جامعه، یا حداقل کسانی که با اینترنت سروکار دارند و اخبار را دنبال می‌کنند، با واژه همجنسگرایی آشنا شده است. و این به نظر من خودش کلی غنیمت است. حالا اگر این افراد دید مثبتی پیدا کرده‌اند که خوب باید به فال نیک گرفت، اما اگر نظر خنثی دارند یا حتی منفی، ولی حداقل همجنسگرایی برایشان دیگر یک واژه‌ی غریب و ماورا زمینی یا یک پدیده‌ی خارج از مرزهای ایران نیست، حداقل دیگر فهمیده‌اند که در ایران هم همجنسگرایانی هستند که می‌خواهند از حقوق انسانی خود دفاع کنند... به نظر من زیاد مهم نیست که عموم مردم نسبت به همجنسگرایی دید مثبتی پیدا کرده باشند یا نه، مهم این است که بپذیرند گرایش فطری به یک همچی زندگی در بعضی از انسان‌ها وجود دارد. چه خوب چه بد باید با آن کنار آمد... در همه جای دنیا هم همین طور هست. حتی در همان کشور آمریکا که از نظر بسیاری از همجنسگرایان ایرانی، بهشت گی‌هاست، با این که روابط همجنسگرایی مورد قبول قانون واقع شده است اما هستند مردمانی که نظر خوبی به این گروه از افراد ندارند اما به هر حال به نوعی یاد گرفته‌اند که باید به زندگی طبیعی هر انسانی احترام گذاشت... من فکر می‌کنم مردم کشور ما فاقد این خصیصه‌ی جهانی هستند. یعنی به راحتی به خودشان اجازه می‌دهند که در زندگی طبیعی، شخصی و خصوصی دیگران دخالت کنند و حتی برای آنها حق نفس کشیدن تعیین کنند... از این دیدگاه اگر بررسی کنیم شاید بتوان گفت که فعالیت همجنسگرایان ایرانی در دفاع از خودشان، حداقل این تاثیر اخلاقی را در عموم مردم





می تواند داشته باشد، و یا این تاثیر را داشته است که به انسان ها بفهماند که زندگی خصوصی هر کسی به خود او مربوط است نه به دیگران... اگر شخصی چنین دیدگاهی داشته باشد خب مسلما با همجنسگرا و با همجنسگرایی کنار خواهد آمد حالا چه با نگاه مثبت چه با نگاه منفی. به هر دو صورت این تربیت اخلاقی را دارد که باید به انسان ها احترام گذاشت. فارغ از هرگونه مرز بندی جنس و جنسیت و گرایش.

### ماها: آیا فکر می کنی وقت این رسیده که تعدادی از افراد جدی و فعال حقوق همجنسگرایان (مثلاً در تهران) دور هم جمع شده و تشکلی نسبتاً علنی (یا پوششی) برای دفاع از حقوق همجنسگرایان در کشور ایجاد کنند؟

خیلی خوبه که همجنسگرایان ایران دور هم جمع بشوند، صحبت کنند، در مورد حقوق بشر و مشکلات خودشان و غیره و غیره... خیلی خوبه. اما به هر حال باید قبول کنیم که وضعیت جامعه ی ما زیاد امن نیست. ممکنه بعضی از همجنسگرایان دوره های مخصوص خودشان را داشته باشند، اما زیاد نمی شود که این دوره ها و این جلسات را علنی کرد... در یکی از نامه هایی که آقای دکتر به من نوشتند عنوان کرده اند که هر از گاهی ترنسجندهای ایرانی در بیمارستان امام خمینی گرد هم جمع می شوند. با هم آشنا می شوند. صحبت می کنند. از مشکلاتشان می گویند، از سختی هایشان می گویند. و از طرفی دیگر با دکترها و روانپزشکان هم مشورت می کنند. و همه ی این قرار ملاقات ها زیر این عنوان برگزار می شود که این ها بیمار هستند و احتیاج به مداوا دارند. آقای دکتر پیشنهاد داده بودند که همجنسگرایان هم می توانند زیر این عنوان قرار بگیرند و خودشان را به روانپزشکان معرفی کنند تا حداقل مورد سواستفاده قرار نگیرند. و از این طریق گرهمایی های خودشان را داشته باشند، آن هم در کنار چندین متخصص. منتها من همان موقع هم به ایشان گفتم که جامعه ی همجنسگرای ایران هیچ تمایلی به این که خود را بیمار معرفی کند ندارد... خود آقای دکتر هم اشاره داشتند که با این کار خیلی راحت تر می توان با همجنسگرایان ارتباط برقرار نمود و در مورد آن ها اطلاع رسانی کرد. اما به هر حال این احتیاج به یک تصمیم همگانی دارد که در شرایط فعلی اصلاً فکر نمی کنم که بشود روی این پیشنهاد مانور داد... در هر صورت بیشتر منظورم این بود که بگویم بله می شود در تهران همجنسگرایان دور هم جمع بشوند و در مورد حقوق خودشان صحبت کنند مثل ترنسجندها، اما باید کاری کرد که وجهه ی قانونی داشته باشد که از طرف حکومت مشکلی ایجاد نشود. به نظر آقای دکتر بهترین کار همین است که همجنسگرایان خودشان را به عنوان بیمار معرفی کنند... در واقع به قول قدیمی ها یک نوع پولیتیک بزنند... اما فکر نمی کنم که همجنسگرایان ایرانی برای پیش برد مقاصد خود چنین ترفندی رو قبول کنند... ما اگر می خواهیم در این حکومت فعالیت کنیم ناچاریم که کارهایمان مطابق تعریف ها و چارچوبهای همین حکومت باشد. البته اگر می خواهیم که اندکی علنی تر و جدی تر فعالیت کنیم که نتیجه ی بهتری دریافت کنیم. وگرنه از این دوره همایی ها و جلسات و میزگردهای دوستانه و در عین حال مخفیانه در بین همجنسگرایان، مخصوصاً در تهران زیاد داریم.

### ماها: حرکت ها، و اقدامات اعتراضی همجنسگرایان در کشورهای دیگر در حمایت از بی حقوق همجنسگرایان ایران را چگونه ارزیابی می کنی و معتقدی که فعالان حقوق همجنسگرایان ایران باید چگونه رابطه ای با جنبش جهانی همجنسگرایان برقرار کنند؟

مسلماً ما در ایران هیچ فعالیتی در مورد دفاع از حقوق همجنسگرایان نمی توانیم انجام دهیم. پس می ماند فعالیت کسانی که در خارج از مرزهای ایران هستند. این افراد دو گروه هستند، یا اینکه خودشان ایرانی اند یا اینکه ملیتی دیگر دارند ولی به دلیل نوع دفاعی که از حقوق بشر دارند از ایرانیان داخل کشور هم حمایت می کنند. به نظر من فعالیت این گروه دوم خیلی نتیجه بهتری خواهد داشت. مخصوصاً اگر همراه و هم رای با فعالیت های ایرانیان خارج از ایران باشد که نتیجه ی آن دو چندان خواهد بود. اگر کمی دقت کنیم می بینیم که از زمانی که همجنسگرایان ایرانی در کنار فعالیت های همجنسگرایان کشورهای دیگر قرار



گرفته اند و فعالیت بچه های ایرانی کمی رنگ و بوی بین المللی گرفته است ادبیات و لحن مقامات حکومت هم در قبال وضعیت همجنسگرایان، و به اصطلاح خودشان همجنسبازان، تندتر شده است. و این دقیقا نشان دهنده ی این است که این فعالیت ها خیلی روی آنان فشار آورده است. چون حالا دیگر با جمعیت و نهادهای جهانی روبرو هستند. بر خلاف گذشته که فقط وجود چند فعال ایرانی خارج از کشور در مورد حقوق همجنسگرایان را سد راه خود می دانستند حالا با دنیایی از فعالین حقوق بشر روبرویند. و این خود فشار بیشتری وارد می کند. جامعه ی همجنسگرای ایرانی باید از این موقعیت به خوبی استفاده کند. و می دونم که نمایندگان ما در سازمان همجنسگرایان ایرانی به بهترین نحو در پی برقراری این همکاری ها و این تعامل ها با نهاد های بین المللی هستند. که نتیجه ی مهم آن را در نام گذاری ۲۸ تیرماه همین امسال به نام روز جهانی مقابله با سرکوب هموفوبیک در ایران می توان مشاهده کرد. باید منتظر واکنش شدید رسانه ها و سایت های وابسته به حکومت در قبال چنین واقعه ای بود. هرچه این واکنش شدیدتر باشد و هرچه توهین به همجنسگرایان در این رسانه ها بیشتر باشد نشان دهنده ی این خواهد بود به شدت تحت فشار قرار گرفته اند. و این برگ برنده ای برای ما خواهد بود.

**ماها: از آنجا که می دانیم انتشار دلکده مسلماً کاری سخت، وقت گیر و طاقت فرسا است. از مشکلات و سختی هایی که در تهیه و انتشار دلکده تحمل می کنی بگو و همچنین دوست داریم بگوئی که نیازمندی های دلکده کدام ها هستند و خوانندگان ماها چه کمکی می توانند به دلکده بکنند؟**

تنها مشکل تمام مجلاتی که برای همجنسگرایان منتشر می شوند، که خود دلکده هم شامل آن می شود، عدم همکاری کسانی است که به عنوان یک همجنسگرا مشترک این مجلات هستند. این صدای گلایه و شکوه ای است که حتی گاهی از خود مجله ی شما هم بلند می شود... یک مثال خیلی روشن اگر بخوایم بزنیم... ببینید... من اسم مجله ام را گذاشته ام ادبی اجتماعی، در واقع منظورم از واژه ی ادبی این بود که مجله دلکده محلی باشد برای قرار گرفتن نوشتارهای همجنسگرایان در قالب های مختلف ادبی، مثل شعر، داستان کوتاه، داستان بلند، یک متن ادبی، و یا هر چیز دیگر. اما حالا شما نگاه کنید. من از فروردین ماه به این طرف، در قسمت گل واژه های خیس ما که قرار بود شامل اشعار همجنسگرایان باشد، فقط دارم از شعرهای خودم استفاده می کنم. یعنی این ستون از دلکده، شده مخصوص شعرهای من. حتی خود مجله ی شما هم دچار همین مشکل است. یعنی فقط دو سه اسم هست که قسمت اشعار ماها رو تشکیل می دهند نه بیشتر. و این در حالی است که اگر به بیشتر وبلاگ های دوستان همجنسگرای خود سر بزینیم، متوجه می شویم که تم بیشتر آن ها شعر و شاعری است... این همه مجله ی دلکده، ماها، چراغ، تبلیغ دادند، درخواست کردند، از دوستان، از کسانی که مجله ها را می خوانند و دستی در نوشتن دارند، مقاله های خودشان را یا ترجمه های خودشان را به آن ها ارسال کنند تا به دست دیگران هم برسد. اما باز با آن ها هیچ همکاری نمی شود... چند روز پیش بود که به طور اتفاقی با وبلاگ تازه ای آشنا شدم، البته اسمش را نمی آورم، دیدم شروع کرده به ترجمه کردن یک متنی که در مورد همجنسگرایی است. همان موقع به فکرم رسید که به این شخص نامه بدهم و بنویسم که آخه دوست عزیز، تو که داری زحمت ترجمه را می کنی چرا به جای اینکه این مقاله را در وبلاگت قرار بدهی که آخر سر ۳۰ خواننده داشته باشد، چرا به یکی از این سه مجله نمی دهی که چیزی حدود ۳۰۰۰ نفر را اطلاع رسانی می کنند!... فکر می کنم بچه ها یک کمی دارند کم لطفی می کنند... من توی هیچ زمینه ای مشکل ندارم. فقط دوست دارم که مطالب مجله ام چیزهایی باشد که از دل خود همجنسگرایان برآمده باشد. وگرنه برای من کاری ندارد که از این طرف و آن طرف مقاله تهیه کنم و در مجله ام قرار بدهم، بلاخره خواننده ی خود را پیدا می کنند، ولی دوست دارم که در میان این چند مقاله که از سایت های دیگه برداشته شده، چند تا نوشته هم از خود همجنسگرایان باشد. همین. فکر نمی کنم چیز زیادی باشه. البته می دونم که همه کار دارند، همه درس دارند، همه مشکلات خودشان را دارند، همه وقت کم دارند، اما به هر حال برایم غیر قابل توجیه که وبلاگ های ما پر باشه از بهترین مقاله ها و دست نوشته ها، آن وقت مجله های ما خالی خالی باشند... این فکر می کنم عمده



ترین مشکل دلکده باشد، یعنی عدم همکاری دوستان... اما از سختی های دلکده... خیلی صادقانه بگویم... این قدر با علاقه کارم را دنبال می کنم و آن قدر با عشق با دلکده ام بازی می کنم که دیگه فکر نمی کنم زیاد مهم باشد، حالا اگر بر اثر نشستن زیاد روی صندلی برای آماده سازی مجله، چند روزی هم کمر درد گرفته باشم. یا برای تایپ متون مجله که گاهی شبانه روزی وقتم را گرفته است، گاهی میچ دستم هم گرفته باشد. یا برای تصحیح مقاله ها و ویرایش آن ها چند روزی هم گردنم درد گرفته باشد... همه ی این ها رو به خاطر اون همه عشق بازی که با مجله ام کرده ام فراموش می کنم.

**ماها: اگر درست متوجه شده باشیم برنامه ات این است که فقط ۱۲ شماره از دلکده منتشر و بعداً انتشار آن را متوقف کنی. چرا چنین تصمیمی داری و در چه شرایطی از این تصمیم خود منصرف و انتشار دلکده را ادامه می دهی؟**

تصمیم من قطعی است. یعنی شماره ی ۱۲ دلکده که مربوط می شود به آذرماه ۱۳۸۵ آخرین شماره ی دلکده خواهد بود. اما تغییری در این تصمیم گرفته ام که اگر امکان آن مهیا شد شاید دلکده به فعالیت خود ادامه دهد. از همان اول قصدم این بود که دلکده بعد از شماره ی ۱۲ برای همیشه تعطیل شود اما حالا تصمیم گرفته ام که اگر کسانی پیدا شدند که بتوانند گروهی دلکده را ادامه دهند، مجله را به دست آن ها بسپارم و خودم را کنار بکشم. یعنی حتی کوچک ترین دخالتی هم در تهیه دلکده نداشته باشم. اگر توانستم یک همچی گروهی را پیدا کنم دلکده را با کمال میل در اختیار آنان خواهم گذاشت تا به فعالیت خود ادامه دهند. در غیر این صورت اگر کسی پیدا نشد دلکده را برای همیشه تعطیل خواهم کرد. بعد از بستن دلکده یا بعد از سپردن آن به دست افراد دیگر، شاید بعد از مدتی استراحت کار دیگری را شروع کنم. البته الان نمی دانم دقیقا چه کاری خواهم کرد. ولی مطمئنا بیکار نخواهم نشست. دلیلی خاصی هم برای این کناره گیری از دلکده ندارم جز این که فکر می کنم بعد از ۱۲ شماره یا همان گذشت یک سال، هر مجله ای احتیاج به نوعی تغییر و تحول دارد تا از آن روند قبلی خود کمی خارج شود و راه دیگری را انتخاب کند، تا با این تغییرات از کسالت و رخوت خوانندگان و تکراری بودن خود جلوگیری کند. یقینا این تغییر و تحول باید از تراوشات فکری و ذهنی شخص دیگری باشد. چون من کار خودم را با هر چه در توان داشته ام کرده ام. اما این افراد دیگر هستند که می توانند فکر های تازه تری داشته باشند و ایده های جالب تری را ارائه بدهند به خاطر همین تصمیم دارم که اگر هم حتی اشخاصی برای ادامه دادن دلکده پیدا شدند هیچ گونه فعالیتی با آن ها نداشته باشم تا هرگونه که خود صلاح می دانند عمل می کنند. من آن چیزی که صلاح می دانستم را انجام داده ام. چه مورد قبول واقع شده باشد چه نه به هر حال زحمت خود را کشیده ام و دوست ندارم که با تکرار مکررات، وجه ی دلکده را خراب کنم و خوانندگان آن را خسته.

**ماها: با سپاس فراوان از این که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید. اگر حرف و پیامی برای خوانندگان ماها داری، بفرما.**

فقط معذرت خواهی می کنم اگر با پریشان گویی هایی که کردم وقت شما و خواندگانتان را گرفتم... ممنونم که این ارج را بر من گذاشتید که در مجله ی شما مصاحبه ای داشته باشم...  
به عنوان یک انسان آروز می کنم که همه ی انسان ها آزاد و آزاده باشند. عقل و خردشان را به دست دکانداران مذهب هرگز نفروشند. به عنوان یک ایرانی، امیدوارم که هرچه زود تر ملت و کشورم از زیر یوغ این متجاوزین غاصب رها بشود. به عنوان یک همجنسگرا، دعا می کنم که تمام همجنسگرایان ایرانی به یک زندگی توأم با آرامشی دست پیدا کنند. و به عنوان یک سردبیر مجله همجنسگرایان، امیدوارم که دوستانم کم کاری و کوتاه کاری های من را بر من ببخشند...  
از شما هم تشکر می کنم... خسته نباشید...



## همجنسگرایان دانشجو و مسئولیتی که بر دوش دارند



◀ در شرایط نامتعارف، یعنی در زمانی که دولت های حاکم قواعد متمدن دموکراسی را زیر پا گذاشته و احزاب و گروه های مخالف خود را سرکوب، و سانسور شدیدی بر مطبوعات اعمال می کنند و امکان نفس کشیدن به گروه ها و احزاب سیاسی و دیگر اقشار سرکوب شده نمی دهند، دانشجویان آن کشور به عنوان وجدان بیدار جامعه قد علم کرده و در مبارزه برای دموکراسی، حقوق بشر و طرح خواسته های اقشار مختلف مردم پیشگام می

شوند. این مسئله مختص کشور ما نیست بلکه در همه کشورهایی که از نبود دموکراسی رنج می برند دیده شده و می شود. یکی از دلائلی که چنین امکانی را برای دانشجویان فراهم می کند این است که تجمع و مراوده بین دانشجویان آسان است، تعداد زیادی از دانشجویان در خوابگاه ها و کلاس های درسی با هم هستند، جوانند و سری نترس دارند و از طرف دیگر موقعیت آنها این امکان را برای شان فراهم می کند که با دانش و علم امروزی آشنا شده و در مقایسه جامعه خود با دیگر جوامع، مشکلات و نواقص را دیده و برای رفع آنها بکوشند. جنبش دانشجویی در کشور ما که دموکراسی و حقوق مدنی در آن از طرف حکومت ها نادیده گرفته شده، سابقه مبارزاتی طولانی دارد و علی رغم همه تلاش های حکومتی برای سرکوب جنبش دانشجویی اما این جنبش همچنان به عنوان نبض زنده جامعه به حیات خود ادامه می دهد.

حکومت ها اما با توجه به این خصیصه جنبش دانشجویی و ترسی که از گسترده تر شدن آن دارند، تمام سعی خود را می کنند تا جنبش دانشجویی را ایزوله و آن را حداکثر به محدود دانشگاه محدود کنند و از پیوند خوردن آن با جنبش های دیگر و مطالبات آنها و به عبارتی برقراری رابطه دانشجویان و جامعه ممانعت به عمل آورند تا راحت تر آن را ایزوله و سرکوب کنند و از طرف دیگر با سرکوب و فشار به جنبش دانشجویی به دیگران می فهمانند که هزینه مبارزه زیاد است و بهتر است که خود را کنار نگه دارند. با جنبش زنان و نیروهای سیاسی هم همین برخورد می شود. فعالان و رهبران جنبش دانشجویی و دیگر جنبش ها در عوض برای کم کردن هزینه مبارزه و بالا بردن هزینه سرکوب برای حکومتیان به درستی سعی می کنند که جنبش خود را به جنبش های اقشار مختلف اجتماعی پیوند زده و حرکت وسیعی برای دموکراسی و حقوق بشر و ایجاد یک جنبش عمومی و قوی حقوق مدنی و شهروندی ایجاد کنند.

آگاهی از این قواعد بازی برای گروه های اجتماعی مختلفی که از حقوق مدنی و شهروندی خود محروم هستند از جمله جامعه همجنسگرایان کشور بسیار مهم و ضروری است. اگر بپذیریم که بی تفاوتی نسبت به جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های اجتماعی و عدم حمایت از آنها درست همان چیزی است که حکومتیان می خواهند آن وقت پیدا کردن راه صحیح کار چندان سختی نیست، اگر رهبران جنبش زنان و دانشجویان یا شخصیتی مثل اکبر گنجی اعلام می کنند که ما نه تنها از دگراندیشان بلکه از "دگرباشان" هم حمایت می کنیم، این سخن باید در بین "دگر باشان" پژواک مناسبی بیابد. باید نشان دهیم که ما از این سخنان استقبال می کنیم، سزاوار حمایت هستیم و قدر آن را می دانیم. بنابراین راه صحیح این است که به حمایت از جنبش ها برخاسته و در تقویت پایگاه اجتماعی شان و گسترش حمایت مردمی از آنها تلاش شود. بخصوص گروه هایی همچون ما همجنسگرایان که خود سرکوب و از حقوق اجتماعی محروم هستیم نباید در این مناقشات بین قدرت و نیروهای خواهان آزادی و دموکراسی بی طرفی پیشه کنیم و سر خود کلاه بگذاریم یا خود را با این پهنا دلخوش کنیم که ما به سیاست



کاری نداریم. تنها درگیر شدن فعال همه ما در مبارزه برای دموکراسی و تقویت حقوق مدنی و شهروندی است که راه را برای طرح وسیع مطالبات ما و دسترسی به حقوق مان تضمین می کند. و گر نه ما همچنان در حاشیه، بدون هیچ حق و حقوقی و پنهان در جامعه خواهیم ماند.

اما جنبش همجنسگرایان نباید خود را در جنبش های دیگر از جمله جنبش دانشجویی منحل کند بلکه باید هدفمند و آگاهانه با این جنبش و جنبش های دیگر پیوند بخورد و ضمن حفظ استقلال خود فعالانه در مبارزه شرکت کند. چگونه چنین چیزی عملی است؟

امروزه هزاران هزار دانشجوی همجنسگرا (گی و لزبین) در دانشگاه های مختلف کشور درس می خوانند و بسیاری از آنها در خوابگاه های دانشجویی زندگی می کنند. موقعیت این دانشجویان همجنسگرا وظایف و مسئولیت هایی را بر دوش آنها گذاشته که در عین سخت بودن اما انجام این امر خطیر تنها از دست آنها بر می آید و بس؛ دانشجویان همجنسگرا از یک طرف باید نسبت به گروه صنفی خود (جنبش دانشجویی)، خواسته ها و مبارزات آن احساس مسئولیت کنند و از طرف دیگر از روشنگری در مورد همجنسگرایی و کمک به جنبش همجنسگرایان هم نباید غافل بمانند. این دانشجویان می توانند به عنوان حلقه واسط و رابط بین جنبش دانشجویی و جنبش همجنسگرایان عمل کنند. تنها همین دانشجویان هستند که چنین موقعیت و امکانی دارند و نباید از مسئولیت خود شانه خالی کنند چرا که این بخش کار از دست کسان دیگری بر نمی آید. بسیاری از این دانشجویان

همجنسگرا از یک طرف به اینترنت و وسایل ارتباط جمعی همجنسگرایان دسترسی دارند و از طرف دیگر در دانشگاه خود در جریان اعتراضات، اعتصابات و دیگر تحرکات دانشجویان فعال قرار دارند.

حال اگر دانشجویان گی بتوانند به طور وسیعی دست به وبلاگ سازی زده (خیلی از آنها هم اکنون هم وبلاگ دارند) و در وبلاگ های خود در کنار طرح مسائل همجنسگرایان در جامعه و روشنگری در باره

اما جنبش همجنسگرایان نباید خود را در جنبش های دیگر از جمله جنبش دانشجویی منحل کند بلکه باید هدفمند و آگاهانه با این جنبش و جنبش های دیگر پیوند بخورد و ضمن حفظ استقلال خود فعالانه در مبارزه شرکت کند. چگونه چنین چیزی عملی است؟

مسائل جنسی، موضوع مسائل جنبش دانشجویی بخصوص در حوزه دانشگاه خودشان و همین طور مباحث مطروحه بین دانشجویان، خواسته های آنها، اخبار اعتراضات و تحسن ها و... را منتشر کنند. این دانشجویان قادرند با چنین ابتکاری و دیگر ابتکارات شخصی مسائل و مبارزات جنبش دانشجویی را در کنار مسائل و مبارزات همجنسگرایان یکجا مطرح و در نتیجه با مخاطبانی از هر دو گروه رابطه برقرار کنند و آنها را با مسائل هر دو گروه آشنا و اهمیت و ضرورت دفاع از همدیگر را در بین آنها ترویج کنند.

این دانشجویان همجنسگرا در عین حال می توانند در جهت تماس و آشنایی بیشتر با دیگر دانشجویان همجنسگرا و همین طور غیر همجنسگرا به معرفی وبلاگ های آنان و... بپردازند و در ادامه سعی کنند حلقه ای از آشنایی و دوستی با هم برقرار کرده طوری که به طور خصوصی و خارج از دنیای اینترنت هم بتوانند با هم ملاقات و در مورد مسائل مورد علاقه بحث و گفتگو کنند و در جهت شرکت فعال هر دو گروه در مبارزات صنفی و حقوق بشری بکوشند. موفقیت در چنین کاری به پیوند خوردن هر دو جنبش دانشجویی و جنبش همجنسگرایان کمک زیادی می کند. عرصه دیگر فعالیت این دانشجویان می تواند این باشد که با نوشتن مطالب و مقالاتی در مورد هر دو جنبش در نشریات دانشجویی و مجلات همجنسگرایان به آشنایی وسیع تر این دو گروه و نزدیکی مبارزات آنها یاری رسانند. یا با ایجاد لیست ایمیلی از خوانندگان خود و دیگر علاقه مندان، در روزهای اعلام حرکات اعتراضی و تجمع به مناسبت های مختلف، فوری به خبر رسانی پرداخته و افراد هر چه بیشتری را به شرکت در اعتراضات ترغیب کنند.



لزبین‌ها (بخصوص لزبین‌های دانشجوی) بسته به علاقه مندی خود، علاوه بر فعالیت فوق می‌توانند به عنوان حلقه رابط بین جنبش همجنسگرایان و جنبش زنان و فمینیستی کشور هم عمل نمایند و شکل فعالیت تقریباً می‌تواند از همان نوع فوق باشد. توجه و اهمیت دادن به این گونه کارها بسیار ضروری است چرا که با زیر برف کردن سر خود که ما این چیزها را نمی‌بینیم یا علاقه‌ای به این کارها نداریم، کاری از پیش نخواهد رفت و تنها به حکومتیان که خواهان کناره‌گیری مردم و سرکوب شدگان از مبارزه و ایزوله شدن فعالان حقوق بشری هستند، خدمت کرده ایم.

هر انتخابی که تک تک ما می‌کنیم چه بخواهیم و چه نخواهیم در تقویت یک طرف معامله تأثیر دارد حتی اگر انتخابی نکرده و سکوت کنیم و بی‌طرفی پیشه نمائیم، باز این هم خود نوعی انتخاب است و تأثیرش در تقویت طرف مخالف آزادی معلوم. پس بدون شرکت فعال همه ما به عنوان جزئی از ملت و بدون پیوند خوردن جنبش‌های مختلف اجتماعی با هم و غلبه بر تلاش حکومتیان برای ایزوله کردن هر گروه، جنبش وسیع دموکراسی خواهی در کشور شکل نخواهد گرفت و دموکراسی، حقوق بشر و حقوق شهروندی در کشور ما همچنان در محاق خواهد ماند. آه و ناله از بی‌حقوقی باید به عمل و کنش فعال برای غلبه بر موانع موجود رشد کند و گرنه جدی نبودن خود، خواسته‌ها و حقوق خود را ثابت کرده و غیر مستقیم بر بی‌عدالتی و نبود دموکراسی مهر تأیید زده ایم. سکوت ما به معنای رضایت ما تلقی می‌شود. سکوت را باید شکست. آزادی‌آنگاه بدست می‌آید که از خواسته‌های خود شناختی صحیح داشته باشیم، خواسته‌ها و منافع خود را جدی بگیریم، موانع پیش‌راه را بشناسیم و برای غلبه بر آنها بکوشیم، حاضر به پرداخت هزینه برای آزادی خود باشیم و آگاهانه، هدفمند و با برنامه حرکت کنیم.

آنچه در این مقاله گفته شد را تعدادی از دوستان آگاه همین امروز به آنها عمل می‌کنند اما این حرکت باید وسیع و گسترده شود و نیروهای هر چه بیشتری وارد میدان شوند تا بتوان وزنه را به نفع آزادی و دموکراسی هر چه سنگین‌تر کرد.

◀ ضمیمه‌ی دوست یابی به همراه هر شماره‌ی مجله ماها منتشر می‌شود. علاقه‌مندان به دریافت این ضمیمه می‌توانند با ایمیل زیر تماس بگیرند:

■ [dustyabi\\_maha@yahoo.com](mailto:dustyabi_maha@yahoo.com)

ضمیمه‌ی دوست‌یابی منحصر به پسران و مردان همجنسگرا نیست و ما از آگاهی‌های آشنای دختران لزبین، ترانس‌سکشوال‌ها و دیگر اقلیت‌های جنسی استقبال می‌کنیم.



## خود را بیاب

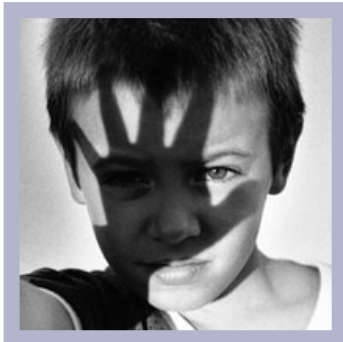
■ مانی (لژیبن)

[egelofbluesky@yahoo.com](mailto:egelofbluesky@yahoo.com)

◀ گاهی با خودم فکر می‌کنم که اگر چنین بود و چنان همه چیز را رها می‌کردم و بعد... بعد چه؟ بعد باید چه می‌کردم؟ تا به حال شده به بعدها فکر کنیم ببینیم در دل این بعدها چه رازی نهفته است؟ مطمئن باشید دانستنش شکافتن بمب اتم نیست. ای کاش به جای این که این همه در قید و بند این باشیم که مردم چه می‌کنند؟ چرا باید این طور باشد؟ حالا باید چه کنم؟ می‌آمدیم و حس رسیدن به لذت زندگی را لمس می‌کردیم. من همیشه معتقدم آدمها با خود دچار اشتباه و سوء تعبیر می‌شوند چون درکی از فهم چه می‌خواهم از زندگی را ندارند. درست است یا نه؟ شما از زندگی تان چه می‌خواهید؟ بیایید با هم روراست تر باشیم. ای کاش در فرهنگ مان به جای این که یادمان دهند چطور همیشه صورت مان را با سیلی سرخ نگه داریم یادمان می‌دادند چطور سیرت مان را به صورت مان نزدیک کنیم. در خیابان ها که راه می‌روم بارها افرادی را می‌بینم که حسم ندا می‌دهد این نیز مثل توست. بعد باخودم می‌گویم مردم آپولو هوا کردند و به اندازه من خودشان را اذیت نکردند، از چه می‌ترسی؟ باید برسیم به شهر آن سوی آب سهراب. مشکل من و تو و تمام لژیبن ها این است که خودمان نیز باور داریم که با قانون طبیعت منافات داریم. داریم؟ به نظر شما منافات داریم؟ اگر داریم چرا گله داری از رسم بی رحم زمانه؟ اگر هم نداری، زندگی کن! از چه می‌هراسی؟ خدا مرا و ترا چنین آفریده اما آفریده، آنچه مهم است آفرینش است پس منافات نداری اگر داشتی آفریده نمی‌شدی حال باید این را ۱۰۰ بار برای خود بنویسی من هیچ تفاوتی با هیچ کسی ندارم. حالا بیایم سرخط ما می‌توانیم باشیم در همه جا در تمام فرهنگ ها. حتما نبایستی پرچم برداری و داد بزنی آاااااای ی ی مردم من یک لژیبن هستم، بایست، نشان بده، یک پزشک، یک منشی، یک... در هر شغلی می‌تواند یک لژیبن باشد و موفق است، در بطن جامعه ریشه دارد و خود به تنهایی نیز می‌تواند زندگی کند. ای کاش زنان ما بیاموزند معنای استقلال یافتن را. دیگر گذشت عصر نشستن در خانه و انتظار یافتن مردی برای گذران زندگی. بیا و برای یک بار هم شده به جای این که به زمین و زمان بد و بیراه بگویی، خودرا بیاب. بگذار همه و همه ترا نقطه اتکاء بدانند. این ضعف زنان است که همیشه اجازه دخالت دیگران را در انتخاب سرنوست خودشان را می‌دهد. اگر محکم باشی و اراده مبارزه داشته باشی به خودت، به فرهنگت، به خانواده ات به جامعه یاد خواهی داد که این منم! من آنچنانم که دوست دارم باشم! هرآنچه که هستم، نیازی نیست دیگران هم باشند. همان گونه که هیچ کس مثل دیگری نیست. اگر قرار بود همه از راز دل هم باخبر باشند، عزیزدل، سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. شما چه نظری دارید؟



## بحث های مخالفان و موافقان همجنسگرایی و همجنسگرایان



◀ همجنسگرایان ایران در طول تاریخ در حال هزیمت و فرار بوده اند، فرار از این که مبدا کسی به رازشان پی ببرد، هزیمت از خود که مبدا تسلیم و سوسه این "بیماری" بی علاج شوند، انواع ماسک ها به صورت خود زده، به خود و به دیگران دروغ گفته اند، هویت و گرایش خود را سرکوب و در تنهایی زجر و حرمان کشیده اند. اما همه اینها به گذشته تعلق دارد. فاکتورهای جدیدی وارد معادله شده اند؛ دانش علوم جنسی دگرجنسگرایی محض را به چالش کشیده و دیگر آن را به عنوان تنها گرایش معتبر به رسمیت نمی شناسد، جهانی شدن مسئله سرکوب همجنسگرایان در کشور و حمایت جهانی از حقوق همجنسگرایان در

ایران (نمونه مراسم جهانی ۱۹ جولای که در همین شماره به آن اشاره شده)، شکل گیری و رشد جنبش های اجتماعی در کشور (زنان، کارگران، حقوق بشری، دانشجویان، اقلیت ها و...) که آگاه ترین بخش این جنبش ها و رهبران آنها با مسئله همجنسگرایی مشکلی ندارند، کناره گیری نیروهای موسوم به اصلاح طلبان و طرفداران آنها از رویه سرکوب حکومتی نسبت به همجنسگرایان و در پیش گرفتن روحیه همدردی با اقلیت های جنسی، گسترش آگاهی و شناخت خود جامعه همجنسگرایان کشور و بالطبع آن طرح مسئله در سطح وسیع در بطن اجتماع، حمایت علنی نیروهای فرهنگی و همین طور مخالفان حکومت در خارج و وسایل ارتباط جمعی آنان از همجنسگرایان، گسترش اینترنت و کانال های تلویزیونی خارجی، دسترسی مردم بخصوص جوانان به اطلاعات و داده های "ممنوعه"، و مهم تر از همه وجود قشری آگاه و تحصیل کرده از همجنسگرایان ایران در داخل و خارج که تلاش ها و فعالیت های شان در قالب وبلاگ ها، نشریات و تشکلات همجنسگرایان ایرانی منعکس شده می باشد. عملکرد همه این فاکتورها در سال های اخیر دست به دست هم داده و موضوع حقوق همجنسگرایان در کشور را از حاشیه به سطح آورده اند. امروز وجود نشانه های مثبتی از تغییر ذهنیت بخش هایی از جامعه نسبت به همجنسگرایی در کشور ما یک واقعیت عینی است. همجنسگرایان زمانی در حال هزیمت بودند که شناختی از خود و گرایش جنسی خود نداشتند و فاکتورهای گفته شده هیچ کدام عمل نمی کردند. اما امروز شرایط عوض شده است. انسان ها هویت دگر باش بودن خود را معتبر و سالم می دانند و خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق مدنی خود در قوانین و فرهنگ اجتماعی هستند. مسلماً این کار یک روزه صورت نمی گیرد و مسیری را باید طی کند. جامعه توده وار ایرانی که در برزخ بین مدرنیسم و سنت دست و پا می زند طبعاً نمی تواند همجنسگرایی را بدون درد "زایمان" بپذیرد و همجنسگرایان و فعالان حقوق آنها نباید دچار این خوش باوری شوند که حالا که بخشی از جامعه ما را قبول کرده پس همه به همین زودی باید پدیده همجنسگرایی را بشناسند و به همجنسگرایان احترام بگذارند.

موضوع دیگر این که تک تک افراد یک جامعه به طور دربست نسبت به همجنسگرایی (و بسیاری از موضوعات دیگر) توافق کامل نخواهند داشت حتی اگر همجنسگرایی در قوانین کشوری قانونی اعلام شود. دمکراسی و مدرن بودن از همه ما می طلبد که نسبت به مخالفان خود (مخالفان همجنسگرایی و همجنسگرایان) با عقل و منطق برخورد کنیم و حق مخالفان را در ابراز نظر مخالف خود به رسمیت بشناسیم.

هموطنان مخالف همجنسگرایی و همجنسگرایان اما بهتر است که بجای به کارگیری لحن و زبان غیر متعارف و یا عصبانیت و قاطی کردن بحث ها، سعی کنند با منطق بهتری وارد میدان بحث و گفتگو شوند. از داده ها چنین بر می آید که بسیاری از





مخالفان همجنسگرایی که تا کنون به این مسئله پرداخته و نظر خود را ابراز کرده اند، به طور بالقوه توان برخوردی دمکراتیک و به دور از شانتاژ را دارند و تا حدودی سعی هم کرده اند که نظر مخالفان خود (همجنسگرایان و طرفداران آنها را) را در رسانه های خود منعکس کنند.

کلاً وارد گفتگو شدن این دو گروه مخالف و موافق دال بر آن دارد که هر دو طرف به طور ضمنی به وجود همدیگر و حق ابراز نظر طرف مقابل اعتقاد دارند. این نکته بسیار مثبتی است. اما بهتر است هر دو گروه به وجود همدیگر و حق طرف مقابل در اظهار نظر صریحاً اعتراف کنند. و مهم تر از آن، مخالفان همجنسگرایان باید به طور شفاف این را اعلام کنند که با کشتن و

سرکوب همجنسگرایان یا توهین به آنان مخالفند و می خواهند در یک بحث جدی نظرات مخالف خود در مورد همجنسگرایی را بیان دارند و از این طریق صفوف خود را با کسانی که وجود همجنسگرایان را انکار و خواهان اعدام و سرکوب آنها هستند، جدا کنند.

هموطنان مخالف همجنسگرایی و همجنسگرایان همچنین باید با منطق و گفتمانی منطقی (حداقل از نظر خودشان) وارد این میدان شوند و نباید سطح شناخت و شعور مخاطبان خود (چه همجنسگرا و چه غیر همجنسگرا) را دست کم بگیرند،

نسبت دادن "هموفوب" به یک فرد یک نوع توهین (اجتماعی) است؛ یعنی طرف سواد جنسی ندارد و بدون منطق و شناخت امروزی از تنوعات جنسیتی که علم آنها را تأیید کرده، صرفاً بر اساس پیش داوری و تعصبات قدیمی از همجنسگرایان ترس دارد. طبعاً کسی که می خواهد با همجنسگرایان وارد بحث و گفتگو شود قاعدتاً نباید از آنها ترس و واهمه بی پایه داشته باشد.

این که کسی بگوید من "هموفوب هستم" قبل از هر چیز عصبیت و احساسی برخورد کردن طرف را می رساند و مثل این می ماند که کسی بگوید "من نژاد پرست هستم" و ادعا کند که نژاد خودش بر نژاد سیاهپوست یا ترک یا کرد و یا فارس و عرب برتری دارد و دیگر نژادها را به صرف خصوصیات نژادی شان نسبت به خود کهنتر بداند. نسبت دادن "هموفوب" به یک فرد یک نوع توهین (اجتماعی) است؛ یعنی طرف سواد جنسی ندارد و بدون منطق و شناخت امروزی از تنوعات جنسیتی که علم آنها را تأیید کرده، صرفاً بر اساس پیش داوری و تعصبات قدیمی از همجنسگرایان ترس دارد. طبعاً کسی که می خواهد با همجنسگرایان وارد بحث و گفتگو شود قاعدتاً نباید از آنها ترس و واهمه بی پایه داشته باشد. مسئله دیگری که مخالفان همجنسگرایی خوب است به آن اعتراف کنند تا بحث هایشان حداقل مقبولیت را بیابد این است که نشان دهند شناختی از همجنسگرایی دارند و بر اساس شناخت با آن مخالفت می کنند نه این که با حکم دادن های من درآوردی که هیچ انسان با دانشی را قانع نمی کند، بیان کنند که همجنسگرایی گویا "واگیر است و اجازه دادن به فعالیت همجنسگرایان باعث گسترش این پدیده می شود". اگر گرایش جنسی واگیر بود، وجود اکثریت دگرجنسگرایان باعث می شد که همجنسگرایان به مرور زمان "منقرض" شوند.

در کشوری همچون آمریکا، نیروهای مذهبی مخالف همجنسگرایی سایت ها و انجمن های خود را دارند و نیروی زیادی را برای برانگیختن افکار عمومی بر علیه همجنسگرایان صرف می کنند. هر چند که هیچ وزارت خانه یا سازمان علمی معتبری آنها را جدی نمی گیرد اما آنها با این همه حداقل به دانش و شعور مخاطبان خود اهمیت می دهند و احکام غلط و من درآوردی در باره همجنسگرایی به خورد مخاطبان خود نمی دهند. نمونه دیگر مخالفت صریح پاپ و دستگاه واتیکان با موضوع ازدواج قانونی همجنسگرایان است که در عین ابراز علنی این مخالفت و دفاع از "حریم" خانواده دگرجنسگرا، اما با شفافیت هر چه تمام تر مخالفت خود را با سرکوب، تحقیر و توهین همجنسگرایان اعلام می دارند و بر برابری ارزش و حقوق انسانی همه افراد با هر گرایش جنسی تأکید می کنند.

هموطنان مخالف همجنسگرایی و همجنسگرایی هم خوب است که مسئله خود را (اگر مسئله مهم دیگری ندارند که به آن بپردازند) جدی تر گرفته و با زبان و گفتمان مقبولی پا در میدان مخالفت با همجنسگرایی نهند.



هر آنگاه که به برابری ارزش انسان ها، وجود تفاوت ها و گونه گونی در عرصه های مختلف معتقد شویم آن وقت احترام به همجنسگرایان چندان سخت نخواهد بود چه حقوق همجنسگرایان جزئی از حقوق بشر است.

خود همجنسگرایان ایرانی هم باید این را بپذیرند که با گسترش بحث مربوط به حقوق همجنسگرایان و افزایش فعالیت مدافعان آنان، طبعاً بخشهایی از جامعه واکنش نشان خواهد داد، بر ما است که از این بحث ها استقبال و آن را به مسیری درست هدایت کنیم بدون آن که حق مخالفان خود در اظهار نظر را منکر شویم.

همجنسگرایان کشور نه تنها نباید از اظهار نظر مخالفان خود واهمه داشته باشند یا به شکلی سعی در ساکت کردن آنها برآیند، بلکه باید از آن استقبال هم بکنند. چه جامعه ما نیاز به این دارد که مسائل جنسی و تنوعات و گرایش های مختلف جنسی در فضایی بدور از تعصب و پرخاش مورد بحث و بررسی و نقد قرار گیرند و از طریق همین برخوردهای شفاف و بدور از تعصب و خشونت قلمی / لفظی است که رسوبات و سنت های کهنه سائیده می شوند. پس ورود مخالفان همجنسگرایی به چنین بحثی را به فال نیک بگیریم و با افزایش شناخت و فعالیت، خود را برای مقابله منطقی و دمکراتیک با آنان آماده کنیم. در این راه باید بیشتر از مغز خود استفاده کنیم تا از قلب و احساسات. به کار گیری منطق، استدلال و توضیحات ضرور و تکرار مداوم آنها مهمتر از هر چیزی است. ما در صحبت با مخالفان خود، باید به شعور مخاطبان آنها هم توجه کافی مبذول داریم و در پی روشنگری باشیم.

در ادامه همین بحث سرمقاله روزنامه لس آنجلس تایمز تحت عنوان "خوب که چی؟ گیریم که همجنسگرا زاده شده باشند" را که از سایت آن روزنامه گرفته ایم به چاپ می رسانیم. هر چند که ما خود به عنوان همجنسگرا معتقدیم که سر این مطلب می توان کلی بحث کرد با این همه چاپ یک مطلب نه چندان موافق با همجنسگرایی و همجنسگرایان را جهت روشن شدن بحث دوستان بد نمی دانیم.



## خوب که چی؟ گیریم که همجنسگرا زاده شده باشند

اشاره: ظاهراً موضوع تاثیر ترشحات هورمونی رحم مادر و همین طور تعدد برادران بزرگتر در همجنسگرا شدن افراد موضوع داغ بحث های محافل مخالف و موافق همجنسگرایی در غرب شده است. برای آشنایی خوانندگان با این نظریه ها ما در شماره قبلی ماها (۱۹) مطلبی به ترجمه آقای منصور صابری تحت عنوان "جنسیت ارثی" منتشر کردیم. اما با توجه به داغ شدن بحث ها، نشریه معتبر لس آنجلس تایمز هم وارد گود شده و سرمقاله خود را با عنوان فوق به همین موضوع اختصاص داده و می نویسد:



◀ آیا همجنسگرایی منتج از طبیعت، نوع تربیت و پرورش و یا کلاً یک انتخاب شخصی است؟ آخرین مطالعات در باره این موضوع توجه برانگیز تحقیقات جنسی، توسط یک روانشناس کانادایی، دال بر یک رابطه بیولوژیکی، و نه ژنتیکی، در همجنسگرایی مردان، دارد.

و این هم صادق است که چه او در یک محیط خانوادگی همچون برادرانش رشد و پرورش یافته و یا توسط والدینی کاملاً متفاوت از طریق فرزند خواندگی. (این تئوری بر این مبنا است که با هر نوزاد پسر چیزی، شاید یک آنتی بادی (پادتن)، در رحم مادر تغییر می کند.

فعالان در هر دو سمت حقوق همجنسگرایان این را به عنوان یک نکته مشاجره آمیز نگاه می کنند، زیرا امکان دفاع از حقوق همجنسگرایان توسط کسانی که معتقدند گرایش جنسی مبنای بیولوژیکی دارد بیشتر است تا آنانی که معتقدند این یک امر انتخابی است و منتج از روش تربیتی کودک.

حتی اگر آزمایشگاهی به سندی غیر قابل بحث و مناقشه مبنی بر این که ترجیح جنسی کاملاً بیولوژیکی است دست یابد، حتی اگر فردا پرچمی غیبی از آسمان حقیقت نازل شود و همین را بگوید، باز نخواهد توانست ذهن محافظه کاران مذهبی که همجنسگرایی را رقت آور می دانند و در تلاش برای محدود کردن حقوق آنانند، تغییری ایجاد کند. بسیاری از آنان شورش را درآورده اند، بهتر بگوئیم، سر خود را زیر برف کرده اند. آنها می گویند، همجنسگرایی شاید مادرزاد و طبیعی باشد، ولی بسیاری از رفتارهای دیگر هم همان قدر طبیعی اند، مثلاً تمایل بزرگسالان به داشتن سکس قبل از ازدواج یا میل همسران به پاید بیرون گذاشتن از حیطة وفاداری در زندگی مشترک.

خاستگاه تمایل برای آنها مهم نیست، چرا که این رفتارها به هر حال در کتاب شان غیر اخلاقی است و بر اساس آن پاسخ میل و خواهش نباید برآورده شود.

ما با این تصور که بعضی ها می بایست به دیگران دیکته کنند که چه انتخابی در زندگی خود اختیار نمایند، مخالفیم. اما محافظه کاران مذهبی تا حدودی درست می گویند، یعنی دلیل و سبب گی بودن بعضی ها خود به خود نباید حقوق آنها را محدود کند. چه کسی گی زاده شده باشد یا بشکلی گی بودن را انتخاب کند. حقوق همجنسگرایان از توافق بر سر آزادی ذاتی بزرگسالان برای شکل دادن به زندگی فردی خود، بدون ضرر رساندن به دیگری، نشأت می گیرد.

■ لینک مطلب سرمقاله لس آنجلس تایمز برای علاقه مندان:

[HTTP://WWW.LATIMES.COM/NEWS/PRINTEDITION/OPINION/LA-ED-7501266.STORY?CTRACK=1&CSET=TRUE.1.GAY02JUL02](http://www.latimes.com/news/printedition/opinion/la-ed-7501266.story?ctrack=1&cset=true.1.gay02jul02)



## بر خورد جامعه با همجنسگرایان نیاز به تحول دارد

■ شیوا لاجینی



◀ زبان فارسی برای بیان خیلی از رویدادهای امروزی و پدیده های روز، با مشکل روبه رو شده و لغات مناسبی برای بیان اون ها نداره، ولی این دلیل نمیشه که ما از لغات اشتباه در گفتگوهای روزمره و محاورات استفاده کنیم و اون ها رو هم در فرهنگ خودمون چنان جا بندازیم که خیلی از معانی رو به چالش بکشونه! یکی از مهمترین این موارد که در فرهنگ ایرانی و زبان فارسی متاسفانه روش کار نشده و به اشتباه هم وارد فرهنگ عامیانه ما شده در مورد همجنسگراییه! ما در کشور ایران هنوز مرز بندی ای برای تفکیک بین همجنسباز و همجنسگرا نداریم. اگه کسی بشنوه که تو لزبین هستی، فوری بهت میگه همجنسباز! همجنسباز بودن نه تنها با مفهوم همجنسگرایی فرق داره، بلکه حتا از سوی تمام همجنسگراها "لزبین ها و گی ها" به شدت رد میشه و اونو قبول ندارن و نوعی توهین

میدونن نسبت به خودشون. در این رابطه و به خاطر همین فرهنگ و نوع معنی غلط اون که در جامعه باب شده، همجنسگرایان با فشارهای زیادی روبرو هستن مخصوصا همجنسگرایان مرد یا گی ها. چون در جامعه ایران که یک جامعه مردسالار و شدیداً مذهبی و سنتی شمرده میشه، هنوز اعتقاد عموم بر اینه که همجنسگرایی مختص مردانه و زنان رو شامل نمیشه! این تفکر شاید ناشی از این باشه که زن از نظر قوانین شرعی جنس دوم شناخته شده و ناقص العقل و... به همین دلیل زمانی که صحبت از همجنسگرایی یا همجنسبازی به میون میاد، همه نگاه ها روی مردان و پسران زوم میشه و اون ها رو مورد اتهام قرار میدن و برای همین گی ها از این نظر بیشتر مورد ظلم و تحقیر واقع میشن تا لزبین ها.

در واقع باید دونست که تفاوت بین همجنسبازی و همجنسگرایی در اینه که در همجنسبازی، زور، اجبار و خشونت دخیله و هرگز رابطه دو طرفه و با رضایت نیست و در واقع میشه گفت یک نوع تجاوز جنسی به همجنسه. یعنی همیشه این وسط یک نفر فاعل و یک نفر مفعول قرار میگیره و تن به خواسته جنسی طرف دیگه به اجبار میده! این رابطه همیشه با زور یا نیرنگ همراه بوده و فقط هم رابطه جنسی رو در بر میگیره و در پایان رابطه جنسی هم رابطه از هم گسیخته میشه و هیچ علاقه و احساس و عشقی در بین نیست!

اما در همجنسگرایی، دو نفر همجنس همدیگه رو آگاهانه و عاشقانه و با علاقه انتخاب میکنن و به همدیگه عشق میورزن و هرگز عشق و یا شهوت و هوس خودشون رو به دیگری یا دیگران تحمیل نمیکنن و کلا باید اینو بدونید که همجنسگراها به شدت مقید به رعایت اخلاقیات جنسی با همجنس های خودشون هستن و از خیانت به همجنسی که به عنوان معشوق یا معشوقه انتخاب کردن متنفر هستن مگر بیوسکشوال ها که هم با جنس موافق و هم با جنس مخالف رابطه میگیرن که اون ها هم هرگز به تجاوز جنسی تمایل ندارن.

خیلی از پسران همجنسگرا در ایران مورد تحقیر شدید همسالان و همجنسان خودشون و یا اطرافیان قرار میگیرن به دلیل همین فرهنگی که با اشتباه فرهنگ سازی کرده! همگی ما از دوران کودکی بیاد داریم که به بعضی پسرها گفته میشده اوا خواهر و یا بلا! تاسف آور تر از همه اینه که این نسبت ها رو خود والدین به فرزندشون نسبت میدن اغلب. برای نمونه وقتی پسری که تمایل به پوشیدن لباس مادرش داره و یا دوست داره با لوازم خصوصی مادرش بازی کنه و نگاهشون کنه، مادر بر میگرده و بهش میگه: پسر مگه تو اوا خواهری؟ و یا پسری که دلش میخواد بیشتر با هم جنس های خودش نزدیکی کنه و



خودشو به نوعی به اون ها وابسته میدونه، همون همجنس ها بهش لغت های زشتی رو نسبت میدن و تحقیرش میکنن. به همین دلیل این افراد بیشتر مواقع گوشه گیر هستن و در انزوا زندگی میکنن.

پدرها پا رو از این هم فراتر گذاشتن و لغت های سنگین تر و دردناکتری رو به زبون میارن که هر کدوم اون ها مثل خنجری بر قلب این افراد میشینه بدون این که بتونن از خودشون دفاع کنن که اون نسبتی که بهشون داده میشن لایقش نیستن و اون ها همجنسباز نیستن بلکه همجنسگرا هستن ولی به این مردم نادان چطور میشه توضیح داد که همه انسانها با هم برابر نیستن همون طور که هر ۵ انگشت دست هم یک شکل نیستن؟! وقتی هم که دلیل قانع کننده ای برای درک وضعیت این افراد پیدا نمیشه می شنویم که به این افراد لقب هایی مثل اُبنه ای و کونی و مُزلف و اوا خواهر و فاطمی مذکر و... داده میشه. کافیه پسری کمی صدای نازکی داشته باشه یا این که موی بدنش کم باشه و یا چشم های درشت و ابروهای باریک و مژه های بلند و پوست سفیدی داشته باشه. اون وقت باید دید که چطور مردان جامعه ای که اغلب به پاک بودن و مذهبی بودنش قسم می خوریم، بهش به دید بد نگاه میکنن و چه القابی بهش میدن و طالب چه خواسته های کیفی هستن. این القاب برای کسانی که کار میره که شاید هیچ تمایلات همجنسگرایانه ای نداشته باشن، وای به حال افرادی که همجنسگرا باشن و اون وقت باید دید که چطور با این افراد برخورد میشه.

در بین زنان اما مساله خیلی فرق میکنه. پسرها معمولا پسران همجنسگرا رو طرد نمیکنن و فقط باهاشون شوخی های زشتی انجام میدن و گاهی حتا نیازهای جنسی اون ها رو هم بر آورده میکنن. ولی این مساله بین زنان و دختران به شکلی متفاوت جریان داره. زنان و دختران لزبین احساسات شون رو در بیشتر موارد آشکار نشون نمیدن و تا نسبت به احساس کسی به طور کامل مطمئن نشن هرگز اعتراف و یا اقدامی صورت نمیدن. چون میدونن اگر تمایل خودشون رو به همجنسی که همجنسگرا نباشه و اون ها فقط دوستش دارن نشون بدن، باعث بد نام شدن شدید و طرد شدن کامل شون از جمع دوستان میشه و این مساله به خاطر احساسی بودن دخترها ضربه شدیدتری رو به اون ها میزنه تا پسرها، از طرفی هم وقتی این ضربه شدیدتر احساس میشه که می بینیم جامعه مردسالاره و زن در اقلیت حقوقی در تمام موارد قرار داره و به همین دلیل وضعیت زنان همجنسگرا به نسبت مردان همجنسگرا محدود تره! از طرفی جامعه ایرانی یاد گرفته فقط به زنان به چشم موجوداتی نگاه کنه با موهایی بلند و لباسهایی زنانه و بطور کلی ظاهری زنانه. اگر زن یا دختری بخواد بر خلاف عرف جامعه رفتار کنه بهش به دیده تعجب نگاه میشه حتا از جانب خانواده!! کوتاه کردن موها هنوز هم در بین خیلی از خانواده ها عملی عجیب شمرده میشه! آرایش نکردن دختر و ساده پوشی و یا پوشیدن لباس های پسرانه و شلوار و کفش های سنگین همگی نشانه های بی بند و باری هستن و برای این دختران شدیدن عذاب آور. از سویی دوستان و اطرافیان در مواجهه با چنین زنان و دخترانی اون ها رو مرد نما یا مادر فولاد زره نامگذاری میکنن و ازشون دوری میکنن. چون تصور میکنن زن در زیبایی و ظرافت خلاصه شده و خارج از این عرف پسندیده نیست!!!

سخن آخر این که با نوشتن این مطالب امیدوارم این بار که به یک زن لزبین یا یک مرد گی برخورد کردین هرگز از لغت همجنسباز استفاده نکنین. کمی فرهنگ داشتن و امروزی فکر کردن چیز خوبیه. مثل مادران و پدران تون و یا افراد بی سواد جامعه از لغت همجنسباز و بچه باز و بچه مزلف و کونی و اُبنه ای و فاطمی مذکر و جواد و... استفاده نکنید!!!! نکته ای که از همه مهمتر میدونم توضیح بدم اینه که لزبین بودن یا گی بودن به این معنی نیست که این افراد صیح تا شب با هم رابطه جنسی دارن و یا اصولن لزبین ها و گی ها باید حتما رابطه جنسی داشته باشن. اتفاقا عشق بازی در بین اون ها خیلی بیشتره تا رابطه جنسی و رابطه جنسی اون ها بسیار محدود و فقط در آغاز رابطه شون بیشتر دیده میشه. اون ها عاشق عشقن نه عاشق سکس! دید ها رو باز کنیم و به این افراد نه به چشم بیمار، که به چشم انسان هایی طبیعی نگاه کنیم. انسان هایی که مثل همه ما دارای حقوق یکسان و برابری هستن و آزاد در انتخاب عشق...



## روز جهانی عمل مقابله با سرکوب هموفوبیک در ایران

■ ترجمه: جهانگیر شیرازی

### International Day of Action Against Homophobic Persecution in Iran (IDAAHOPI)

ایران: اعدام همجنسگرایان و کودکان را متوقف کنید!



◀ برای یادآوری یکمین سالگرد حلق آویز کردن دو نوجوان همجنسگرا در مشهد، محمود عسکری و ایاز مرهونی، دو گروه مدافع حقوق همجنسگرایان بنام **Outrage!** در انگلستان و IDAHO کمیته بین المللی برگزار کننده روز جهانی مقابله با هموفوبیا (روز ۲۷ اردیبهشت)، طی بیانیه مشترکی روز ۱۹ جولای (۲۸ تیر ماه امسال) را به عنوان "روز بین المللی عمل مقابله با سرکوب هموفوبیک در ایران" اعلام کرده و درخواست مشارکت وسیع جهانی در اعتراض به "رژیم قاتل و هموفوبیک ایران" و یادآوری خاطره های عسکری و مرهونی، دو نوجوان همجنسگرای مشهدی که در سال گذشته در چنین روزی اعدام گردیدند، شده اند.

از هم اکنون گروه های همجنسگرا و مدافعان حقوق بشر در ۱۲ شهر جهان آمادگی خود را جهت برگزاری اعتراضات همزمان

اعلام کرده اند که شامل آمستردام، لندن، برکسل، پاریس، وین، فرانکفورت، ونکوور (کانادا)، استکهلم، شهر مکزیکو، برزیل و شهرهای سان فرانسیسکو، واشنگتن دی سی، سان دیه گو و پرووینس تاون در آمریکا و همچنین اعتراضی در جلو دفتر ایران در سازمان ملل در نیویورک توسط سازمان IGLHRC می باشند.

شعار محوری اقدامات اعتراضی جهانی روز ۱۹ جولای از این قرار اعلام شده است:

**ایران: اعدام همجنسگرایان را متوقف کنید! اعدام کودکان را متوقف کنید!**

قرار است مراسم روز ۱۹ جولای در انگلیس، ساعت شش و نیم بعدازظهر به شکل یک تجمع عمومی در محل پارلمان این کشور در اتاق شماره ۱۲ برگزار شود و آقایان Chris Bryant نماینده پارلمان، Jean Lambert نماینده انگلستان در پارلمان اروپا، Peter Tatchell سخنگوی گروه "اوت ریج!" و یک ایرانی فعال حقوق همجنسگرایان سخنرانی کنند. ورود برای همگان آزاد اعلام شده است.

گروه "اوت ریج!" در بیانیه ای در باره روز ۱۹ جولای خواسته های خود را هم به شکل زیر مطرح کرده است:

- توقف اعدام ها در ایران، بخصوص اعدام کودکان.
- توقف دستگیری، شکنجه و زندانی کردن همجنسگرایان در ایران و لغو قانون مجازات همجنسگرایی در قانون مجازات اسلامی کشور ایران.



- توقف بازگشت همجنسگرایان ایرانی متقاضی پناهندگی و دیگر پناهندگان ایرانی گریخته از سرکوب و فشار.
- حمایت از مبارزات مردم ایران برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر.
- مخالفت با دخالت نظامی بیگانگان در ایران. تغییر رژیم باید از درون ایران، توسط خود مردم ایران و برای مردم ایران باشد.

آقای Peter Tatchell سخنگوی گروه "اوت ریج!" می گوید: "مبارزه برای برابری حقوق همجنسگرایان در ایران نباید از مبارزه عمومی برای دموکراسی و حقوق بشر جدا باشد بلکه جزئی از این مبارزات گردد و با آنها پیوند بخورد. سال گذشته وقتی ما در اعتراض به اعدام ها، در مقابل سفارت ایران تظاهرات کردیم، نامه های حمایتی دلگرم کننده ای از فعالان جنبش زنان، مخالفان سیاسی رژیم در خارج و جنبش کارگری ایران دریافت داشتیم. پیوند خوردن با این نیروهای مترقی اجتماعی در ایران کلید اصلی موفقیت، پیشرفت و پیشبرد حقوق بشر همجنسگرایان در داخل ایران می باشد."

این سخنگو در ادامه گفتار خود می افزاید: "ما از همه متحدان همجنسگرا و غیر همجنسگرای خود می خواهیم که در این روز در برابر سفارت ایران اعتراض خود را نشان دهند، سفارت ایران در لندن را با ایمیل، فاکس و نامه باران اعتراضی کنند."

سن دو جوان قربانی شده بارها توسط مقامات جمهوری اسلامی تغییر یافت. ابتدا آن ها را ۱۸ و ۱۹ ساله و سپس ۱۹ و ۲۱ ساله نامیدند و پس از مدتی ۱۸ و ۲۰ ساله معرفی کردند اما با ادامه اعتراضات اعلام شد که هر دو فرد در زمان دستگیری بالای ۱۸ سال داشته اند. گروه "اوت ریج!" اعلام کرد که شواهد حاکی از آن است که هر دو جوان در سنین حدود ۱۷ سال بوده اند و زمانی که دستگیر شده اند ۱۵ یا ۱۶ ساله بوده اند. اعدام این دو نوجوان نقض آشکار توافقنامه ای هست که تهران از امضا کنندگان آن می باشد و اعدام نوجوانان و کودکان را مجکوم اعلام کرده است.

آقای لوئیس جرج تین سخنگوی کمیته بین المللی برگزار کننده روز جهانی مقابله با هموفوبیا می گوید: "از بعد از ۱۹ جولای سال گذشته، یک حرکت خاصی شکل گرفته است که به شکل جنبش حمایتی از همه قربانیان رژیم هموفوبیک ایران دارد خود را نشان می دهد. مسئولان سیاسی و مذهبی رژیم ایران باید متوجه باشند که خصیصه هموفوبیک آنان اینک به عنوان یک رسوایی بین المللی معروف شده است. در روز ۱۹ جولای ما به دفاع از حق زندگی، رهایی و عشق بر می خیزیم. ما بر می خیزیم تا خاطرات محمود و ایاز و همه دیگر قربانیان ستم های هموفوبیک رژیم تهران را گرامی بداریم... ما همچنین بر می خیزیم برای امید و آرزوی آینده ای بهتر برای همجنسگرایان در ایران."

■ برای دیدن تصاویر اعدام محمود و ایاز به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.flickr.com/photos/outrage/sets/72157594175121502>

■ آدرس، شماره تلفن، فاکس و ایمیل سفارت ایران در لندن برای ارسال اعتراضات خود:

[info@iran-embassy.org.uk](mailto:info@iran-embassy.org.uk)

Tel: 020 7225 3000

Fax: 020 7589 4440

Iranian Ambassador

Embassy of Iran

Prince's Gate 16

London SW7 1PT



■ برای دریافت اطلاعات بیشتر در باره اعتراضات روز ۱۹ جولای می توان با سازماندهندگان آنها تماس مستقیم گرفت:

Amsterdam:

Location: Homomonument

Time: To be announced

.Contact: Mike Tidmus [tidmus@mac.com](mailto:tidmus@mac.com)

London

Committee Room 12, Location: House of Commons

Iranian gay, Jean Lambert MEP, Guest Speakers: Chris Bryant MP

Simon Forbes and Peter Tatchell, Activist

Time: 6:30 pm

.Contacts: Peter Tatchell [peter@tatchell.freeserve.co.uk](mailto:peter@tatchell.freeserve.co.uk)

& Brett Lock [brettlock@gmail.com](mailto:brettlock@gmail.com)

Brett Lock: 0770 843 5917

Provincetown

Location: Town Hall Square

Time: To be announced

.Contact: Andrew Sullivan [andsul@aol.com](mailto:andsul@aol.com)

San Diego

Location: U.S. Federal Building

Time: 4:00 pm

.Contact: Michael Mussman [michaelmussman@yahoo.com](mailto:michaelmussman@yahoo.com)

San Francisco

Castro and Market Streets, Location: Harvey Milk Plaza

Time: 5:00 pm

.Contact: Michael Petrelis [mpetrelis@aol.com](mailto:mpetrelis@aol.com)

■ **اشاره:** گفتنی است که سازمان ما (همجنسگرایان ایرانی – PGLO) به عنوان بزرگترین گروه همجنسگرایان ایرانی که نمایندگانی در کشورهای اروپایی و امریکای شمالی دارد، از این فراخوان پشتیبانی کرده است. آرشام پارسی سخنگوی سازمان در مصاحبه ای تلفنی به خبرنگار روزنامه Gay City News در نیویورک گفت: "ما با کمال میل از این اقدام جهانی در ۱۹ جولای پشتیبانی می کنیم. از تمامی خواهران و برادران همجنسگرای خود در سرتاسر دنیا سپاسگزاری می کنم که ما را بیاد داشته و حمایتان می کنند. براستی که ما یک خانواده جهانی همجنسگرا هستیم."

همچنین شعبه سازمان همجنسگرایان ایرانی در کانادا فراخوانی را منتشر نموده است و از تمامی سازمان ها و تشکل های حقوق بشری کانادا درخواست کرده است که برای این روز مراسم ویژه ای را برگزار نمایند.

سازمان همجنسگرایان مصر و سازمان جهانی همجنسگرایان (ایگا) هم طی پیام های جداگانه ای حمایت خود را از این حرکت جهانی اعلام کرده اند.





## گلایه ای از تهمینه میلانی

■ واراند



◀ این روزها در گرمای طاقت فرسای تابستان تهران، فیلمی روی پرده ی سینماها در حال اکران است که توجه مخاطبان عام را جلب نموده. گرچه دعوای خانوادگی تم بسیاری از فیلم های ساخته شده توسط فیلمسازان ایرانی است ولی این فیلم ساز با پرداختن به این موضوع از دیدگاه روانشناختی، از یک منظر دیگر به این مورد پرداخته است.

آتش بس، تازه ترین ساخته ی تهمینه میلانی است، که داعیه ی فمینیستی در صنعت! (البته اگر بشود نامش را صنعت فیلم سازی ایران نهاد!!) فیلم سازی ایران را دارد. گرچه این فیلمساز برجسته صراحتاً به فمینیست بودن خویش اذعان نکرده ولی از تمام ساخته های میلانی چنین بر می آید که زنی که او ترسیم می کند، زنی است که در پی هویت اصلی خود، اثبات زنانه گی و در کنار آن خواهان برابری با مردان است و در عین حال نقش یک مادر، همسر و یا یک کدبانو را نیز دارا می باشد.

الگوهای این فیلمساز، شاید به واقعیت نزدیک باشند ولی همیشه بیانگر احساسات و فرهنگ طبقه ای خاص از اجتماع است. مانند شخصیت های این فیلم که همگی از قشر مرفه\* هستند و انگار هیچ دغدغه ای ندارند، گرچه قصد من در این نوشته ی کوتاه که نامش را گلایه گذارده ام نقد فیلم نیست و تنها به موضوعی می پردازم که مورد توجه همجنسگرایان قرار خواهد گرفت اما باید کمی عمیق تر ساختار این فیلم و رد ناخودآگاه بعضی از نظرات عوامانه در مورد همجنسگرایی، را مد نظر قرار داد.

روزهای گذشته که مصادف با گی پراید در آمریکای شمالی، مکزیک و کشورهای اروپایی بود، شاهد بودیم که بعضی از وبلاگ نویسان که در خارج از کشور در جوی کاملاً باز برای ابراز عقاید و پذیرش گونه گونی های اجتماعی زندگی می کنند، در اظهار نظراتی کاملاً نابخردانه و به دور از منطق برای همجنسگرایی دلایل اکتسابی و اجتماعی عنوان کرده اند که به نظر احمقانه می آید. نمونه ی آن را می توانید در وبلاگ علی مصلح بخوانید، با این حال در این فیلم شاید تهمینه میلانی برخلاف آنچه تصور می کرده مهر تأییدی بر اکتسابی نبودن همجنسگرایی زده است! چطور؟

در جایی سایه (مهناز افشار) به روانشناس می گوید تا زمانی که برادرش به دنیا بیاید او را فرهاد خطاب می کردند، گرچه با این جمله دیگر به درون زندگی دوران کودکی سایه نقب زده نمی شود و ما چیز بیشتری از کودکی او نمی توانیم بفهمیم ولی اگر همجنسگرایی را اکتسابی و تربیتی می دانستیم آیا نباید حالا سایه یک همجنسگرای تمام عیار بود؟ چون والدینش رفتاری پسرانه از او انتظار داشته اند؟

گرچه او از ازدواج بیزار است و تنها دلیلش را می توان فمینیست بودن او عنوان کرد، که به اشتباه در ایران ضد مردی زنان عنوان می شود، و تهمینه میلانی نیز این اشتباه را تکرار کرده و ضد مرد بودن سایه را دلیل ازدواج نکردن او به ظاهر عنوان می کند.



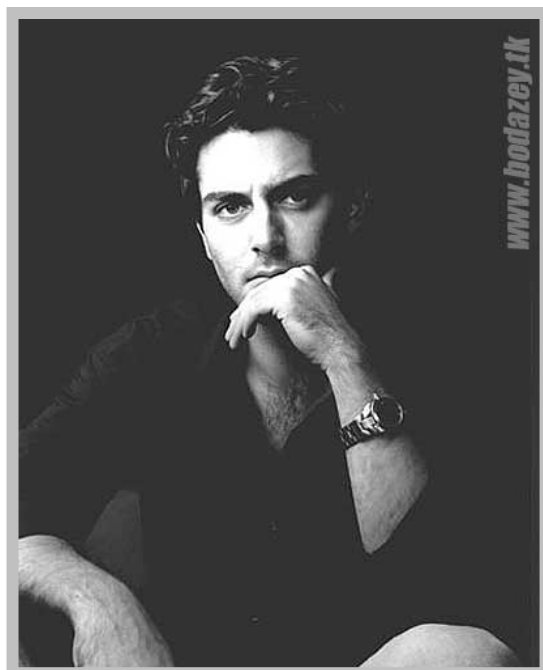
اما در باطن تنها به دلیل این که او زنی خود ساخته است و از تمنیات مردان چیزی نمی داند و می خواهد با مردان در یک خط کار کند و حقوقی برابر داشته باشد، ازدواج نمی کند، گرچه او هم مانند همه ی زنان دگر جنسگرا (و البته لزبین) خوش پوش است و در جلب توجه مردان استاد است، اما در صحبت هایش به کم دانشی خود در مورد احساسات یک مرد اعتراف می کند. شغل او، در عرف جامعه ی ما مردانه است و کمتر زنی حاضر به فعالیت در چنین مکان هایی است اما همواره در جهت برابری و اثبات آن به مردان تلاش می کند. تا به اینجا متوجه می شویم که همجنسگرایی از دید مطرح ترین فیلمساز زن اکتسابی نیست، ولی صحنه هایی که مطمئناً حساسیت تعداد زیادی از همجنسگرایان داخل ایران که فیلم را دیده اند، برانگیخته، صحنه هایی است که داراب (احمد مهرانفر)، یک ترانسکشوال را به تصویر می کشد. کسی که می خواهد به دلیل ترانسکشوال بودنش تغییر جنسیت بدهد و از خود بیرونی اش جدا شود.

تهمینه میلانی ناخواسته (شاید هم به عمد) یک اقلیت جنسی را مایه ی خندانیدن تماشاگرش قرار داده و تصویری زشت و تمسخرآمیز از یک ترانسکشوال را به تصویر کشیده است. آیا همه ی اقلیت های جنسی (می گویم همه، حتی گی ها و لزبین ها و بایسکشوال ها!) با دیدن یک مرد خوش پوش یا یک زن خوش قیافه (در لزبین ها) در حالی که می دانند او به اصطلاح هموفوب homophobe است و با همجنسگرایی مشکل دارد و این را هم نشان می دهد، جلوی دکتری که در حال روان درمانی اوست درخواست business card از فرد مورد نظر می کند؟ و یا طرز حالات و حرکات و لحن صحبت کردن یک ترانسکشوال این قدر تمسخر آمیز و مایه ی خنده است که با هر کلمه ای که از دهان داراب در می آمد سالن سینما از خنده منفجر می شد؟ تهمینه میلانی مطمئناً بدون این که یک ترانسکشوال را دیده باشد و یا این که از واقعیت های درونی یک انسان دو جنس گونه (چه روحی و چه از لحاظ فیزیکی) با خبر باشد تنها بر اساس ایده ها و ذهنیات اشتباهی که ما از کودکی با آن خو کرده ایم این کارکتر را در فیلمش



قرار داده. حدس و گمان زیادی می توان زد که تهمینه میلانی چرا این شخصیت را با این طرز مضحک به تصویر کشیده و تا با خود ایشان مصاحبه نشود هیچ دلیل محکم و مستندی نمی توان آورد، اما تنها یک چیز مشخص است که این فیلمساز برجسته نیز مانند دیگر کسانی که در این جامعه ی ظاهر بین و درگیر قواعد ایران، زندگی می کنند، بدون در نظر گرفتن این که ممکن است خیلی از ترانسکشوال ها، گی ها و لزبین ها نیز این فیلم را ببینند، دست به خلق شخصیتی در فیلمش زده و از نظر من که همجنسگرا هستم، توهینی به جامعه ی LGBT ایرانی است و نه چیز دیگر. جواب های توهین آمیزی که یوسف (محمد رضا گلزار) در جواب اعتراض ها و صحبت های داراب می دهد نیز جای تامل دارد، شاید تهمینه ی میلانی خواسته است نشان دهد که مردان! ایرانی چقدر از "همجنس بازان" مرد بیزارند.

به عبارت دیگر خانم تهمینه میلانی، مانند اکثر افراد جامعه ی ما، اقلیت های جنسی را فراموش نکرده اند، اما به جای نشان دادن چهره ی واقعی ما، دست به تمسخر و استهزاء زده اند. می توانستند به شیوه ی بهتری چهره ی کسی را که بر اساس شخصیت درونی اش می خواهد دست به عمل تغییر جنسیت بزند، نشان بدهند نه کسی که هر چیزی به او می آید به جز ترانسکشوال بودن. بدتر از آن بازیگر مورد بحث، به هیچ وجه بازیگری درخور توجه و حرفه ای نبود و ایشان نیز بدون مطالعه بر روی رفتارهای عمومی یک دو جنسگونه، بازی (نقش) بسیار کم سطح از نظر کیفی و غیر قابل قبول را ارائه داده بودند. چندی پیش خانم پوران درخشنده نیز در فیلم شمعی در باد یک هموسکشوال را در نقش فردی که سعی در انحراف دیگران دارد



معرفی کرد، نمی گویم در هموسکشوال ها منحرف، معتاد، دزد و... وجود ندارد. در این قشر از جامعه نیز مانند دیگر اقشار نا همگونی زیاد است و تنها وجه اشتراک اقلیت های جنسی، گرایش جنسی و احساسی شان است و نه چیز دیگر، اما سعی در نشان دادن چهره ای زشت از هموسکشوالی و ترانسکشوالی در ایران و در بین مردم به جو هوموفوبیایی در جامعه دامن میزند و این ستمی مضاعف بر اقلیت های جنسی است. بخصوص در شرایطی که امکان و فرصت بحث علنی و شفاف و طرح مسائل به همجنسگرایان داده نمی شود و سانسور آنها بیدار می کند و در عوض تبلیغات یک جانبه منفی بر این قشر محروم میدان دار است.

همان طور که در ابتدای مطلب نیز آمد، هدف از این نوشتار نقد این فیلم نبود، چه این فیلم نکاتی بسیار آموزنده حتی برای ما همجنسگرایان دارد که نباید از نظر دور داشت، گرچه تمام قواعدی که

در بحث های روانشناسانه ی این فیلم به کار رفته بر اساس نرم های عرفی جامعه ی ما برای زندگی مشترک یک زن و یک مرد، استوار است، اما ما نیز می توانیم به عنوان همجنسگرایانی که انتظارات و احساسات شان همانند افراد دگر جنسگراست، از بحث های روانشناسانه ی این فیلم بهره برده و آنها را در زندگی به کار ببریم.

در پایان دیدن این فیلم را به همه دوستان همجنسگرا در ایران و خارج از ایران توصیه می کنم.

تیر ماه ۱۳۸۵

#### پانوش

\* شخصیت های این فیلم همگی مرفه اند، آن هم از نوع بی دردشان!!! خانم تهمین میلانی در فلم آتش بس اتوموبیل های چند ده میلیونی و خانه های شیک با مبلمان های آنچنانی را به رخ مردمی می کشد که ۸۰٪ آنها برای زندگی روزمره شان دچار مشکل هستند!!!!!! این است ویژگی های یک حکومت مهرورز! که عدالت اجتماعی اش در اختلافی فاحش بین فقیر و غنی است!!



## نامه های خوانندگان

### زنان ایرانی، مردهای ایرانی، چشم‌ها را بشوید، جور دیگری بنگرید.

■ سلام، من از طریق یکی از دوستانم با مجله شما آشنا شده‌ام و تصمیم گرفتم حرف‌های دلم را برای شما بفرستم. قبل از همه در مورد خودم می‌خواهم مختصری بنویسم، از نظر جنسی من با مرد سکس داشته‌ام و با خودم هم، گرچه تا به حال با زن سکس نداشته‌ام اما شدیداً به برقراری این رابطه علاقه مند و خودم هم نمی‌دانم که آیا اگر روزی با زنی سکس داشته باشم چه اتفاقی برای من خواهد افتاد؟! آیا عطشم فروکش می‌کند و دیگه ادامه نخواهم داد؟ آیا تمایلم را به مرد از دست خواهم داد؟ و یا این که هر دو را دوست خواهم داشت؟ من در اینجا می‌خواهم از مسائلی حرف بزنم که بارها و بارها برای خودم تکرار کرده‌ام اما نتوانسته‌ام آنها را به گوش دیگران برسانم. به نظر من ما اشتباه می‌کنیم که فکر می‌کنیم مردهای جامعه ما آزادند و زنان اسپرند، من فکر می‌کنم زنان جامعه ما از یک جهت کمی هم خوشبخت‌ترند که لااقل از محدودیت‌ها و محرومیت‌های خودشان آگاهند (گرچه از خیلی از مسائل دیگه ناآگاهند). اما متأسفانه مردان ما در یک نوع آزادی کاذب و در انکار به سر می‌برند و نمی‌دانند که چقدر بیمارند. وضعیت برای زن و مرد هر دو یکی است. مردی که دیکتاتور بیمار و زن محرومیت‌کشیده هم بیمار و اینها هر دو فرزندان بیماری را به جا می‌دهند. وقتی در جامعه یک نیاز طبیعی حذف و نادیده گرفته شده و سرکوب بشه نتیجه آن همان چیزی می‌شود که در جامعه ما بسیار دیده می‌شود. دخترانی که از نظر جنسی تحت فشارند و دیگه مغزشون کار نمی‌کند، به خاطر همین فشار جنسی تن به ازدواج با هر کسی می‌دهند و خیلی از مردها هم همین‌طور، بعضی‌ها با اعضای خانواده خود ارتباط سکسی برقرار می‌کنند، بعضی‌ها به بچه‌ها تجاوز می‌کنند، ریا و شیره‌مالیدن سر دخترها افتخار شده، مرد اگر دختری را گیر بیاره و با او سکس بکند، باعث افتخارش میشه اما همان دختر "یک فاحشه" است. حالا هر چقدر هم دست و پا زده باشه از دست مرد متجاوز فرار کنه، ای مردم ایران آگاه باشید که با این فرهنگ زنان فاحشه در دامن این حکومت پرورش می‌یابند. خیلی از مادران و همسران و خواهران ما ملت ایران فاحشه‌اند و ما در انکاریم. در کشورهای غربی اگر یک دختر نرمال بیینه دوست پسرش رفته با یک زن دیگه ارتباطش را با او قطع می‌کنه، ما این را بارها و بارها توی کتابها خوانده‌ایم و در فیلم‌ها دیده‌ایم، به وضوح در یک فیلم غربی میبینیم که وقتی مردی خیانت کرد چه دعوائی به پا می‌شه و زن متارکه می‌کنه. اما در جامعه ماچی؟ زن تو سری خورده ایرانی به شوهرش می‌گه معشوقه ات را بیار توی خونه تا لااقل هر کاری می‌کنی جلوی چشم خود من بکنی. این زن و این مرد کدام یک از سلامت روانی برخوردارند، پهانه زن‌ها اینه که اگر طلاق بگیریم هیچ کس نیست خرجمون را بده، و این یعنی همان فاحشگی. کسی که به خاطر امرار معاش تن به خفت می‌ده و قبول می‌کنه مرد این‌گونه به حریم او و شخصیت او تجاوز کنه. من در اینجا مثال دیگری می‌آورم تا شما مردها بفهمید که این فرهنگ غلط چقدر به ضرر شما تمام شده و شما زن‌ها هم بفهمید که خیلی از شما جز یک فاحشه چیز دیگری نیستید و خود در انکار و ناآگاهی به سر می‌برید. در جامعه ما که از همان دوران کودکی و نوجوانی آلت جنسی مرد مایه افتخار و مال زن مایه ننگ بوده، سکس برای مردها آزاد و برای زن‌ها قدغن بوده، زن‌ها ناخودآگاه دو چیز را می‌آموزند یکی این که سکس گناه کبیره است و کثیف و بده و تنفر داشتن از آلت جنسی مرد (و یا کلاً تنفر داشتن از خود مرد را حتی گاهی مواقع) مایه افتخار خود می‌دانند و هر چه بیشتر آه و آخ راه انداختن را دلیل بر پاکی خود می‌دانند و همین باعث می‌شه که بعد از ازدواج یا هنگام دوستی با یک مرد کلی اداهای مختلف مثل من از آلت تو بدم میاد و من تا حالا با کسی نبودم و من وارد نیستم و حالم به هم می‌خوره و از این حرف‌ها از خودشون در کنند و پدر اون مرد را در بیارند تا ارضاش کنند و کم‌کم زنان ما یاد می‌گیرند و فکر می‌کنند که این مردها هستند که نیاز جنسی دارند و اونها نیاز جنسی ندارند،



و همین مسئله باعث می شه که سکس به عنوان یک نقطه ضعف برای مرد تلقی بشه و زن ها از این مسئله سوء استفاده کنند و با کلی منت به مرد سکس بدهند و با کوچکترین اختلافی به مرد بگن حالا که این طور شد من به تو امشب سکس نمی دهم و یا این که هر موقع خواسته های من را برآورده کردی سکس می گیری و گرنه از سکس خبری نیست. به نظر شما این هم نوعی سوء استفاده و فاحشه گری نیست؟ چند نفر از ما در زندگی این گونه رفتار کرده ایم؟ درحالیکه زندگی باید با عشق و بُرد هر دو طرف آغاز شده و ادامه پیدا کند با سردی و هزاران افکار منفی شروع شده و ادامه می یابد. شوهران دوستان من آگاه باشید که زنان شما به من می گویند که از سکس متنفرند و یک جوری اندام نفرت آور شما را تحمل می کنند تا این عمل کثیفی که شما روی آنها اجرا می کنید بالاخره پایان پذیرد.

کدام یک از شما از سکس لذت می برد زمانی که فقط یک تیکه گوشت زیر شما خوابیده و اگر جسد بود باز اوضاع بهتر بود، در وجود این جسمی که زیر شما خوابیده نفرت هم جاریست. پس به این آزادی دروغین و افکار اشتباه خود دل نبندید. به قول سهراب عزیز چشمهای خود را بشوید و جوری دیگر بنگرید، از اهالی امروز باشید، اگر اسلام تا به امروز می گفته که زنی که با مردی همخوابه بشه مثل کالا با او رفتار شده آیا به این نمی اندیشید که آن مرد هم خود کالا بوده؟ آیا گناه فقط مال زنه؟ اگر گناه مال هردوست. چرا در فیلم های غربی به جز در مواردی که موضوع فیلم تجاوز و خیانت در بقیه موارد به جز عشق و سکس چیز دیگری نمی بینیم و این دو با هم یکی شده اند اما در فیلم فارسی های خودمون سکس تنها یک معنی داره: تجاوز. آیا این دیدگاه اسلام بیشتر به زن به چشم یک کالا نگاه نمی کنه که اگر یک نفر با او همخوابه شد دیگه قابل استفاده نیست و باید دور ریخته بشه؟ زنی که صیغه می شه و با دریافت مهریه به مردی سکس می ده جز یک فاحشه چیز دیگری نیست. چرا شما مردها این قدر برای خودتون ارزش قائل نیستید که بخواهید یک همسر آگاه و باتجربه داشته باشید نه یک زن احمق و آفتاب مهتاب ندیده؟ آیا ترجیح می دهید در شب اول زندگیتون همسرتون با عشق و تجربه ای که داره حسابی بهتون حال بده یا این که ترجیح میدید تا کیرتون را دید انگار که عزرائیل را دیده جیغ بزنه و غش کنه و خلاصه شما در یک شرایط عصبی و سراسر نفرت همسرتون از آلت جنسی و عمل و در واقع جرمی که شما دارید مرتکب می شوید به زور خودتون را ارضا کنید؟ چرا این قدر ارزش خودتون را پایین می آورید که یک زن با دوختن پرده بکارتش سر شما را کلاه بذاره و چون شما ظرفیت شنیدن و دیدنش را ندارید اصلاً نفهمید که زن شما چه کار کرده یا نکرده، تازه اگر زن باتجربه ای هم بوده و الان می تونه سکس خوبی با شما داشته باشه کلی برای شما نقش های منفی بازی کنه و حال شما را بگیره. خانمها و آقایان آگاه باشید وقتی شما با کسی دوست می شوید تحریک می شوید و چون سکس قبل از ازدواج ندارید و ارضا نشده اید چشم شما به روی حقایق و واقعیت ها بسته می شه و تن به ازدواج با طرف می دهید. چون این هورمون ترشح شده مغز شما را از کار می اندازه، شمائی که ارضا نشده ای به خاطر آرزوی یک بار در آغوش کشیدن معشوقه یا معشوقتون با او ازدواج می کنی، اصلاً نمی دونی طرف در سکس چه جوریه؟ آیا اهل خشونتته؟ آیا ناتوانی جنسی داره؟ آیا تو را کنترل می کنه؟ هیچ چی نمی دونی. بعد اگر شانس آورده باشی و این مشکلات را نداشته باشه پس از ارضا شدن تازه می فهمی که طرف اخلاقش به تو نمی خوره. من خودم با افتخار از تجربه های اندکم سخن می گویم که اگر با دو تا از خواستگارهام سکس نداشتم با وجود مخالفت های خانواده ام آنها را وادار می کردم که به من اجازه ازدواج بدهند و الان یا یک شوهر معتاد داشتم یا یک شوهر عقده ای. من اون موقع عاشق بودم و چشمهام هیچ چیز را نمی دید، خوشبختانه معشوقم را بویدم و بوسیدم و ارضا شدم و بعد از مدتی که این تب فروکش کرد و نیاز جسمی من برآورده شد مغزم به کار افتاد و دیدم که در چه شرایط خفت آوری به سر می برم. من اخیراً از دوست پسری جدا شدم که دوست دخترهای زیادی داشت و در فکر ازدواج بود، مادرش را می فرستاد خواستگاری تا اول اون بیسنده آیا طرف خوبه یا نه، یک لحظه به خودم آدمم و گفتم دختر احمق تا کی می خواهی اجازه بدهی یک مرد اینقدر به تو خیانت کنه؟ تا کی می خواهی توسری خور و بی ارزش باشی. چرا این قدر به یک مرد باید رو بدهی که وقتی دوست دختر داره با زن های دیگه هم باشه؟ چرا وقتی می دونی یک مرد با زن دیگریست خودت را اینقدر کم ارزش می دونی که تن به دوستی با یک چنین



مردی می دهی و دل زن دیگری را هم می شکنی؟ و بعد انتظار داری جامعه ما به آگاهی، رشد فرهنگی و دموکراسی برسه. نکنید، زنان ایرانی نکنید این کارها رو. من اول به خودم گفتم و الان هم به شما می گویم. زنان ایرانی، مردهای ایرانی، چشمها را بشوید، جور دیگری بنگرید.

#### ■ ماها:

حرف ها و صحبت هایت کاملاً منطقی و مهم هستند. مسلماً گسترش این گونه بحث ها، سئوالات و طرح نابسامانی ها و اشکالات موجود در روابط ما ایرانیان به مدرن سازی اندیشه و رفتار انسان ایرانی منجر می شود. مهم این است که تعداد هر چه بیشتری از ماها این موارد را نه تنها در نشریات بلکه در زندگی روزانه خود نیز بیان کنیم و بدان ها پایبند باشیم و در محیط های دور و بر خود نیز مطرح کرده و سنت های غلط را به چالش بکشانیم. در مورد این که خودت به رابطه و تبادل احساسات و عواطف با زنان علاقه داری اما از عاقبت آن بی خبری این را بگوئیم که اگر این رابطه بر اساس شناخت و با احترام و خواسته متقابل دو طرفه باشد طبعاً هیچ ضرر و خطری برایت ندارد، با این کار تجربه جدیدی کشف می کنی و این تجربه به تو کمک می کند که خود و نیازهای خود را بهتر بشناسی و بعد متوجه می شوی که این علاقه تو به جنس مخالف از چه جنسی است. موفق باشی.

#### چرا شما اطلاعات نمی دهید؟

■ سلام به ماها، من مشترک مجله شما هستم و از آن خیلی خوشم می آید. من یک پیشنهاد به شما دارم و امیدوارم قبول کنید. به نظر من خوب است که شما در باره سکس و حرکات بین دو نفر همجنسگرا که با هم سکس دارند هم اطلاعاتی به ما بدهید چون ما واقعاً به این اطلاعات درست نیاز داریم. موفق باشید. چرا شما این اطلاعات را نمی دهید؟

#### ■ ماها:

با شما موافقیم که داشتن اطلاعات و دانش در باره روابط جنسی مهم و حیاتی است. ما به این دلیل این کار را نمی کنیم که چارچوب کار ماها در این رابطه نیست و اگر دوستانی بتوانند یک مجله ای برای آگاهی رسانی در این باره منتشر کنند خیلی خوب می شود. در غیاب همچون مجله ای ما به همه دوستان خواهان اطلاعات پیشنهاد می کنیم که حتماً مجله سکاف را مشترک شده و بخوانند. درست است که سکاف مخصوص همجنسگرایان نیست اما در آن حرکات جنسی، چگونگی رعایت حقوق طرف مقابل در هنگام مقاربت، ماساژ بدن و تحریک دو طرفه، مشکلات جنسی و... همه و همه مطرح و به آنها پاسخ داده شده است. در مجله سکاف همچنین به بیش از ۱۵۰۰ سؤال جنسی جواب داده شده است. سکاف اطلاعات و دانش وسیعی در اختیار هر علاقه مندی قرار داده و حیف است که از آن استفاده نکنیم. آدرس درخواست سکاف در همین شماره در قسمت معرفی وسایل ارتباط جمعی چاپ شده است.



## جشن عشق

■ اشاره: برای این شماره شعرهای زیادی به دست مان رسیده بود، که امکان چاپ همه ی اشعار دوستان (از جمله آرا، آرمن، و واراند) مقدور نبود و در شماره های بعدی از آنها استفاده خواهیم کرد.

### لحظه نهایی Final moment

#### ■ آرا

شعر لحظه نهایی (final moment) به بهانه روز مبارزه با هوموفوبیا در ایران است. مجازید در هر نوشته، گردهمایی، سایت و هر مطلبی به این بهانه، با ذکر نام از آن استفاده کنید.

ده دقیقه به ساعت عشق - ده دقیقه به عاشقانه من

ده دقیقه به آمدنت - به حریم شبانه من

ده دقیقه به رویش من - بر چمنزار سبز سینه تو

ده دقیقه به بوسه تو - بر سرو شانه دل من

ده دقیقه به مردن تو - ده دقیقه به مردن من

لحظه پاک زادن ما - رویش جاودانه تن

ده دقیقه به لمس تنت - آرزوی همیشه ی من

ده دقیقه به حس تو در - جای جای خرابخانه من

ده دقیقه به معجزه ی - عشق در پیچش تن ما

همچو نوری به دور تنت - همچو پروانه گرد تن من

.....

ده دقیقه به ساعت عشق.....



## ■ آرا

بعد از تو هر چه بود  
گویی که مرگ بود:  
هر قطره شبنمی،  
گویی تگرگ بود

بعد از تو هر که گفت از عاشقی: - فریب -  
هر آشنای عشق در شهر خود، غریب  
بعد از تو هر شبی،  
سوگ ستاره بود  
هر لحظه زندگی  
....مرگ دوباره بود

بعد از تو روزها، تکرار درد بود.....  
دستان عاطفه غمگین و سرد بود.....

بعد از تو شاعران،  
غمگین و بی پناه  
آینه خرد شد  
در حسرت نگاه

بعد از تو رنگ باخت، تقدیس آب پاک  
ایمان گل لهید، در دست های خاک.....

بعد از تو پنجره  
از غصه کور شد  
ظلمت فرآرسید  
تعبیر... نور شد

بعد از تو موقع، تدفین برگ شد  
سالار قصه ام،..... سالار مرگ شد

بعد از تو هر چه.....





## ■ مانی (لزبین)

عزیز من  
گفتن از تو را برای که گویم  
سال های پس از اینم برایت خواهند گفت  
چقدر سخت است باور جدایی از تو  
و چقدر شیرین است کشف دوستت دارم هایت  
در لابه لای درز غبار آلود خاطراتم  
عزیزم ای عزیز دوست داشتنی ام،  
نگاهت دریچه امید زندگی من است  
و من، با نگاه از این دریچه زیباترین ها را می نگرم.  
تو در بدترین لحضاتم آمدی و  
آنچنان غم شیرینی در دلم نهادی که  
سوزش، حلاوت همه دنیا بود.  
ای من، به تو چه بگویم، چه باید بگویم، که نیست لحظه ای بی تو.  
هر آن لحظه ای که نیازم نیستی، اما هستی، چه سان کنم که در برم نخواهی بود  
و من، با یاد لحظات، سال ها را گذاران خواهم کرد.  
در دوردست صدای گنگ مردمی است که در گوش باد سخن از غم زمانه دارند  
گویی باد این غم کهنه را از زمان ها به پشت داشته است.  
نگاه می کنم اما نگاهم معنا ندارد.  
صدا می کنم اما صدایم نای مرده گلوهاست.  
این خدا را کجا باید یافت؟ کدامین کوچه است خانه خدا؟  
جستم از دیوار شک، آه صدا از من بود، از آه دلم،  
خدا اینجا بود.  
کجاست دلی که صدایش از خانه خدا باشد  
و من، خانه خدا را در دلم طواف کردم  
و حالا  
این مردمان که فقه و فلسفه را به سان قاطران  
قرن ها و نسل ها به دوش مردمان گذاشته اند چه می خواهند از من؟  
بگویم شان خدا در دلم با من چه ها می گفت؟  
سزایم کفری است در دیدگان شان که تاوانش  
سری بریده و تنی زخمی است در بستر زمان  
برای عبرت تان  
بدانید این تنان و آن سران  
دل های خدایانند.



#### ■ خشایار

(تقدیم به محمد عزیزم کسی عشق را در دلم زنده کرد)

همیشه از آغاز ترسیده ام...  
لرزیدن دو دل، دوخته شدن دو نگاه به هم و تپیدن دیوانه وار دو قلب...  
چگونه می توان در برابر تقلای دل ها ایستادگی کرد؟  
دیر یا زود باید آغاز را باور کرد!  
چگونه باور کنم آغازی بی پایان را؟  
برای من عاشق جز باور این آغاز راهی نیست...  
گرچه از آغاز ترسیده ام،  
اینک از پایان می هراسم...  
انگار آدم عاشق باید همیشه در هراس باشد!  
وداع پایان تلخی ست بر آغاز این راه...  
آه... این وداع عجب واژه ی بی رحمی ست،  
می سوزاند دل را،  
می شکند قلب را،  
و پایان می بخشد دیدار رخ یار را...  
اینک ای معشوقه ی من،  
به یاد آور سوگندمان را در آغاز این راه،  
که هیچگاه واژه ی "وداع" را نمی شناسیم!



## عشق هرزه

■ وارانند

خیلی وقت ها  
خیلی آهسته  
که قلبم از خوابِ عشقِ او نپرد  
از خود می پرسم:  
عاشقِ چه چیزِ او شدی؟  
او که تو را نمی خواست  
نیاز او به دستانِ خالی تو  
او را پناه داده بود در سایبانِ چیزی به نام: عشق  
عشق:  
گر چه او به آن اعتقاد نداشت  
و بیهوده می خندید  
به واژه های من  
بیهوده می خندید!  
و چه خوب نقشی ایفا کرد که شایسته ی او نبود.  
گرچه او بازبگری بود توانا  
در بازی آنچه  
من.....، عاشقی می خواندمش و  
او..... رفیع نیاز...  
اما، دل کوچک و بی چیز من نیز  
گمراهی بود خود خواسته  
از آن ایایی نیست  
ایایی نیست  
که خود کرده را تدبیر نیست!  
گرچه چشمهایش  
شبها را روشن می کرد و  
دستانش اندام مرا ذوب!  
آه اما.....  
اگر نگاه می کردم!  
اگر فکر می کردم!  
عشق را با تمام هرزه گی هایش  
در آغوش نمی کشیدم.

اواسط خرداد ۱۳۸۵



## فلش هایی از زندگی یک لژیبن - قسمت یازدهم

### ■ آذر

اسم آذره ولی آذر به دنیا نیومدم!

آدم خاصی نیستم. دانشجوی ورزشکار و لژیبنم. دوست دخترم رو هم خیلی دوست دارم.

اسمش تهمینه هست.

◀ "موبایلتون دوربین داره؟ لطفاً اسم و فامیلتون رو روی این برچسب بنویسید و پشت موبایل تون بزنید و تحویل من بدید". کاری که اون زن میگه رو خیلی سریع انجام می دم، چون اصلاً دلم نمی خواد کسی بهم زنگ بزنه، شایدم برای این که دلم می خواد هر چه زودتر از شر این مانتوی جدید خلاص بشم.

چند روز پیش مادرم با خوشحالی اومد خونه و یه کیسه رو با شور و شوق بهم داد و گفت "برات مانتو خریدم، با سلیقه ی خودم، یه رنگ شاد گرفتم، دیگه دلم می خواد از این تیره پوشی ازلی که برای خودت درست کردی دست برداری، نترس، جلو بسته گرفتم که قر نرنی که تنگه، جلفه، کوتاهه، تو این هوای گرم با این لباس های مشکی پدر خودت رو در میاری، واقعا احمقانه است که زن های ایرانی توی گرمای ۴۰ درجه باید دور خودشون یه چیزی بیچن و صداشون هم در نیاده، اون وقت می گن اسلام دین برابریه! دین عدالته!" و مجبورم کرد که همون موقع بپوشمش.

توی اون مانتو درست مثل پسر پسرهایی که بعد از ختنه دامن تنشون می کنند شده بودم، تا امروز هم زیر بار پوشیدنش نرفته بودم، اما امروز روز اعتراضه.

توی رختکن مثل همه جای جهان هستی که رنگ و بویی از زن داره، با ورودم شاهد چند نگاه کنجکاو هستم. نگاه هایی که ناشیانه توی اندازه ی موهای من و طرز لباس پوشیدنم دنبال دلیل جذب شدن شون نسبت به من می گردند. آدم ها مثل گیرنده ها و فرستنده ها می مانند، همیشه دارند برای هم موج های مختلف می فرستند، انگار من لژیبن هم هر جا می رم برای دختر ها موج می فرستم و اونا که همیشه این موج رو از یک پسر دریافت می کردند، تعجب می کنند که این بار فرستنده ی این موج یه دختره.

مدت هاست که دارم به تهمینه اصرار می کنم که باهام بیاد استخر، اما نمی شه. می خواد که بیاد، اما نمی شه. نمی تونم قبول کنم که کسی بخواد کاری رو بکنه، اما نتونه. اما وقتی پای خانواده وسط باشه همه چیز فرق می کنه. مادر تهمینه هیچ وقت از من خوشش نمی اومد. این رو توی اندک دیدار های دو-سه دقیقه ای که با هم داشتیم هم می شد فهمید. اما این بار مثل این که موضوع خیلی جدی بود. وقتی تهمینه صحبت استخر رفتن رو می کنه، مادر تا می فهمه که می خواد با من بیار استخر، یه "نه" ی سفت و سخت می گه و کتیفی آب استخر و شلوغی و گرمزدگی رو بهونه می کنه و وقتی با اصرار بیشتر تهمینه مواجه میشه و دیگه بهونه ای نداشته صراحتاً بر می گرده و میگه "اصلاً می دونی چیه؟ من از این آذر اصلاً خوشم نمیاد!". ولی من باز هم نمی تونم بپذیرم که تهمینه تمام تلاششو کرده باشه. نمی تونم به خودم بقبولونم که انسان ها برای رسیدن به خواسته شون، اگه واقعا بخوانش، کم بیارن، برای همین با تهمینه بحث کردم، خواهش کردم، اصرار کردم، تهدید کردم، دعوا کردم، اما باز هم نشد.

امروز به هر کسی که گفتم می خوام تنها برم استخر با تعجب نگاهم کرد و سعی کرد من رو منصرف کنه. به نظر همه خیلی عجیب بود که آدم دو-سه ساعت رو بتونه تنها بگذرونه، شاید چون همه فکر می کنند که عجیبه، پس حتما باید عجیب باشه.



فکر کنم من یه خورده زیادی به تنهایی عادت کردم. همه جا اطرافم پر از آدمه، اما آدم هایی که دردی رو از آدم دوا نمی کنند. مثل رهگذرهایی می مانند که تو به خاطر جبر زمان مجبوری تحمل شون کنی. مجبوری برای اون ها نقش بازی کنی، برای این که بتونی کنارشون باشی باید مثل اونها باشی. مادرم اصرار کرد با خواهرم برم، با دوست های دانشگاهم برم، اما دلم می خواست برای چند ساعت هم که شده، با خودم باشم. تنها کسی که می تونم باهاش مثل خودم باشم. کمی هم می خواستم اعتراض خودم رو به تهمینه نشون بدم، می خواستم نشون بدم که مادرش فقط می تونه برای اون تصمیم بگیره ولی نمی تونه من رو از کاری که می خوام انجام بدم منصرف کنه.

تهمینه می دونه که استخر پر از دختر های خوبه، شاید دلم می خواست با این کارم کمی هم حسادتش رو بر بیانگیزم، اما این هم باعث نشد که سعی کنه با من بیاد.

وقتی از سالن سرپوشیده ی رختکن وارد محوطه ی استخر میشم، باد ملایم بدنم رو نوازش میده، یه موزیک آروم هم داره پخش میشه. دختر ها همه با بیکینی به سختی مشغول آفتاب گرفتن هستند. چربی حاصل از کرم ها و روغن های آفتاب رو از فاصله ی دور هم میشه روی بدنشون دید. میرم یه قسمت خلوت تر و حوله و وسایلم رو اونجا می گذارم. به جز چند تا دختر بچه توی قسمت کم عمق و چهار نفر توی قسمت پر عمق کسی توی آب نیست. نصف بیشتر جمعیت اطرافم حتی یک دقیقه هم توی آب نمیرن. باز هم تصورم برام ساخته که یه نفر تا لب آب بیاد و توی آب نیاد!

خب شاید یکی از اهداف من هم سوختن باشه ولی مطمئنا هدف های مهم تری رو هم از استخر اومدن دنبال می کنم. سریع دوش می گیرم و خودم رو به آب می رسونم و به سرعت می پریم توی آب. این کار من باعث رنجیدن چند نفر از دختر های نزدیکتر به استخر میشه که با دقت با گردش آفتاب حوله هاشون رو می چرخونن که مبادا قسمتی از پوستشون از آفتاب بی نصیب بمونه. وقتی بر می گردم همشون با چسب غره نگاهم می کنند. اهمیت نمی دم و سرم رو دوباره زیر آب می کنم. چند عرض رو شنا می کنم، دستم رو به کنار استخر می گیرم. و پشتم رو به لبه ی استخر می کنم. از اینجا میشه همه ی دخترها رو دید، بدون این که دیده بشی و یا این که به جرم دید زدن کسی بخواد بهت چیزی بگه. اینجا همه جور دختری پیدا میشه، سیاه، سفید، جوون، پیر، پیر جوون نما، مو سیاه، مو زرد، مو سیاه رنگ شده، های لایت شده، لو لایت شده. ناخن کوتاه، بلند، مانیکور شده، لاک ملایم، چیخ. مایو های دو تکه با رنگ های متنوع و جذاب و طرح های عجیب و غریب، شرت های بلند و کوتاه و کمی کوتاه تر از کوتاه که پشتشون فقط یه بند داره. و البته پوست های سایه روشن که میشه انواع درجات سوختگی پوست رو اینجا پیدا کرد.

یه گروه از بچه ها وارد قسمت پر عمق شدند و نجات غریق ها ازشون می خوان که پای دوچرخه بزنند تا مطمئن بشن که شنا بلد هستند. همشون به سرعت خودشون رو به سرسره ای که آخر قسمت پر عمق هست می رسوند و پشت سر هم از سرسره بالا می رن و توی آب میافتند. تمام سلول های بدنم دلشون می خواد که من هم برم و چند بار از سرسره بیام پایین. اما گویا در مقایسه با بقیه ی استفاده کنندگان از اون سرسره من کمی قد بلند تر هستم. چند دقیقه ای منتظر میشم که ببینم آیا کسی هست که مثل من دلش بخواد از اون سرسره استفاده بکنه یا نه، اما گویا تنها مشتری من همین کوچولوها هستند. با خودم کمی کلنجار میرم اما دیگه نمی تونم تحمل کنم. از آب بیرون میام و با آرامش خودم رو به سرسره می رسونم. هنوز کسی متوجه نیت من نشده. خیلی جدی میرم و پشت سر آخرین نفر توی صف می ایستم. دختر کوچولو بر می گرده و من رو نگاه می کنه، بی خیال دوباره بر می گرده و اصلا براش مهم نیست که کمر پشت سریش درست هم ارتفاع سر اونه. سنگینی های نگاه اطرافیانم رو کمی حس می کنم اما سعی می کنم خودم رو خونسرد نشون بدم. انگار مثل اون بچه ها دفعه ی هزارم هست که دارم از سرسره توی آب لیز می خورم. نوبت من میشه، از سرسره بالا میرم، لیز می خورم و توی آب می پریم. غرق احساس بی وزنی میشم، غرق خنکی و پاکی آب. وقتی میام بالا عین همه بچه ها شروع به خندیدن می کنم و به سمت بچه ها داد میزنم "خیلی باحال بود!". اما اونا توجه نمی کنند و بیشتر دلشون می خواد که من زود تر از زیر سرسره کنار برم. اما وقتی به سمت



لبه ی استخر شنا می کنم متوجه نگاه های پر از تعجب و در عین حال کنجکاوی خانم های در حال سوختن میشم. انگار برای چند لحظه بچه شده بودم و یادم رفته بود که بزرگتر ها از کوچکتین نشانه ای از شادی متعجب میشن!

انقدر لذت سر خوردن زیاد بود که تصمیم می گیرم بازم این کار رو انجام بدم. دلم می خواد عین بچه ها جلویی هام رو هل بدم تا سریع تر نوبت من بشه. دلم می خواد از سر و کول اونها بالا برم تا کمی به خودشون تکون بدن و زودتر از پله ها بالا برن. اما عین بزرگتر های عاقل منتظر نوبتم میشم. دفعه ی چهارم که سر می خورم از توی آب متوجه میشم که چند تا دختر دیگه هم اومدن و توی صف ایستادند، شاید اونها هم مثل من دلشون داشته پر میزده که بیان توی صف اما نمی خواستن اولین کسی باشند که از سرسره ی بچه ها استفاده می کنه.

سرسره کم کم داره خیلی شلوغ میشه و خنده ی دختر ها از این لذت داره بیشتر و بیشتر میشه.

حالا دختر های بیشتری توی آب هستند، سر نجات غریق ها هم شلوغ شده و پشت سر هم داد میزنند که "عرض رو شنا کنید"، "قبل از اومدن به آب دوش بگیرید"، "کلاهتون رو سر کنید". ترجیح میدم که بیام بالا و کمی استراحت کنم. دور و بر جایی که من حوله ام رو پهن کرده بودم حالا کاملا پر شده. دختر هایی که اون دور و بر هستند، دفعه ی اول هست که من رو دیدند. حوله ام پر از گرده ی سیگار شده، اطرافم رو نگاه می کنم، سمت چپم بیشتر از ده تا ته سیگار افتاده، و دو نفر حولشون رو عمود بر حوله ی من پهن کردند و به شدت مشغول سیگار کشیدن و حرف زدن هستند. اصلا متوجه حضور من نشدند. حوله ام رو کمی تمیز می کنم و دراز می کشم. صدای موزیک آروم از یه گوشه و صدای جیغ و داد و خنده ی توی استخر هم از یه گوشه ی دیگه میاد و البته صدای بلند بلند حرف زدن همسایه هام. یکی شون کاملا سوخته. سوختگیش به حدی هست که از حد سکسی و جذاب بودن فراتر رفته و بیشتر شبیه آدم هایی شده که روی تنشون گل مالیده باشن. موهاش کاملا سفیده و ماتیک قرمز رو با شدت هر چه تمام تر به اطراف لبش مالیده. آدم های مختلف هر از چند وقتی میان و ازش می پرسن "چقدر اومدی استخر که این رنگی شدی؟" و "روی سرت شماره رنگ موی شماره چند گذاشتی؟". سعی می کنم بیشتر به موزیک گوش کنم تا به حرف های بغل دستی هام.

دارم به تهمینه فکر می کنم، و به مادرش. آدمی که از من بدش میاد!

چرا؟ چرا یه نفر باید از من متنفر باشه؟ مگه من چکار می کنم؟ مگه من چه کار بدی کردم؟ به جز این که با تمام وجودم، به دخترش عشق می ورزم؟ به جز این که بهترین قسمت وجودم رو، احساسم رو، عشقم رو، در اختیار دخترش گذاشتم؟ عاشقانه دوستش دارم، بهترین های دنیا رو براش می خوام، می خوام توی بهترین لحظه های زندگیم کنارم باشه، بهترین چیز های دنیا رو براش می خوام. آیا با همه ی این ها من شایسته ی مورد نفرت واقع شدن هستم؟ چرا هیچ کس من رو به رسمیت نمی شناسه، عشقم، احساسم، زندگی و طرز تفکر من رو قبول نداره؟ چرا یه نفر باید به خاطر این که دخترش با من این ور و اون ور میاد واهمه داشته باشه؟ مگه من قاتلم؟ ما هیچ کار خلافی نمی کنیم، جز این که با هر نگاهی که به هم می کنیم، وجودمون سرشار از عشق میشه، اما عشقی که ممنوعه. مجبوریم مثل دو تا دوست صمیمی با هم باشیم، یه وقت یه جوری رفتار نکنیم که کسی بفهمه عاشقیم. کسی بفهمه خدا آن قدر دوستمون داشته که اون بزرگترین نعمتش رو در اختیارمون گذاشته.

کلافه شدم، آفتاب زیاده، تصمیم می گیرم برم و یه دوش بگیرم. وقتی بر می گردم هنوز هم اون دو تا دختر مشغول حرف زدن و سیگار کشیدن هستند. مگه دو تا آدم چقدر حرف دارند که با هم بزنند! هنر حرف زدنی که در خانم ها هست واقعاً یکی از معجزه های خلقت خداونده. جالب اینجاست که دو تا زن قابلیت این رو دارند که در آن واحد هر دو تاشون حرف بزنند و هر دو متوجه صحبت های اون یکی هم بشن!

چند تا دختر خوشگل و خوش هیكل از جلوی ما رد میشن، آن قدر جمع چند نفره ی اونها خوب هست که تقریباً همه بر می گردند و نگاهشون می کنند. بغل دستی هام که انگار بی صبرانه منتظر سوژه بودند، بدون معطلی شروع به صحبت کردن در مورد اون ها می کنند.



"چقدر اون مایو زرده خوبه"

"آره! ببین ما که دختریم این طوری نگاه شون می کنیم و حال می کنیم، دیگه ببین پسر ها چه حالی می کنند" و هر دو قاه قاه شروع به خندیدن می کنند.

احساس می کنم حاله داره از حرف های دو تا دختر استریت در مورد همجنس هاشون به هم می خوره، انگار خودشون چی از پسر ها کم دارند که واجد شرایط لذت بردن از اندام زیبا و خوش تراش همجنس ها شون نیستند. دیگه حوصله ی اونجا رو ندارم، بلند میشم و میرم توی آب.

استخر خلوت تر شده و صدای موزیک راحت تر به گوش می رسه. آهنگ "دیار" سعید محمدی داره پخش میشه. یاد حرف آوا میافتم که میگه سعید محمدی این آهنگ رو برای لزیب ها خونده، برای این که توی موزیک ویدیوش دو تا دختر رو نشون میده که خیلی با هم صمیمی هستند. همه ی مردم چشمشون بسته هست. هیچ کس دلش نمی خواد ببینه که لزیب ها هم وجود دارند. اما بعد به همه ی مردم میگه که چشمتون رو باز کنید، همجنسگراها رو ببینید. با این وجود باز هم زن هایی هستند که احساسات خودشون رو انکار می کنند و چشمشون همیشه بسته می مونه. حتی اگر این تفسیر ها حقیقت هم نداشته باشه، از موقعی که این چیز ها رو در مورد این آهنگ شنیدم بیشتر دوستش دارم. البته آهنگش هم خوب به حال و هوای من می خوره! با دستم روی آب می نویسم "لزیب"، "لزیب"، "من یک لزیب هستم!". جایی می نویسم که لحظه ی بعد هیچ نشانی از نوشته ی من نیست. هر شکافی که با دستم با آب میدم، در لحظه با مقدار زیادی آب پر میشه. انگار استخر و آب هم مثل خیلی از آفریده های خداوند از این که عشق جایی نوشته بشه، واهمه دارند. بهتر، این طوری بازم می تونم به حیاتم ادامه بدم. آهنگ دوباره از اول شروع میشه "تو ز دیار من آمدی، سکوت جانم به هم زد،...." و من سرم رو داخل آب می کنم و زیر آب می نویسم "به هم زد، زد، سکوت جانم به هم زد" بالا میام "چو نغمه ای بیش و کم زد، به دل ریشم تو چنگ زد" میرم زیر آب و می نویسم "تو دلمو ریش کردی، بهش چنگ زد"

"کشیدن درد برای تو"

"کشیدن درد، درد نادانی، درد حماقت"

"عطر تن تو به جان من چه خوش نشست"

"عطر تن تو، تنها چیزی که به خاطرش زنده ام"

"اگه عزیز بود برای تو، حرف و حدیث بود برای من"

"حرف و حدیث، حرف، حرف، حرف"

"چو نغمه ای بیش و کم زد"

"چو نغمه ای، نغمه ی زندگی، نغمه ی آسمانی، پیش من بمون، نذار کسی تورو از من بگیره، نذار عشقم توی حرف مردم گم بشه، نذار بدون عطر تو بمیرم"



## فیلم نگار

فیلم نگار این شماره یاد آوری دوران طلایی وبلاگ نویسی نویسندگان همجنسگراست. و نامی که هرگز از یادمان نخواهد رفت. وبلاگ ابر شلوار پوش به قلم قدرتمند و شیرین مانی نازنین. این مطلب در تاریخ ۲۶ آبان سال ۱۳۸۲ در ابر شلوار پوش منتشر شد.

■ م. پرنده



نفس عمیق

■ کارگردان:

پرویز شهبازی

■ بازیگران:

سعید امینی

مریم پالیزیان

منصور شهبازیان

■ نویسنده فیلمنامه: علی لقمانی

■ تدوین: پرویز شهبازی

■ موسیقی: مهرداد پالیزیان

■ تهیه کننده: امیر سمواتی

### ◀ خلاصه داستان:

کامران دانشجوی جوان غمگینی است و منصور دوست و همدم اوست و آن‌ها همه لحظه‌های شبانه‌روز با یکدیگر هستند. منصور از کامران ساده‌دل‌تر است. در میان پرسه‌های بی‌هدف آنها، آیدا سر راه شان قرار می‌گیرد. آیدا هم دانشجوی و ساکن خوابگاه دانشجویی است. او با نشاط و سرزنده است و می‌خواهد نقش روحیه بخشی به منصور را به عهده گیرد و می‌تواند تا حدی در زندگی او جا کند ولی کامران...





## "نقد همجنسگرایانه-همواروتیسمی فیلم شلوارپوش"

فیلم "نفس عمیق" فیلمی جسورانه، نامتعارف و آوانگاردی بود. علاوه بر اینها، تفسیر نشانه هایی در فیلم منجر به کشف حس همجنسگرایی (به زعم من) در یکی از شخصیت های اصلی (کامران) شد و این مسئله برایم خیلی جالب بود... مسلماً هر اثر هنری خوب تاویل های مختلفی را بر می انگیزد و نهایتاً اثر هنری در آنها متکثر شده و دیگر بر معنا و تفسیر واحدی دلالت نخواهد داشت... از یک فیلم نقدهای مختلفی متبادر است... نقد فرمالیستی، نقد پساساختارگرایانه، نقد روانکاوانه، نقد فمینیستی،... و البته نقد همجنسگرایانه (و همواروتیسمی..). من تلاش می کنم با رویکرد همواروتیسمی به این فیلم نگاه کنم... دو روز بعد از دیدن فیلم "نفس عمیق" بر حسب تصادف مقالاتی در مجله فیلم نگار (ماهنامه فیلمنامه نویسی)، آبان ۸۲، درباره نفس عمیق خواندم که نظرم را به خود جلب کرد. یکی از آن مقاله ها به نام "به سوی مرگ، بدون گلابیه" بود که به بررسی کالبدشناختی سه شخصیت اصلی فیلمنامه نفس عمیق می پرداخت... رویکرد آقای صافاریان در این مقاله، قابل توجه بود. در ابتدا ماجرای فیلم: ((کامران و منصور جوانانی سرگشته و بی هدف اند. آن دو همه ساعات شبانه روز را به پرسه گردی می گذرانند. منصور با دختر جوانی به نام آیدا آشنا می شود و زندگی اش شکل دیگری می یابد. کامران به دلیل خونریزی معده می میرد و آیدا و منصور در سفری ناگهانی به شمال، به سد کرج می رسند. دختر و پسر جوانی که گویی همان دو باشند در آبهای دریاچه غرق شده اند. آن دو در جاده پرپیچ و خم و مه آلود شمال گم می شوند.))

باید گفت روایت فیلم به شیوه فیلم های داستانی نمی باشد و منطق اش از رابطه علت و معلولی پیروی نمی کند. بسیاری از وقایع از جمله علت میل به مرگ و یاس و ناامیدی کامران گفته نمی شود. کارگردان در صدد تحلیل وقایع و به دست دادن علتی بر حوادث بر نمی آید. صافاریان در این مقاله خصوصیات شخصیت ها را به طور خلاصه به شکل زیر بیان می کند. من سعی می کنم با استفاده از این نقد و با تفسیرهای خودم به مسئله همجنسگرایی در فیلم اشاره کنم که پنهان باقی مانده است.



۱. کامران: یاس، مردم گریزی، خودرایی، گرایش ضد اجتماعی، زن گریزی، بی تفاوتی، نیاز به مادر، صداقت، گرایش به مرگ... (البته باید توضیح بدهم که اگر نگرانی توقیف فیلم به دلیل ممنوعیت اشاره مستقیم مسئله خودکشی در فیلم نبود دیگر به زعم توضیح مجله ازداستان فیلم، مرگ کامران به واسطه خونریزی معده صورت نمی گرفت. به هر حال به نظر من در طول فیلم ما با خودکشی مستمر و بطئی (و نه ناگهانی) کامران مواجه ایم.)
۲. آیدا: بامزه، عجیب و غریب و خودویژه، مثل هیچ یک از دخترهایی که در فیلم های دیگر دیده ایم، نیست. آیدا در یک خصلت بیرونی درست در نقطه مقابل کامران است؛ پرگوست. اما در عمق در مقایسه با منصور شباهت های خیلی بیشتری با کامران دارد... دانشجو و روشنفکر است و با کامران هماهنگی بیشتری دارد. پرگویی های آیدا پوششی است بر اندوه عمیق تر جانش....



۳. منصور: او روشنفکر نیست و کمتر پیچیده است. ساده انگار است. او با خوشبینی و میل به زندگی، نقطه مقابل شخصیت کامران به عنوان مظهر گرایش به مرگ است.



بخشی از مناسبات شخصیت ها از دیدگاه نویسنده مقاله: در کل فیلم آیدا و کامران همدیگر را نمی بینند و منصور به عنوان حلقه ارتباطی آنها عمل می کند. نویسنده مقاله در توضیح مناسبات شخصیت ها می نویسد: ((در پایان گویی آیدا جای خالی کامران را برای منصور پر می کند. همانندی ژرف و ساخت شخصیت های آیدا و کامران و نشستن آیدا به جای کامران در کنار منصور، به نوعی گرایش دو جنسیتی -یا بی جنسیتی- در شخصیت کامران اشاره می کند (زن گریزی او و موهای بلندش).. در این سطح شخصیت های فیلم را نه تنها به عنوان نمونه های اجتماعی بلکه به عنوان نشانه های کشش های بنیادین رفتار انسانی در مقابله با شرایط ناخشنود کننده و فشارهای هستی شناسانه نیز می توان دید.))

### مناسبات شخصیت ها از دیدگاه همواروتیسمی همجنسگرایانه

باید بگوییم اگرچه پرداختن نویسنده مقاله به مساله "دگر بودگی" نوع گرایش جنسی در کامران به لحاظ عدم طرح آن در سطوح نقد مطبوعاتی بسیار قابل احترام است اما تلقی ایشان از گرایش دوجنسیتی کامران در فیلم قابل نقد است. آیدا به هیچ عنوان به جای کامران ننشسته است، با دیدگاه همواروتیسمی چه بسا جای کامران را اشغال کرده است. از طرفی من این رابطه را نه یک گرایش دوجنسیتی (ترانسکچوال) بلکه یک رابطه همجنسگرایی درک می کنم. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که پرداختن به مبحث ترانسکچوالیزم در رسانه های ایران مسبوق به سابقه است



و از مشروعیت!!! نسبی برخوردار هستند. موضوع پسرانی که می خواهند زن شوند و دخترانی که می خواهند مرد باشند قابل طرح اند. خوب بنا به تفاسیر رایج این افراد کاملاً بیمار هستند و از نظر شرعی و قانونی مجاز به عمل تغییر جنسیت!! به هر حال با توجه به محدودیت های بی شمار، مطبوعات هر از چند گاهی به دلایل عمدتاً صرف ژورنالیستی آبکی اقدام به چاپ مطلبی در خصوص پسر یا دختری که می خواهد تغییر جنسیت بدهد و این که این افراد را نادیده نگیرید و در نهایت روزنامه ما رو هم بخرید چاپ می کنند. غالباً طرح مسئله همجنسگرایی با ترانسکچوالیته در مقالات چاپ شده در ایران خلط می شود و اشتباه گرفته می شود. در این بین ما با سوء تفاهم ها و نادیده انگاری های بی شماری در مورد پرداخت به وضعیت همجنسگرایان مواجه ایم.... زن گریزی بودن و موهای بلند کامران فی نفسه هیچ کدام دلایل قانع کننده ای مبتنی بر گرایش دو جنسیتی او نیست. کامران بدون این که به نظر برسد با جنسیت خود یعنی مرد بودنش مشکل داشته باشد، شاید از عدم درک نوع گرایش جنسی اش (به خصوص شاید از طرف منصور) رنج می برد. و شاید این مسئله یکی از هزاران درد درونی باشد که از طرف اجتماع



به او وارد شده و مثل خوره روحش را می خورد و او را به سمت دنیای پوچی و بی تفاوتی و مرگ رهنمون می شود. (کارگردان هیچ علتی برای تظاهر چنین رفتاری در کامران به مخاطب معرفی نمی کند).



به زعم من گره گرایش جنسی کامران در صحنه مرگش در بیمارستان گشوده می شود؛ آیدا و منصور در جلوی چشم هایش در فضایی سیال ظاهر می شوند و لحظه ای بعد پولیور آبی با نوارهای زرد رنگ تن منصور با پولیور قرمز رنگ آیدا در کنار هم در فضای شناور معلق باقی می ماند. این صحنه در واقع غیاب بدن های عریان این دو (آیدا و منصور) را در حین احتمالا یک رابطه جنسی تداعی می کند. قطره اشکی از چشمان کامران فرو می لغزد و سپس جان می بازد. اشکی که تلالو حسرت و غم و دریغ ناشی از یک ناکامی و دست نیافتن می باشد. به یاد بیاوریم

که مرگ کامران هنگامی است که رابطه منصور و آیدا در حال تکوین است. (نویسنده مقاله آقای صافاریان می نویسد: کامران راه مرگ را با ثبات قدم، خاموش، و بدون گلایه و بدون محکوم کردن دیگران، و بدون نطق و توضیح می پیماید)... در تمام مدت کامران غمگین اما بی احساس و سنگی و با ثبات به سمت مرگ پیش می راند، با این تفاسیر اشک که نماد عمیق ترین عواطف بشری است در مواجهه با حس دریغ و تنهایی تاب نمی آورد و فرو می لغزد... گویی حالا دیگر کامران می تواند از زندگی دردمندانه و بدون هیچ چشم اندازی از عشق و امید به دامن نیستی و آرامش ابدی، خویشتن را بسپارد.



### چرا کامران همجنسگرا است؟

البته تمامی مواردی که خواهیم گفت به تنهایی و مستقل از یکدیگر هیچگونه دلیلی قانع کننده مبنی بر انکشاف میل همجنسگرایی در این شخصیت نیست... بلکه مجموعه عواملی که ذکر می کنیم باهم و درارتباط ارگانیک با یکدیگر در این فیلم، منجر به چنین تاویلی شده است.



۱. نماد اشک در لحظه مرگ (توضیح داده شد).
۲. شخصیت: زن گریزی، وابستگی به مادر (عامل بسیار شایع در همجنسگرایان مرد به شیوه افراطی).
۳. دوستی و رابطه منصور و کامران بر چه بستری شکل می گیرد؟ البته کارگردان به دلیل ترفند نگفتن در فیلم از جواب به این سوال هم طفره می رود. منصور نه دوست دانشگاهی کامران است و نه هم طبقه و شاید نه همفکر او! بنابر این، شاید بتوان یک رابطه همواروتیکی (ونه لزوما جسمانی) را در بین آن دو (و شاید صرفاً از طرف کامران) بر محمل این رابطه متصور شویم.
۴. دیالوگ ها: اهمیت ندادن کامران به دختری که از کنارش می گذرد، در نخستین دیدار با منصور، از بی تفاوتی کامران نسبت به زن حکایت می کند. و همین خصلت در دیالوگ ((ای کاش می تونستم عیاشی کنم)) تکمیل می شود.... در صحنه ای که منصور در ماشین در حال شماره گیری با موبایل است و این مکالمه برقرار می شود: توجه کنید....  
کامران: تو از اون هایی هستی که آخرش زن می گیری!  
منصور: تو چی گفتی؟  
کامران: هیچی!  
منصور: کامران این چرا نمی گیره؟  
و.....

در هر صورت و با هر تاویلی درد و اندوه و بی تفاوتی و یاس و پریشانی جوانان ایرانی در محیط دردآلوده و نا به سامان اجتماعی در نفس عمیق به شیوه زیبا و درعین حال تلخ و تکان دهنده با اگزستانسیالیسم عمیق و آوانگاردیسم پرهیاهویی به نمایش درآمده است...

■ مانی ارداویر



## سکس در روابط همجنسگرایان داخل ایران...!!!

■ واراند

■ مطلبی که می خوانید دیدگاه نویسنده در قبال عمومی ترین مشکل همجنسگرایان در ایران است. از آنجا که خود نویسنده همجنسگرا است و البته تجربه ی زیادی در ارتباط با مردم جامعه و شناخت کافی در باره ی رفتارهای جنسی عامه دارد، قصدش روشن کردن اذهان همجنسگرایانی است که هنوز نمی دانند در جامعه ی محدود و سطحی ایران چگونه با همجنسگرایی خویش کنار آمده و آن را صرفاً یک نیاز جنسی تلقی نکنند. لازم به ذکر است رفتارهایی که در این نوشتار آمده، به تمامی همجنسگرایان (خصوصاً گی ها) تعمیم پیدا نمی کند و تنها نظر نویسنده است.

◀ مکان: تاکسی، خط \*\*\*\*\*

- اهل حال هم هستی؟
- نگاهی چپ توی آئینه بهم انداخت. اخم هاش رو توی هم کرد.
- تا چه جور حالی باشه؟
- هر چی... مشروب... سکس....؟
- گل از گلش شکفت.
- آهان سکس.... خوبه اما نه همیشه البته من ازدواج کردم. ولی بدم نمیاد بازار آزاد هم کار کنم. چیزی سراغ داری؟ خانمی؟ چیزی؟
- خانم؟ نه منظورم سکس.... سکس غیر متعارف بود.
- غیر چی چی؟ من که نمی فهمم!
- منظورم اینه که.... با پسر هم سکس کردی تا به حال؟
- بابا از اول بگو... خوراکمه... می دونی چیه این روزها همیشه به زنها اعتماد کرد. پسرها بهترن. مخصوصاً اگر سن پایین باشه.
- حالا برا چی می پرسی؟
- آقا رو! چه زود وا داد!
- یعنی می خواهی بگی اصلاً دلت نمی خواد با زن سکس کنی؟
- با زن؟ برای زن هم می میرم... من زن دارم. ببین اگر یه پسره بخواد ک... بده که نباید ازش گذشت. تو باشی می گذری؟
- بی خیال.... مثل این که زیاده روی کردم.
- حالا چرا کنجکاو شدی؟ می خواستی چی رو بفهمی؟
- هیچی... منظوری نداشتم.
- نه چون من بگو...



به مقصد رسیدیم.

- مرسی من پیاده میشم.

داشتم کرایه رو پرداخت می کردم که سرش رو از پنجره ی تاکسی درآورد.

- حالا اگر کاری داری در خدمتیم ها! جا داری؟!.....میام!!!!

این قسمتی از مکالمه ی طولانی یک هموسکشوال با یک راننده ی تاکسی، در یکی از شهر های بزرگ ایران است. به نظر توهین آمیز و تحقیر کننده می آید که کسی با این لحن ما را خطاب قرار دهد. مطمئناً متوجه شده اید که کسی با این طرز فکر و برخورد نمی تواند در جرگه ی همجنسگرایان قرار بگیرد و امروز می دانیم که این افراد هیچ چیز جز برقراری یک رابطه ی جنسی زود گذر، اغلب یک جانبه و همراه با پیش داوری های مرد سالارانه آنچنانی با یک همجنسگرا را از ذهن خود نمی گذرانند. در حالی که در رابطه ی دو همجنس که گرایش

لزومی ندارد برای نشان دادن همجنسگرایی خود فریاد بزنیم و روی یک پلاکارد بزرگ بنویسیم "من یک هموسکس هستم"، توصیه هم نمی شود که به مثابه ی آن مثل قدیمی "خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو" رفتاری در پیش بگیریم که هم خود را نیز دچار سردرگمی و توهیم کند و هم به ادامه ناآگاهی منجر شود.

جنسی یکسانی دارند، و از سطح معینی از آگاهی و شناخت برخوردارند، سکس فقط یک بخش رابطه را ایفا می کند و نه تکمیل کننده آن و مهمتر از همه از فرهنگ و قضاوت های آغشته به حرف های آقای تاکسی ران ما به دور.

در جامعه ای که زندگی می کنیم بسیاری از مردان \* رده ی سنی ۲۵ تا ۴۵ سال رفتاری جنسی مانند بایسکشوال ها دارند در حالی که با کمی دقت به خوبی متوجه خواهیم شد که، خواه بر اساس محدودیت های موجود در جامعه، در خصوص روابط

زنان و مردان و خواه متأثر از داشتن تجربه ای جدید، این گروه را نمی توان در مجموعه ی LGBT قرار داد. در حالی که بیشتر اعضا LGBT به کرات مرتکب این اشتباه شده و کسانی را که در بالا مثال زدیم جزو بایسکشوال ها قلمداد می کنند. این موضوع هم توهینی است به قشر بایسکشوال و هم این که رفتار جنسی همجنسگرایان را لوٹ می کند. اگر انسان دقیقی باشیم در سطح جامعه، موارد فوق را به راحتی می توان دید و تجربه کرد.

خیلی از هموسکشوال های ایرانی به خاطر این که مورد تهمت و افترا قرار نگیرند از اندازه گیری میزان علاقه ی عامه ی مردم به مسایل سکسی ابا می کنند. در حالی که یک همجنسگرا به بهترین وجهی قادر است نوع نگاه عمومی را نسبت به مسایل سکسی بسنجد.

با توجه به این که اکثر هموسکشوال ها از هوش جنسی بالایی برخوردارند می توان گفت که حساسیت های عامه ی مردم نسبت به سکس و مسایل مربوط به آن را بهتر درک می کنند اما برای اصلاح دیدگاه عمومی کمتر تلاش می شود. شاید به این دلیل که اکثریت قریب به اتفاق جامعه ی هموسکشوال ایران حتی نسبت به توانایی های خویش ناآگاهند و یا سطح شناخت خود را دست کم می گیرند.

چه بخواهیم، چه نخواهیم، سکس در سبب نیازهای یک همجنسگرا وجود دارد و اینکه بگوییم یک همجنسگرای Asexual هم وجود دارد، سخنی گزافه است به همین دلیل یک همجنسگرا هم مانند دگر جنسگرایان به شریک جنسی نیاز دارد.

عدم وجود پاتوق های رسمی برای پیدا کردن شریک جنسی در ایران، دلیل بزرگ روی آوردن همجنسگرایان به بایسکشوال ها و استریت ها straights برای سکس است. تا قبل از این جای گله و ایراد هم نداشت.



با توجه به پایین بودن سطح آگاهی همجنسگرایان و عدم شناخت آنان از احساس خویش در گذشته، می توان توجیه کرد که به خاطر محدود بودن سطح روابط و وجود نداشتن امکان آشنایی بین همجنسگرایان، این گروه نیز مجبور به ارتباط با دگر جنسگرایان و یا حتی شبه بایسکشوال ها می شدند و خود از چنین فرهنگی هم پیروی می کردند ولی این روزها به یمن وجود فضای مجازی اینترنت، به وجود آمدن مکان هایی مدرن در شهر های بزرگ و راحت شدن بیان گرایش جنسی، همجنسگرایان نیز به راحتی همدیگر را می یابند و این مشکل بزرگ برای شان تا حدودی حل شده است. بگذریم که در بین همین قشر نیز هستند کسانی که با معرفی خود به عنوان یک همجنسگرا سعی در سر کیسه کردن و اخاذی دارند و در بعضی موارد معرفی همجنسگرایان به نیروی انتظامی در دستور کارشان هست.

با توجه به موارد گفته شده دیگر دلیلی برای روی آوردن همجنسگرایان به استریت ها و البته بایسکشوال ها برای مبادرت به سکس نیست در حالی که بزرگترین مشکل گذشته و حال همجنسگرایان داخل کشور، روی آوردن و چه بسا در مواردی عاشق شدن یک هموسکشوال به یک دگر جنسگرا و یا کسانیست که جزو LGBT محسوب نمی شوند.



خیلی جالب است که در ایران، از نظر بسیاری از همجنسگرایان ایجاد رابطه ی جنسی با یک دگر جنسگرا بسیار راحت تر از روشن کردن ذهن او در مورد هموسکشوالی است. به بیان دیگر اکثر همجنسگرایان ترجیح می دهند در مورد گرایش جنسی/ عاطفی خود هیچ

صحتی نکنند و تنها به ایجاد رابطه ی جنسی و در مواقعی رابطه ی عاطفی یک طرفه (از جانب همجنسگرا البته) بسنده کنند، که از خیلی جهات باعث متضرر شدن روحی/ عاطفی همجنسگرایان می شود.

در حالی که با بالا رفتن سطح آگاهی ها و باز شدن دیدگاه جامعه که این روزها شاهد آن هستیم، زمینه برای بحث و مکالمه بین همجنسگرایان و دگر جنسگرایان برای اثبات طبیعی بودن این گرایش ایجاد شده است و بهترین زمان است که تنها به ایجاد رابطه ی جنسی اکتفا نکنیم و خود را به دیگران بشناسانیم. اگر کمی وبگردی کنید، و وبلاگ های فارسی را بخوانید کم و بیش با وبلاگ هایی روبرو می شوید که گرچه نویسنده ی آن همجنسگرا نیست اما در ظاهر با این مقوله مشکلی ندارد و آن را یک امر طبیعی می داند، اما این کافی نیست. جامعه در حال پیشرفت است و نیاز جامعه ای که در راه دموکراسی و مدرن شدن قدم برمی دارد، پذیرفتن تمام طیف هایی است که در آن به سر می برند، نه در یک محیط مجازی بلکه در دنیایی واقعی که کار، تحصیل و زندگی می کنیم.

بحث پیرامون گرایش جنسی وظیفه ی همه ی ما نیست اما (یک امای مهم!!) عده ای از ما که دارای معلومات بیشتری در زمینه همجنسگرایی هستند، می توانند در دنیای واقعی نیز بر روی افکار مردم تاثیر گذار باشند اگر رفتاری در خور یک شهروند شایسته ی زندگی در یک جامعه ی رو به رشد داشته باشند.

لزومی ندارد برای نشان دادن همجنسگرایی خود فریاد بزنیم و روی یک پلاکارد بزرگ بنویسیم "من یک هموسکس هستم"، توصیه هم نمی شود که به مثابه ی آن مثل قدیمی "خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو" رفتاری در پیش بگیریم که هم خود را نیز دچار سردرگمی و توهم کند و هم به ادامه ناآگاهی منجر شود، بل می توانیم حداقل مانند تمام مردم دیگر زندگی عادی خود را در پیش بگیریم و همجنسگرایی خود را نیز باور کنیم، در صورت نیاز به اینکه از گرایش جنسی خود دفاع کنیم می بایست آن قدر اطلاعات در مورد همجنسگرایی داشته باشیم که بتوانیم مخاطب را متقاعد کنیم. آنطور که به غلط تبلیغ همجنسگرایی تعبیر نشود.

متأسفانه بسیاری از دوستان همجنسگرا در ایران شناخت کافی از خود و نیاز روحی، عاطفی و جنسی شان ندارند و همین موضوع باعث می شود که به هر شاخه ای بیاویزند و از آنجا که عواطف و احساسات در همجنسگراها، پررنگ تر از دگر جنسگرا هاست، باعث می شود هر نگاهی را عشق تصور کنند و هر دستی را به دوستی بفشارند و احساس کنند که هر شخصی که لبخند به لب



دارد و تنها به فکر یک تجربه ی جدید است، عشقی است که سال هاست منتظر آن هستند. در حالی که در اغلب تقریباً مطلق مواردی از این دست تنها دلسردی، غم و یأس و احساس شکست نصیب فرد همجنسگرا می شود و حتی ممکن است به اشتباه قضاوت و تجربه منفی بدست آمده از این گونه روابط را به همجنسگراها نسبت دهد.

همین رفتار جنسی / عاطفی و اجتماعی باعث شده است که بعد از سال ها که از وجود همجنسگرایی در فرهنگ ایرانی می گذرد، هنوز دید منفی به این موضوع بسیار قوی است و همجنسگرایی را با هزار و یک عنوان و همجنسگرا را با القاب منفی مختلف معرفی می کنند. حال اگر تنها رفتارهای اجتماعی مان را بهبود ببخشیم، در پذیرش این امر نزد دگر جنسگرایان و افرادی که تا به حال با این موضوع برخورد نداشته اند، قدم بزرگی برداشته ایم. در حقیقت اگر خود را اصلاح کنیم قدم بزرگی در اصلاح جامعه برداشته ایم که تبعات آن به خود ما برمی گردد.

تنهایی درد بزرگی است، همین طور عدم درک شدن توسط دیگران. اما ما می توانیم برای خلاص شدن از این مشکل به خود و دیگر همجنسگرایان کمک کنیم. هر کدام از ما می توانیم یک هسته یا گروهی از حلقه دوستان دور و بر خود ایجاد کنیم که ابتدا از دوستان همجنسگرای مان تشکیل شده و بعد در صورتی که بدانیم فضا مناسب است، می توانیم از دگر جنسگرایان نیز دعوت کنیم تا در این گروه در بحث های مان شرکت کنند. این یک تجربه ی بی ضرر است. اگر دوستان همجنسگرا ندارید می توان از طریق ضمیمه دوست یابی ماها یا در سایت های مختلف دوستان خوبی در شهر خود یا شهرهای نزدیک پیدا کرد. در "ویژه نامه افسردگی" که به همراه شماره ۶ ماها منتشر شد در باره تشکیل این گونه گروه ها بیشتر صحبت شده است.

می خواهیم بگوییم که ما می توانیم در اصلاح دید و فرهنگ جنسی جامعه تحول ایجاد کنیم، حداقل با تن ندادن به روابطی که در آنها شناخت طرف مان از همجنسگرایی عامیانه و منفی است. حداقل با روشنگری و معرفی مسائل و گرایش های جنسی به افراد. زمانی اطلاعات خود ما در این باره کم بود اما امروز با وجود نشریات و... مقدار انبوهی از اطلاعات در اختیار داریم. از اینها استفاده کنیم، خود را به شناخت مجهز کنیم و به دیگران منتقل سازیم. یا حداقل در پخش و معرفی نشریات موجود بکوشیم. در ابتدای این مقاله خاطر نشان کردم که این نسخه ای برای تمام همجنسگرایان نیست و انتظار نمی رود همه در یک پروسه ی روشنگری شرکت و فعالیت بکنند، اما به هر حال هر همجنسگرایی در ایران عضو کوچکی از جامعه ی LGBT هست و باید سعی در روشنگری داشته باشد، حال هرچند قدمی کوچک در محیط دور و بر خود بردارد.

## پانویس

\* در بسیاری از مثال ها و آمار (رسمی یا غیر رسمی) از مردان و گی ها نام برده می شود. این بدان معنی نیست که زنان و لزبین ها از یاد رفته اند، چون در جامعه ی ما رفتارهای جنسی بیشتر در مردان نمود دارد مجبور به استفاده از مثال های مردانه ایم!





## دیوارهای اتاقم منو همین طوری قبول دارن

■ مه اندیش. لزبین

◀ الان از دیدن یک شوی خیلی جالب دارم میام، فکر می کنم که دیگه همه Oprah رو بشناسین و در مورد شوهایی که ایشون دارن همه باخبر هستین پس توضیح اضافه نمی خواد، برنامه ایشون هر شب از کانال (nile sat) mbc 4 پخش می شه برای کسانی که اطلاع ندارند، و شاید این برنامه ای رو که می خوام در موردش حرف بزنم رو دیده باشین. خوب امشب شوی ایشون در مورد Transgendered ها بود، در مورد ترنس های عزیز خیلی برنامه ها تا حالا دیده بودم، حتی یه مستند در مورد ترنس های ایرانی توی کانال BBCW دیده بودم یا توی اینترنت پرداخت زیادی بهشون شده، چرا که حداقل از این حق برخوردارند که بتونن به صورت قانونی بعد از تایید شدن از جانب پزشکی قانونی تحت عمل قرار بگیرند (البته جدای از مسئله اجتماعی، حالا هر کی بخونه فکر می کنه آره همه چیز حله فقط از بعد قانونی منظورم بود نه فرهنگی که جا افتادش نه تنها برای ایران بلکه برای یک آمریکایی هم مشکله و تنها راه حلش دادن آگاهی به اجتماع هست، آگاهی موهبتی که از اون متأسفانه بی بهره هستیم). اما نکته جالبی که این برنامه داشت، پرداختن به ۳ تا کیس ترنس بود که یکیشون ۲ تا ۳ ساله و دوتای دیگشون یکی ۹ ساله و دیگری رو هم سنش رو یادم نیست اما به هر حال زیر ۱۵ سال بود... و علاوه بر این ۳ مورد، یک مورد دیگه ترنسی بزرگسال بود.

نکته ای که Oprah می خواست در واقع روشن کنه داشتن این تمایلات از دوران طفولیت بود که مطمئنا همتون می دونین که دارم در چه موردی صحبت می کنم... و حرفه بچه گی که می شه فلش بک هایی به صورت برق از افکارتون می گذره و مثل یک فیلم سیاه و سفید از جلوی چشمتون عبور می کنه... همتون لحظه هایی که متأسفانه ۹۰ درصد از ذهنمون پاک شده به دلیل بیش از حد پایین بودن سنمون و تکرار نشدنش به صورت خاطره توسط دیگران و یا به دلیل مشغولیت های زندگی کلا به دست فراموشی سپردن بزرگترها اونها رو... خاطراتی که می تونست نه تنها به خود ما کمک کنه در شناسوندن خودمون به خودمون بلکه تلنگری می شد برای والدین و اطرافیان مون، و در آخر مسدود نکردن افکارشون به از محیط گرفته شدن رفتارها و حس های درونی ما (حالا چه ترنس، چه گی و چه لزبین).

برگردیم به برنامه:

اولین مهمون پدر و مادر اون پسر بچه ۲-۳ ساله بودند که پدری بسیار متعصب و مادری میان رو نسبت به این موضوع، مادر پسر بچه می گفت که پسرش که الان بین ۲ تا ۳ سال هست علاقه شدیدی به باربی دارد و یا لاک زدن و کلا بازی های دخترانه و پدرش به شدت مخالفت می کنه و براش عروسک نمی خره و وقتی که ازش می پرسند که چه کسی رو توی خونه دوست داری، نامی از پدرش نمی یاره، چرا؟ چون کودک ۳ ساله محدودیت و تحت فشار بودن روی خودش رو توسط پدر درک کرده، و وقتی که مادر ازش می پرسه که بابا دوست نداره که تو با باربی بازی کنی حالا چی کار می کنی، در جواب می گه که ناراحت می شم... و مادر این کودک گفت که این بچه چند وقتی است با اندامش مشکل دارد و از مادرش می خواهد که اون رو از بدنش حذف کند. و بعد از تمامی این حرف ها در کشوری مثل آمریکا که توی ایالت سن فرانسیسکو اون خیابان هایی به نام گی ها رو دارن هنوز همچین تفکراتی وجود داره اونم به دلیل عدم آگاهی!

مهمون دومی یک دختری زیر ۱۵ سال شاید ۱۲ سال داشت که از بچگی حالت های پسرانه رو داشته و از طریق یک برنامه تلویزیونی به واقعیت خودش رسیده و با مادرش درمیان گذاشته. خوشبختانه مادر روشن فکر و آگاهی داشته و تونسته که کمک بشه از طریق مادرش و بعد از رسیدن به سن مناسب می تونه جراحی کنه. سوالی که Oprah از ایشون پرسید این بود که چی



شد که فکر کردی که یک ترنس هستی نه یک لزبین و پاسخی که داد این که، لزبین ها با فیزیکیون مشکلی ندارند ولی من دارم...

مهمون سومی برنامه یک دختر ترنس ۹ ساله همراه والدینش بود. این دختر در سن ۶ سالگی قصد به خودکشی داشته به دلیل تفاوتی که توی خودش حس کرده وبعد از اون پدر و مادرش متوجه می شن و می گذارن که هر طوری که دوست داره برای شیوه زندگی کردنش تصمیم بگیره. مطمئنا اول براشون پذیرش سخت بوده ولی سلامتی روانی کودکشون رو وقتی در خطر دیدند عاقلانه ترین تصمیم گرفتند، Oprah ازش پرسید که وقتی به عکس های قبلیت که ظاهر دخترونه و موهای بلند داشتی نگاه می کنی چه احساسی می کنی و اون دختره ترنس ۹ ساله در جواب گفت اونها گذشته من هستند و من آینده رو پیش رو دارم...

در موارد مذکور نکته مورد توجه، کودکی و سنینی که شخصیت انسان شکل می گیره هست، شخصیتی که انسان اون رو انتخاب می کنه برای ادامه زندگی، برای شناسوندن خودش به اجتماع و محیط اطرافش.

مهمون چهارم، ترنسی بودن که الان در سلامتی کامل به جسم زنانه رسیدن، در واقع چیزی که آرزوی چندین سالشون بود، این خانوم قبل از عمل (که در جسم یک مرد بودن) ازدواج کرده بودن و دارای ۴ فرزند هم هستند و الان از زنشون جدا شدن... و زنشون در شو حضور داشت با اشک هایی که سعی می کرد از ریخته شدنشون جلوگیری بشه. خب این نمونه آخر درسته که این ترنس عزیز بعد از سال های سال به خواسته اش رسید ولی با صدمات روحی جبران ناپذیر به خانواده ای که تشکیل داده بود. زنش و کودکش! از طرفی هم دیگه ظرفش پر شده بود و نمی تونست که توی جسمی که راحت نیست ادامه بده و از طرفی دیگه زن داشت، به هرحال تصمیم شخصی اون بود و مطمئنا اگر شرایط جامعه و یا خانواده بهش اجازه داده بود با این تاخیر به خواستش نمی رسید... و به گفته خودش جامه ای که امروز وجود داره با جامعه ای که زمان کودکی او وجود داشته قابل مقایسه نیست. پس خوش به حال ما که یک نسل عقب تر نیستیم و خوش به حال نسل های بعدی و بعدی...

در آخر برنامه Oprah رو به پدر پسر ۳ ساله کرد و پرسید که خوب حالا نظرتون چیه در مورد پستون؟ و اون پدر تنها پاسخی که داد این بود: بعد از اینکه از این برنامه بیرون رفتم اولین کاری که می کنم اینه که برای پسرم باربی بخرم...

این برنامه رو با مادرم دیدم، اولین باری بود که این کار رو تونستم بکنم چون اون قدر هیجان زده می شم و یا عکس العمل نشون می دم که بهتره تنهایی از این جور برنامه ها ببینم و کار دست خودم ندم و آرامش زندگی پشت نقابم رو به هم نرم (متاسفانه)، اما چون تبلیغش رو دیده بودم هر جوری بود ساعت شام خوردنم رو با این برنامه تنظیم کردم. و در طول برنامه جیک نزدم و از جام تکون نخوردم تازه بعضی وقتا از شدت هیجان نفسم رو حبس می کردم که متوجه عکس العمل از من نشن!!! آخه می گن آدم به خودش که شک داشته باشه فکر می کنه که دیگرانم شک دارن، (البته شک که چه عرض کنم.....) ها ها. خلاصه که به خیر گذشت، برنامه که تموم شد کمی نشستم که مثلا بازم معلوم نشه فقط برای همین برنامه نشسته بودم که یه دفعه بی مقدمه مادرم رو کرد به من و پرسید خوب حالا از سر ما که گذشت ولی اگه بچه تو ترنس بود چی کار می کردی؟ آرامشم به هم ریخت با این جمله: "از ما که گذشت"، داغ کردم، شایدم گوشام قرمز شده بود، از شما چی گذشت؟ ترنس بودن من؟ درسته گذشت اما بر سر شما لزبین بودن من باقی است...

سعی در طبیعی جلوه دادن صورتم کردم، گفتم خوب باشه (let it be) ازش که قبلش اجازه نگرفته بودم، عزیزم می خوای بیایی تو این دنیا یا نه، حالا هم که به دنیا آوردمش بدون اجازه (از سر هوس و چند تا آه عمیق لذت یا باقی موندن نام خانواده، یا این که خوب پسرشو دارم بگذار جنسم جور بشه دخترش هم بیارم، آخه مگه می شه بدون دختر زیست کرد؟ و با برنامه و یا آخرش اتفاقی آخ شد دیگه، قسمت این بود...) این قدر هم پررو باشم و بهش بگم تمایلاتت باید همین طور باشه که من می خوام، خودم آوردمت خودم هم می گم چی باش!!! آخه انصافه؟؟؟؟ منتظر جوابی نبودم، از جام بلند شدم و به اتاقم رفتم. دیوار های این اتاق خیلی با صفان منو درک می کنن، هیچی نمی گن یعنی اصلا براشون عجیب نیست که رو تخت من یک دختر با من بخوابه، منو همین طوری قبول دارن به آدم های دیوارهای اتاق های دیگه هم کاری ندارند...



## اخبار ایران و جهان

### ■ ایران: یادبود یکمین سالگرد اعدام دو نوجوان در مشهد



بیست و هشتم تیرماه امسال یکمین سالگرد اعدام دو نوجوان به نام های محمود و ایاز که سال گذشته به جرم همجنسگرایی در مشهد اعدام شدند، می باشد. به همین مناسبت سازمان ها و گروه های همجنسگرایان در بسیاری از کشورهای جهان به طور همزمان در روز ۱۹ جولای (۲۸ تیر) مراسمی را برای یادبود دو نوجوان اعدام شده، اعتراض به سرکوب هموفوبیک در ایران، همبستگی جهانی با همجنسگرایان در ایران، درخواست لغو قانون مجازات همجنسگرایان و لغو اعدام کودکان تدارک دیده اند. تا لحظه تنظیم این خبر در این شهرها برنامه اعلام شده

اند: لندن، پاریس، برلین، فرانکفورت، مسکو، بروکسل، استکهلم، آمستردام، وین، شهر مکزیکو، برزیل، و شهرهای سان فرانسیسکو، واشنگتن دی سی، سان دیه گو و پرووینس تاون در آمریکا. سازمان جهانی حقوق بشر همجنسگرایان هم برنامه ای را برای اعتراض به رفتار حکومت ایران با همجنسگرایان در جلو دفتر ایران در سازمان ملل در نیویورک تدارک دیده است. علاوه بر این سازمان جهانی همجنسگرایان (ایلگا) و سازمان همجنسگرایان مصر هم طی بیانیه هایی حمایت خود را از اعتراضات روز ۱۹ جولای اعلام کرده اند.

گروه ها و تجمعات محدود و پراکنده همجنسگرایان در تهران و چند شهر دیگر در نشست های خود، مراسم ۱۹ جولای توسط همجنسگرایان جهانی را مورد بحث قرار داده و بسیاری از افراد در روز ۲۸ تیر ماه با افروختن شمعی در پشت پنجره اتاق خود همبستگی و مشارکت خود در این کارزار جهانی را ابراز کردند.

### ■ ایران: حمایت اکبر گنجی از دگرباشان



آقای اکبر گنجی زندانی سیاسی معروف که بعد از شش سال زندان و اعتصاب غذای طولانی توجه جهانیان را به خود و موضوع حقوق بشر در ایران جلب کرد، اینک برای دریافت جوایزی که جهانیان به خاطر مقاومت او در دفاع از آزادی اعطاء کرده اند، به خارج از کشور مسافرت کرده است.

بنا بر اخباری آقای گنجی در مصاحبه های خود با ایرانیان خارج از کشور و مطبوعات خارجی اعلام کرده است که او نه تنها از دگرانديشان بلکه از دگرباشان هم حمایت می کند. این اولین بار است که یک شخصیت معروف سیاسی و حقوق بشری در کشور علناً از دگرباشان (بخوان همجنسگرایان) حمایت علنی

خود را اعلام می دارد. در اردیبهشت ماه امسال هم تعداد زیادی از چهره های معروف سیاسی، هنری و ادبی کشورمان در خارج از کشور بیانیه ای در حمایت از حقوق همجنسگرایان منتشر کردند که در شماره ۱۸ ماها منتشر شد.



## ■ ایران: را اندازی باشگاه یاران HIV



بنا به اخبار رسیده آقای راغی مدیر عامل انجمن تنظیم خانواده اعلام کرده است که به زودی باشگاهی بنام "باشگاه یاران هیو" برای حمایت از مبتلایان به ویروس اچ.آی.وی در "مرکز درمانی امام خمینی" افتتاح می شود. هدف راه اندازی این باشگاه آموزش نهارت های زندگی برای مبتلایان به ایدز و خانواده آنان، ارائه خدمات مشاوره ای برای مبتلایان و خانواده آنان، فعالیت های هنری، ورزشی، موسیقی و تئاتر عنوان شده است. آگاهی رسانی و ترویج فرهنگ جهت رفع تبعیضات اجتماعی و فرهنگی نسبت به مبتلایان به ایدز از دیگر برنامه های این باشگاه عنوان شده است.

## ■ ایران: کمیسیون مشترک دفاع از اقلیت جنسی

بعد از مدتها بحث و تبادل نظر بین فعالان و طرفداران حقوق اقلیت های جنسی، بالاخره تشکیلی بنام "کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت های جنسی" تشکیل گردید. این کمیسیون فعالیت خود را با ایجاد وبلاگی شروع نموده و از همه علاقمندان درخواست کرده که به آن بپیوندند. آدرس وبلاگ کمیسیون برای علاقه مندان:

<http://colgbt.blogfa.com>

Email: [co@pglo.net](mailto:co@pglo.net)

## ■ مصر: واکنش نمایندگان متعصب مجلس نسبت به فیلم همجنسگرایانه

فیلم "عمارت یعقوبیان" بر اساس داستانی از نویسنده مصری علاء الاسوانی ساخته شده است. در این فیلم که روابط متقابل ساکنان یک مجموعه مسکونی آپارتمانی در قاهره را توصیف می کند، علاوه بر تروریسم و فساد اداری در مصر به همجنسگرایی هم پرداخته شده است. نمایش فیلم با استقبال وسیع تماشاچیان روبرو شده اما ۱۱۲ نماینده پارلمان مصر نسبت به "صحنه های مستهجن که باعث فسق و فجور می شوند" (صحنه های مربوط به همجنسگرایی) اعتراض کرده و خواهان حذف این صحنه ها شده اند. الاسوانی مؤلف داستان فیلم از جنجال پیا شده بر علیه فیلم اظهار تأسف کرده و می گوید "مسخره است، آخر چگونه یک فیلم می تواند کشور بزرگی مانند مصر را بدنام کند؟ پس چرا کشورهایمانند ایتالیا و فرانسه و آمریکا که در رابطه با همجنس گرایی فیلم تولید کرده اند، بدنام نشده اند؟" او ادامه می دهد "وظیفه ادبیات و سینما جلب توریست نیست بلکه طرح مسائل حساس و حیاتی جامعه است."

## ■ سریلانکا: همجنسگرایان روز جهانی مقابله با هموفوبیا را برگزار می کنند

همجنسگرایان سریلانکا با همه محدودیت ها و فشار فرهنگی موفق شدند روز جهانی مقابله با هموفوبیا را برگزار کنند. حدود ۲۰ نفر از فعالان حقوق همجنسگرایان در آن کشور دور هم جمع شده و ابتدا با دو دقیقه سکوت یاد قربانیان هموفوبیا در جهان را گرامی داشتند. سپس یک مسابقه نقاشی با موضوع غرور همجنسگرایی و تولیدات هنری ترتیب داده و به نقاشی بر روی پرده هایی بزرگ پرداخته، سپس پرده های نقاشی خود را در پارکی در پایتخت آویزان کرده اند. ادرس وب سایت آنها برای علاقه مندان:

[www.equal-ground.org](http://www.equal-ground.org)



## ■ آمریکا: خانه های مخصوص سالمندان همجنسگرا

نسل همجنسگرایان دهه شصت و هفتاد میلادی که شورش استون وال را بنا نهادند و بعدها در مبارزه برای حقوق همجنسگرایان آن کشور نقش بی بدیلی ایفا کردند، دارند پا به سن می شوند. اما این نسل همچنان پیشرو باقی مانده است. اخیراً حدود دوازده گروه مخصوص همجنسگرایان سالمند در پروژه مشترکتی شرکت کرده و تعدادی خانه های مخصوص نگهداری سالمندان همجنسگرا را دایر کرده اند. تا گی و لزیبن مجبور نباشند دارند باقی عمر خود را در خانه های سالمندان دیگر که نسبت به همجنسگرایی ذهنیت منفی دارند، بگذرانند.

## ■ هتل های تجارتی: هتل هیلتون از همجنسگرایان استقبال می کند

سالهای سال است که کارخانه های ماشین سازی یا ودکای روسی و بسیاری از شرکت های بزرگ تبلیغات خود را متوجه همجنسگرایان می کنند. اخیراً هتل بین المللی هیلتون هم تبلیغات خود را جامعه همجنسگرایان کرده است. تبلیغات بزرگ این هتل معروف در سایت ها و مجلات همجنسگرایان می گوید: "آن طور که هستی بیا"

## ■ فیلیپین: لغو قانون اعدام و فستیوال همجنسگرایان

اخیراً خانم گلوریا آریو رییس جمهور فیلیپین قانون تصویب شده توسط پارلمان آن کشور مبنی بر لغو قانون اعدام را توشیح کرده است. به این ترتیب فیلیپین به جمع ۱۲۵ کشور جهان پیوست که مجازات اعدام را در قوانین خود لغو کرده اند. گفتنی است که همجنسگرایی در در جامعه نسبتاً مذهبی فیلیپین جرم محسوب نمی شود. و اخیراً سازمان همجنسگرایان فیلیپین دوازدهمین سالگرد تشکیل خود را جشن گرفت. برای دیدن عکسهای مربوط به مراسم همجنسگرایان فیلیپین به سایت آنها مراجعه کنید:

<http://progayphilippines.blogspot.com>

## ■ واتیکان: پاپ ملکه هموفوبیا است



بنا به گزارشات، در جریان کارنوال " گی یراید " شهر لندن، آقای پیتر تاچل فعال رادیکال حقوق همجنسگرایان پلاکاری را با خود حمل میکرده که پاپ بندیکت شانزدهم (پاپ فعلی) را در نقش یک "درگ کوئین" نشان می دهد و در کنار آن جمله ای با این مضمون نوشته شده: " پاپ، بتی، بندیکت شانزدهم - ملکه هموفوبیا."

پیتر تاچل در سخنرانی ای که در این مراسم ایراد کرده گفته است: " پاپ مثل یک گی حرف می زند، مثل یک گی راه می رود و مثل یک گی لباس می پوشد. بعضی ها ممکنه فکر کنند که پاپ هم گی است. اگر پاپ گی باشد آنوقت دو رنگی و ریای او جالب باید باشد. اگر او گی است چرا اینهمه بر علیه گی ها تبلیغ می کند؟ آیا پاپ تبلیغ هموفوبیا را برای سرپوش نهادن بر گی بودن خود بکار می گیرد؟" گفتنی است که پیتر تاچل در مورد حقوق همجنسگرایان ایران هم فعالیت زیادی می کند و گروه او یکی از مبتکران حرکت

اعتراضی ۲۸ تیرماه می باشد. شماره تلفن موبایل پیتر برای علاقمندان: کد انگلیس + ۰۲۰۷۴۰۳۱۷۹۰



### ■ آمریکا: همجنسگرایان به یاد گیری هنر سیاست می پردازند

همجنسگرایان آمریکا می دانند که حضور همجنسگرایان و نیروهای موافق آنها در مجلس سنا و کنگره آمریکا تا چه اندازه در تصویب قوانین در جهت برابری جنسی تأثیر دارند. به همین جهت بنیادی به نام "بنیاد پیروزی گی و لزبین" مبلغی بالغ بر دو و نیم میلیون دلار را به معرفی همجنسگرایان کاندید شده در انتخابات پیش رو و دیگر کاندیداهای خوش فکر اختصاص داده است و در جهت دهی به رای دهندگان همجنسگر تلاش های وسیعی را آغاز کرده است. گفتنی است که پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا اخیراً "اختلال روانی بودن همجنسگرایی" را از اسناد خود حذف کرده است.





## نامه نگاری های فرید و مهران - قسمت آخر

■ فرید و مهران دو دوست و هر دو همجنسگرا هستند. فرید در ایران زندگی می کند و مهران مدتی است که در خارج از کشور اقامت دارد. فرید تنهاست و دوست پسر ندارد. مهران یک دوست پسر خارجی دارد و سالها است به صورت مشترک با دوست خود زندگی می کند. فرید و مهران با هم مکاتبه و در باره موضوعاتی همچون عشق، دوست یابی، رابطه مشترک دراز مدت دو همجنس با هم و... با هم درد دل و تبادل تجربه می کنند. فرید و مهران خواسته اند که این تبادل تجارب را با خوانندگان ماها قسمت کنند. با توجه به مطالب مطرح شده در مکاتبات این دو، تصمیم گرفتیم که نامه های آنها را (با کمی ادیت و اصلاح) از شماره ۱۲ به بعد، در چند شماره پشت سر هم چاپ کنیم. این شما و این نامه های فرید و مهران.

■ در نامه ی پیشین و در آخرین جواب مهران به فرید، این بار مهران سوالی از فرید پرسیده بود و فرید در این شماره به آن پاسخ داده است. نامه نگاری های فرید و مهران، با این نامه به پایان می رسد.

سلام مهران عزیز.

خوشحالم که این بار، تو سوال کردی و نامه نگاری ما با جواب من تموم میشه. من نظر خودم رو در مورد چیزی که پرسیده بودی می گم:

نگاه من به اروتیسم و پورنوگرافی تقریباً شبیه نگاهی که به مساله همجنسگرایی دارم. من پورنوگرافی رو پدیده ای کاملاً انسانی می دونم و قبولش دارم و به نظرم همون قدر انسانی و پذیرفتنیه که سکس و شهوت و همجنسخواهی هستند. یعنی تصور می کنم که نفی و طرد پورنوگرافی در واقع یه ارتباط مستقیمی با تفکر و ارزش های سنتی داره. شاید بد نباشه همین جا اشاره کنم که برای من اروتیسم و پورنوگرافی یک چیز نیستن. من اروتیسم رو بیان هنرمندانه تر و فکرشده تر لذت جسمی و جنسی می دونم و پورنوگرافی رو بیان عامیانه تر و سریع تر و تحریک کننده تر.

فکر می کنم که زشت دونستن پورنوگرافی می تونه دو تا ریشه داشته باشه: یکی این که بگیم این مساله "بدآموزی" داره و باعث "انحراف" آدم ها میشه (که غلط بودن و مهمل بودنش به نظرم بدیهیه) و دیگه این که با یک جور شرم و حیا به قضیه نگاه کنیم و بگیم که پورنوگرافی یک کار مبتذل و دون شان آدم هاست. که با این هم مخالفم، چون مبتذل و بی ارزش دونستن پورنوگرافی و اروتیسم، کاملاً مثل مبتذل دونستن خود سکس و رابطه ی جنسی می مونه. همون طور که لذت بردن از جسم و تن یک انسان دیگه، می تونه آدم رو به تعالی و احساس شکوه و سرزندگی برسونه، اروتیسم هم با تداعی و توصیف این لذت و رابطه، و انگشت گذاشتن روی جذابیت های اون، می تونه در سطحی پایین تر همین نقش رو داشته باشه (به قول معروف: وصف العیش، نصف العیش!).



از طرف دیگر، کارکرد اروتیسم و پورنوگرافی هم به نظرم خیلی مهمه. آدم می تونه با پرداختن به پورنو (حالا به صورت خیال پردازی، دیدن یک فیلم یا عکس، خوندن یک متن، تعریف کردن یک خاطره یا هر چیز دیگه) دید بازتری نسبت به لذت بردن جنسی و راه و روش های اون پیدا کنه. آشنایی بیشتر با راه و روش های عشقبازی و همخواگی و معاشقه، چیزی نیست که ارزش کمی داشته باشه و تاثیر فوق العاده ای رو که توی روحیه ی فرد، و توی زندگی با پارتنر یا همسرش داره نمی شه انکار کرد.

اما یک نکته ی مهم که به نظرم نباید اصلا ازش غافل شد، حربه های تبلیغاتی و تجاری ایه که توی چیزهایی مثل فیلم های پورنو وجود داره. توی این جور فیلم ها همیشه برای جذابیت بیشتر و علاقه مند کردن مخاطب، اغراق های زیادی وجود داره، از اندازه اندام های جنسی بازیگرها گرفته تا طول مدت سکس اونها، که این مبالغه می تونه برای افراد کم تجربه تر اثرات فکری منفی داشته باشه و نوعی احساس افسردگی یا عدم اعتماد به نفس برآشون به وجود بیاره. چیزی که من متأسفانه بین دور و بری ها و دوستان خودم زیاد می بینم، احساس خجالتیه که نسبت به حرف زدن در مورد پورنوگرافی و اروتیسم و اقرار به علاقه به اون دارند. من فکر می کنم باید در این مورد شجاعت و بلوغ بیشتری به خرج بدیم و جنبه ی رهایی بخش و انسانی اون بیشتر توجه کنیم. امیدوارم جوابم مفید بوده باشه.

باز هم ازت ممنونم، می بوسمت و برات آرزوی خوشی و خرمی می کنم.  
قربانت: فرید

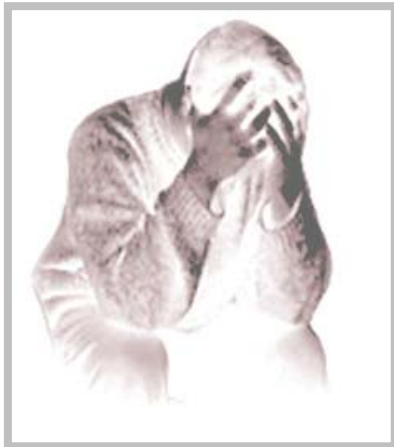




## شک نکنیم به وزن بودنمان

■ مانی (لزبین)

[egelofbluesky@yahoo.com](mailto:egelofbluesky@yahoo.com)



◀ گاهی بد نیست در گوشه ای از یک خیابان شلوغ بنشینید و به عبور عابران از خیابان خیره شوید، برخی از نگاهشان رازدلشان پیداست و برخی خاموشند. نگاهشان به بی انتهاست. خدا چه می خواست از این خلقت؟ از این همه رنج؟ این همه تلاش؟ این همه...؟

ای کاش آدم ها راه رهایی از روزمرگی ها را پیدا می کردند. اگه اسیر روزمرگی نشویم شاید راه گریزی پیدا کنیم از این دنیای بی رحم، راستی آیا واقعا دنیا بی رحم است؟ یا این ما هستیم که دنیا را به بیرحمی وا داشتیم؟

این موجودی به نام انسان تحمل خودش را هم ندارد. قانون می گذارند، خوب و بد وضع می کنند. چه کسانی صلاحیت نوشتن ناممان را در لیست خوبها و بدها دارد؟

اصلا مسئول قشنگی ها کیست؟ راز پریدن از جوی خیابان را تنها کودکان کوچک و برهنه آدامس فروش می دانند. چنان که راز من و ترا تنها آن دخترک تنها در فلان آبادی فلان آباد می داند. چه خیالی است، گمان کنم او هیچگاه لذت زیستن را حس نکند اما می داند که مانند من و توست.

شک نکنیم به وزن بودنمان، دلمان گاهی می سوزد به حقارت زنانمان. تا به حال اندیشه های زنانمان را در گستره زمان به چالش کشیده اید؟ مادرانمان؟ تو چه؟ تو نیز پیشه مادرت را در کوله بارت گذاشته ای؟

دلمان می گیرد از زمانه، از دنیا، از زجر زنان از خرافات مادران اما هیچگاه به خود اندیشه کردی؟ به این که بگذاریم این نطفه از ما گرفته شود. نطفه رهای اندیشه ها، آزادی کلام رسیدن به باور خودمان به این که ای من، ای تو، ای ما، لزبین بودن درد نیست، لزبین بودن حقارت نگاه عابران خیابان، سنگینی رفتار والدین مان نیست.

یاد بگیریم و بیاموزیم به نسل های پس از ما که درد ما از ندانستن است درد ما از بی کسی ها نیست، درد ما از پنهان شدن پشت کلمات و استعاراتی است که دیگرانی برای ما وضع کرده اند که آنرا برای باب دل خودشان، ارضا کردن امیال شان به مرگبارترین شکل ممکن برایم به ارمغان گذاشته اند.

در دل مان شوری است اما روح مان خسته است کجاست دکانی که سیری طراوت ارزانیمان کند؟

نیازمان گاهی آن قدر کوچک است که یافتنش به آسانی خوردن جرعه ای آب است.

دست در دست باید برای یافتن آنچه در دل هایمان گم کرده ایم. نگذاریم این مردان با ماسک های قانونمندی شان بتازند به حریم مان. ما آن نیستیم که با نام لزبین در اذهان مردم تداعی می شود باید در صفوف متحد به آیندگان، به حال، بیاموزیم زشتی آن است که سیرت مان را با صورتی فریبنده به نمایش گذاریم.

نظر شما چیست؟



## حمایت سازمان همجنسگرایان ایرانی از فراخوان دفاع از زندانیان سیاسی در ایران

■ **ماها:** اکبر گنجی زندانی سیاسی که با اعتصاب غذا در زندان و ایستادگی بر مواضع خود در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران و جهان شهرت زیادی کسب نمود این روزها برای دریافت جوایز بین المللی که به همین مناسبت به او اعطاء شده در خارج از کشور به سر می برد، او در سخنرانی های زیادی در جمع ایرانیان مقیم خارج و رسانه های خارجی بر اهمیت اتحاد و نزدیکی ایرانیان داخل و خارج برای رسیدن به آزادی در کشور تأکید نموده و در فراخوانی خواهان یک اعتصاب غذای دو روزه ( ۲۳ تا ۲۵ تیرماه) با مشارکت ایرانیان داخل و خارج برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران شده است. این فراخوان گنجی با استقبال وسیع مدافعان حقوق بشر و گروه های مختلف اجتماعی در داخل و خارج کشور مواجه شد و اطلاعیه های زیادی در حمایت از این فراخوان منتشر کردند. سازمان همجنسگرایان ایرانی هم طی پیامی از این حرکت پشتیبانی به عمل آورد که نشانه هوشیاری و درایت فعالان حقوق همجنسگرایان در همراهی با مبارزه آزادیخواهانه ملی است. متن اطلاعیه سازمان همجنسگرایان ایرانی به شرح زیر است:

◀ سازمان همجنس گرایان ایرانی، از فراخوان اکبر گنجی، برای حمایت و دفاع از حقوق شهروندی زندانیان سیاسی در ایران و تلاش برای آزادی رامین جهانگللو، علی اکبر موسوی خوئینی ها، و منصور اسانلو، با آغوش باز استقبال کرده، و نیز خواستار آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی، از زندان های جمهوری اسلامی ایران است.

سازمان همجنس گرایان ایرانی، این اقدام را عملی کارساز و تاثیر گذار، برای مبارزه با سرکوب و اختناق حاکم بر فضای ایران و گامی در رسیدن به آزادی و برابری می داند.

ایستادگی در برابر ظلم و مبارزه برای آزادی، یک مسئله ملی و مردمی است. سازمان همجنس گرایان ایرانی، از این فراخوان، دفاع و پشتیبانی می کند و این اقدام را یک کار عظیم و ارزشمند گروهی و ملی دانسته، و به رهبری هیچ شخص یا نهاد و حزب خاصی در این مبارزه ملی، معتقد نیست.

سازمان همجنس گرایان ایرانی، از تمامی مردم ایران، چه داخل و چه خارج از کشور، دعوت به شرکت در این کارزار عمومی، می نماید.

اکنون که ما، در حال نوشتن این بیانیه هستیم، صدها و شاید هزاران نفر، به دلیل عقاید سیاسی، گرایشات جنسی یا دگر اندیشی، در سیاهچاله ها، زندان ها و شکنجه گاه های رژیم ایران، در حال درد کشیدن و جان باختنند. پس دیگر چه جای درنگ ماند!

سازمان همجنسگرایان ایرانی

[www.pglo.net](http://www.pglo.net)

[pglo@pglo.net](mailto:pglo@pglo.net)



## شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی



◀ اگر دقت کرده باشین در مجله ماها اغلب از کلمه همجنسگرایان استفاده می شود. کمتر از آن از کلمه لزبین و خیلی خیلی کمتر از آن از کلمه گی. خوب وقتی شما کلمه همجنسگرا و یا همجنسگرایان را می خوانید یا به گوشتان می خورد چه درک و تصویری از آن دارید؟ برداشت من از کلمه همجنسگرا و یا همجنسگرایان هر دو هم لزبین و هم گی هستش و به عنوان یک گی این برداشت را نمی کنم که کلمه همجنسگرا فقط حاوی گی می باشد و این برداشت را ندارم که اگه بخواهیم به زنان همجنسگرا اشاره کنیم حتماً باید کلمه لزبین را بکار ببریم.

اما از گله و شکایت های لزبین ها در مورد این که مجله ماها کمتر به لزبین ها می پردازد این طور استنباط می شود که گویا دوستان لزبین از کلمه همجنسگرا فقط مردان گی را برداشت می کنند. خوبه که دوستان لزبین به این مسئله دقت کنند.

اتفاقاً به نظر من مجله ماها به مسائل لزبین ها خیلی بیشتر از مسائل گی ها می پردازد (من مخالف این کار نیستم) ولی میخوام بگم که مسائل خاص گی ها (همجنسگرایان مرد) به ندرت مطرح می شوند. تازه آنجا که صحبتی یا مطلبی در باره هر دو گروه باشد، از کلمه همجنسگرا و یا همجنسگرایان استفاده می شود که هم شامل گی ها می شود و هم لزبین ها. پس اگه قراره کسی نق بزنه و گله شکایت کنه این بیچاره گی ها هستن نه لزبین ها.



■ **ماها، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران**

برای بیان نظرات و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همین طور برای اشتراک ماها، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

■ **[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)**